احیای پیام پنطیکاست

نویسنده: برت کلن دنن

مترجم: رامین بسطامی

فهرست عناوین

مقدمه

اخیراً بمحض اینکه نسخه‌ای از کتاب احیای پیام پنطیکاست اثر جناب کشیش بی.اچ.کلندنن بدستم رسید مشتاقانه شروع به مطالعه‌اش نمودم و چنان شیفته این کتاب شدم که نمی‌توانستم آنرا زمین بگذارم. برادر کلندنن که بواسطه سبک نبوتی پیغامهایش شهرت دارد، نکات بنیادین و مهمی از مفاهیم پنطیکاست را بما یادآوری می‌کند که توجه بدانها برای زندگی هر فرد مسیحی امری حیاتی است.

اینجانب، سالیان درازی است که افتخار همکاری با برادر کلندنن را دارم و دوشادوش وی در جلسات بشارتی عظیمی که در سرتاسر کشور (ایالات متحده–م) برگزار شده موعظه نموده‌ام. با این وصف قلم توانا و شیوه وعظ و صراحت لهجه این برادر که در هر صفحه این کتاب مهیج بچشم می‌خورد، مرا تکان داد و قلبم را با هیجان بسیار به تپش واداشت تا بعنوان یک مبشر در این هنگامه جمع‌آوری حصاد عظیم در ایام آخر به دعوت خدا لبیک گویم.

من ایمان دارم که قلب شما خواننده گرامی پس از مطالعه این کتاب متحول خواهد شد و به حساسیت و اضطرار دوره‌ای که در آن زندگی می‌کنیم وقوف خواهید یافت. روح‌القدس قطعاً بشما الهام خواهد بخشید تا خویشتن را ظروف اصلاح شده‌ای برای خدا بسازید و مشتاقانه خویشتن را در اختیار خداوند قرار دهید تا بواسطه شما خیل عظیمی از جانهای گمشده را در این موسم حصاد درو کند.

هم خدمت شما در امر حصاد،

آر.دبلیمو. سکامباچ

Schambach .R.W

فصل اول
ظرف خداوند

افسسیان ۲: ۲۰–۲۲یوحنا ۷: ۳۷–۳۹

حقیقت بنیادینی که در تبیین پیام پنطیکاست باید به خاطر بسپاریم و فصل اول کتاب را بدان اختصاص خواهیم داد این است: خدا در طول زمان چنین صلاح دید که برای تحقق مقصود خویش از ابزاری بنام انسان بهره‌بگیرد و در سرتاسر تاریخ می‌بینیم که خدا بدنبال ظرف انسانی بوده تا از روح خود در او بریزد. هر زمان که کلیسا این ظرف را فراهم کرده خدا نیز نهر خویش را جاری نموده است.

خدا همه احتیاجات ایمانداران از قبیل احیاء، قوت، معجزات، اطمینان، تقدس و غیره را در نهر روح‌القدس رفع می‌کند. همه چیز بستگی به جریان این نهر دارد. حزقیال در رویای خویش خانه‌ای که همان کلیسا باشد و از آن خانه نهری جاری دید. این نهر با هر چیزی که تماس پیدا می‌کرد آنرا شفا می‌داد و در طول مسیرش از خانه خدا در دو طرف خود درختهایی را آبیاری می‌کرد که برگهای این درختان مایه علاج و شفای امتها بود و این درختان هر ماه میوه‌ای تازه می‌آورد (حزقیال ۴۷: ۱–۱۲) درختان در کتاب‌مقدس نماد انسانها هستند. این نهر مقدس که از مَقدِس جاری می‌شود مردان و زنان روحانی بوجود می‌آورد که حیاتشان ریشه در نهر روح‌القدس دارد که سرمنشاء شفا برای قومها و امتهاست.

مادامی که ظرف انسانی آماده نشود، نهر جاری نخواهد شد و خدا روحش را بر جماعتها نخواهد ریخت؛ در روز پنطیکاست هم شاهد هستیم که روح بر اورشلیم نریخت بلکه تنها بر ۱۲۰ نفری که دلهای آماده داشتند نازل گردید و از طریق ایشان به میان امتها جاری گشت. اگر این حقیقت بتواند در دلهای ما ریشه کند آنوقت درخواهیم یافت مسئولیت تجدید حیات روحانی مستقیماً متوجه ما و زمان ملاقات با خدا منوط به آمادگی ماست.

تأخیر از جانب خدا نیست: تا کلیسا مطیع نشود تجدید حیات صورت نمی‌گیرد. خدااحتیاجی به آمادگی ندارد. او همیشه حاضر است. این ظرفهای آماده نشده است که موجب می‌شود اودستهایش را که برای برکت دادن دراز کرده، عقب بکشد. خدا به قوم اسرائیل پیش از آنکه از رود اردن عبور کنند و به سرزمین وفور نعمت داخل شوند چنین فرمود: «خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد» (یوشع۳: ۵).

فعل «تقدیس نمایید» در اینجا بدین معنی است که خود را در وضعیتی قرار دهید که خدا بتواند با آمادگی کامل در وجودتان عمل کند. همیشه سد یا مانعی که جلوی جاری شدن نهر را می‌گیرد از جانب ماست نه خدا. اگر امروز ما ظرف وجودمان را با اطاعت محض و بی‌چون و چرا به خدا تقدیم کنیم آنوقت در مقابل این تقدیس، فردا کارهای عجیب خدا را شاهد خواهیم بود. از کتاب‌مقدس و تاریخ چنین برمی‌آید که کار خدا مستلزم وجود یک انسان است.

خدا برای بوجود آوردن قوم اسرائیل ابراهیم را فراخواند. برای حفظ و بقای قوم اسرائیل یوسف را برگزید. برای نجات و رهایی قوم اسرائیل از موسی دعوت نمود و برای تعلیم قوم اسرائیل از وجود انبیا استفاده نمود. انسان همواره در مقصود خدا دخیل بوده است. خدا با صبر و شکیبایی بسیار بر روی ظرف کار می‌کند و آنرا برای اجرای مقاصدش آماده می‌نماید. مقصود خدا و سرنوشت بشریت هر دو در گرو ظرف است: به همین لحاظ خدا در ساخت و آماده سازی این ظرف از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کند.

ابراهیم مجبور می‌شود که در مدت بیست و پنج سال قدم ایمان بردارد. او که در سنین کهولت قرار داشت و هفتاد و پنج ساله بود از جانب خدا فراخوانده و در پی وعده‌ای که از لحاظ انسانی محال است به جستجوی سرزمینی که هرگز ندیده بود فرستاده شد (پیدایش ۱۲: ۱–۴). همه افکار، نگرشها و عواطف باید در بوته آزمایش قرار بگیرد. ظرف باید بشکند و از نو و به همان صورتی که منظور نظر سازنده است بازسازی گردد.

اشتباهات تأسف بار این امکان را فراهم می‌کنند که ظرف خود را از دیدگاههای غلط آزاد سازد و از دخالت در امور خدا به نیت کمک به انجام وعده‌های او خودداری ورزد. انسان همواره در کوران امتحانات ایمان وسوسه می‌شود تا به خدا در تحقق وعده‌هایش کمک کند. این کار مجاز نیست چرا که وقتی وعده تحقق پیدا کرد، خدا جلالش را با ظرف شریک نمی‌شود.

پس از سپری شدن ده سال از تاریخ وعده به ابراهیم ظواهر امر ناامید کننده می‌نمود. رحم سارای نازا و مرده بود. ابرام هشتاد و پنج سال داشت و احتمال بچه‌دار شدن آندو صفربود. لذا آندو تصمیم گرفتند در این امر به یاری خدا برخیزند.

پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زائیدن بازداشت پس به کنیز من درآی شاید از او بنا شوم. و ابرام سخن سارای را قبول نمود. و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد سارای زوجه ابرام کنیز خود هاجر مصری را برداشته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد» (پیدایش ۱۶: ۲–۳).

این تلاش ابراهیم برای انجام کاری روحانی ولی بوسیله ابزار زمینی و غیرروحانی لعنتی را با خود بهمراه آورد که تا امروز باقی است. خدااجازه داد ابراهیم این اشتباه را مرتکب شود زیرا ظرف باید از هر خودیاری یا تلاش شخصی برای انجام وعده‌های خدا زدوده شود. ظرف باید از آزمایشهایی عبور کند که از عهده تحمل انسان خارج است. پس ازاینکه ابراهیم دست از تلاشهای شخصی خود برداشت خدا یکبار دیگر ملاقاتش نمود و وعده خویش را تجدید نمود. «گفت البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجه‌ات ساره را پسری خواهد شد...» (پیدایش ۱۸:۱۰).

خدا این وعده را در پیدایش ۲۱: ۱–۲ جامه عمل پوشانید. «و خداوند برحسب وعده خود از ساره تفقد نمود و خداوند آنچه به ساره گفته بود بجا آورد. و ساره حامله شده از ابراهیم در پیریش پسری زائید در وقتیکه خدا بوی گفته بود.»

هنوز این ظرف می‌بایست آخرین آزمون را پشت سرمی‌گذاشت: «و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: «ای ابراهیم، عرض کرد لبیک، گفت: اکنون پسر خود را که یگانه تست و او رادوست می‌داری یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو؛ و او را در آنجا بر یکی از کوههاییکه بتو نشان می‌دهم برای قربانی سوختنی بگذران» (پیدایش ۲۲: ۱–۲).

نویسنده سفر پیدایش ما را از شرح اندوهی که آن شب بر بئرشبع مستولی بود محروم نموده است و تنها همین را نوشته که: «بامدادان ابراهیم برخاسته...بسوی آن مکانیکه خدا او را فرموده بود رفت» (پیدایش ۳:۲۲). ابراهیم در اطاعت امر خدا برخاست تا پسرش را قربانی کند: «و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسرش را ذبح نماید» (پیدایش ۱:۲۲). درست پیش از آنکه ابراهیم کارد را در بدن اسحاق فرو برد، فرشته خداوند او را ندا درداد: «و گفت دست خود را بر پسر دراز مکن و بدو هیچ مکن زیرا که الان دانستم که تو از خدا می‌ترسی چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی» (پیدایش ۱۲:۲۲).

آن روز این پیرمرد، هنگامی که بر کوه موریا بپا خاست حقیقتاً ظرف خدا بود. او از کوره امتحانات و مصائب گوناگون بیرون آمده بود و اکنون خدا می‌توانست برای انجام مقصودش از روح خود در وی بریزد: «بار دیگر فرشته خداوند به ابراهیم از آسمان ندا در داد و گفت خداوند می‌گوید به ذات خود قسم می‌خورم چونکه این کار را کردی و پسریگانه خود را دریغ نداشتی، هرآینه ترا برکت دهم و ذریت ترا کثیر سازم مانند ستارگان

آسمان و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست و ذریت تو دروازه‌های دشمنان خود را متصرف خواهند شد؛ و از ذریت تو جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی» (پیدایش ۲۲: ۱۵–۱۸).

یوسف دعوت خدا را برای صیانت از قوم می‌شنود ولی برای انجام این کار فاقد صلاحیت و کفایت بود. در آن هنگامی که یوسف فراخوانده شد بعید بنظر می‌رسید که قابلیت نخست وزیر شدن را داشته باشد. پدرش که در هنگام تولد وی پیر مردی بیش نبود، لوسش کرده بود و یوسف دُردانه پدر محسوب می‌شد. طبیعتاً از ظواهر امر چنین برمی‌آمد که خدا در انتخاب خویش دچار اشتباه شده است (پیدایش ۳:۳۷).

خدا برای اینکه از او ظرفی مناسب برای صیانت از قومش بسازد، اجازه داد تا یوسف یک دوره طرد و هجران کامل را پشت سر بگذارد. «و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند: پایهای وی را به زنجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد» (مزمور ۱۰۵: ۱۷–۱۸). اگر شما کتاب‌مقدسی داشته باشید که دارای توضیحات پاورقی باشد خواهید دید که در آن نوشته « تا اینکه آهن به جانش رسید».

برادرانش او را بعنوان برده فروختند و مدتی بعد هم در اثر دروغ و افترا به سیاهچال مصریان افتاد. تمام این امور بااجازه خدا صورت پذیرفت. ظرفی که خدا می‌خواست مقصودش را از طریق وی عملی سازد بواسطه این امتحانات سخت و دهشتناک ساخته شد و راه دیگری جز این وجود نداشت. آنزمانی که یوسف پسر بچه‌ای بیش نبود خدا در رویایی با وی سخن گفت و بر او مکشوف نمود که در حقیقت وظیفه صیانت و حفظ زندگی قوم اسرائیل بعهده اوست. با همان کلام خدا بود که تمام مصائب جهنم بر یوسف نوجوان حمله‌ور شد. یوسف بیست سال جهنمی را پشت سر نهاد تا ثابت شود آیا به قول و کلام خدا ایمان دارد یا خیر.

«و مردی پیش روی ایشان فرستاد یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند...و جان او در آهن بسته شد: تا وقتیکه سخن اوواقع شد و کلام خداوند او را امتحان نمود» (مزمور ۱۰۵: ۱۷–۱۹).

در آن سلول نمناک و سرد هزاران دیو و روح شریر با ایمانش به مبارزه برخاسته و بدو گفتند که خدا این سخنان را نگفته است؛ و اصلاً اراده خدا این نیست که فردی تا این حد که وی رنج می‌برد، متحمل زحمت و رنج شود. ولی گویا ظرف داشت ساخته می‌شد چون یوسف به کلام خدا شک نکرد و علیرغم اوضاع و احوال نامساعدی که کاملاً با پیغام خدا متناقض بنظر می‌رسید، به قول خداوند امین ماند. روزی یوسف در کنج سیاهچال زندان غنوده بود و انگار خدا هم فراموشش کرده و هزاران دیو در گوشش وی را بخاطر حفظ ایمان سرزنش می‌کردند و ابلهش می‌پنداشتند ولی از پس آن روز، ناگهان ورق برگشت و یوسف دومین مرد قدرتمند مصر گردید.

«آنگاه پادشاه فرستاده بندهای او را گشاد و سلطانِ قومها او را آزاد ساخت. او را برخانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش: تا به اراده خود سروران را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد. پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت. و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی‌تر ساخت» (مزمور ۱۰۵: ۲۰–۲۴).

خدا تنها ظرف یا وسیله‌ای انسانی می‌خواست که مطیع و سرسپرده باشد تا وی (خدا) بتواند در او ساکن شود و از روح خود در او بریزد و یوسف را ظرف مورد نظر خویش یافت.

نخستین تلاش موسی برای رهایی قومش بطرز فلاکت باری به شکست انجامید. هنگامیکه موسی حس کرد که خدا او را خوانده تا قوم اسرائیل را برهاند حدود چهل سال داشت. کتاب‌مقدس در این مورد می‌گوید: «...ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود؛ و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد» (عبرانیان ۱۱: ۲۴–۲۵). «و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد نزد برادران خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می‌زند، پس بهر طرف نظر افکنده چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان ساخت» (خروج ۲: ۱۱–۱۲). «و چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد...» (خروج۲:۱۵).

موسی که در اولین کوشش خویش برای نجات قوم خدا ناکام مانده بود به بیابان مدیان پناه برد و در آنجا بمدت چهل سال به شبانی گوسفندان دیگران پرداخت. در این برهه از زمان بدون اینکه موسی یا اطرافیانش اطلاع داشته باشند خدا مشغول ساختن ظرفی بود تا بوسیله‌اش قوم خود را نجات دهد و برای اینکه این ظرف به شکل مورد نظر درآید لازم بود که مدتی طولانی در انزوا بسر برد.

خدا بسیاری را برای انجام مقصودش فرامی‌خواند ولی افراد معدودی را برمی‌گزیند به عبارت بهتر خوانده شدگان بسیارند ولی برگزیدگان کم. چون اکثراً از مواجهه با آتش، سیاهچال و بیابان می‌گریزند. در صورتیکه ظرف برگزیده خدا که وی می‌خواهد روحش را در او جاری سازد بایستی دست از تمام علایق و آمال و جاه طلبی‌هایش بشوید. «من» یا نفس باید بمیرد و البته مردن همیشه دردناک است. زمانی که موسی برای نخستین بار حس کرد که از طرف خدا خوانده شده، مردی در قول و فعل توانا بود و پیش خود می‌انگاشت که قادر است قوم را برهاند ولی خدا او را طرد نمود.

چهل سال بعد خدا دعوت خویش را تکرار نمود: «و اما موسی گله پدرزن خود یترون کاهن مدیان را شبانی می‌کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل‌الله باشد آمد. و فرشته خداوند در شعله آتش از

میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعلست اما سوخته نمی‌شود. و موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی‌شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدانسو می‌شود خدا از میان بوته بوی ندا در داد و گفت ای موسی گفت لبیک...و خداوند گفت هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم زیرا غمهای ایشان را می‌دانم و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم...پس اکنون بیا تا ترا نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری» (خروج ۳: ۱–۸ و ۱۰).

این بار واکنش موسی به دعوت خدا کاملاً متفاوت است. بیابان او را شکسته و وی دیگر بر توانایی‌هایش برای خلاصی قوم خدا اکتفا نمی‌کند. دیگر او آن مردی نیست که در قول و فعل توانا بود. لذا ملتمسانه برای خدای قادر مطلق بهانه آورد. «موسی به خدا گفت من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم...پس موسی به خداوند گفت ای خداوند من مردی فصیح نیستم نه در سابق و نه از وقتیکه به بنده خود سخن گفتی بلکه بطئی‌الکلام و کندزبان. خداوند گفت: کیست که زبان به انسان داد؟ و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ پس الان برو و من با زبانت خواهم بود و هر چه باید بگویی ترا خواهم آموخت» (خروج ۳: ۱۱ و ۴: ۱۰–۱۲).

آنگاه که موسی احساس کرد انجام وظیفه از حد توانش خارج است، خدا بدو گفت:« تو آماده‌ای». ظرف باید به مرحله‌ای برسد که بر عاطل و بی‌فایده بودن خویش وقوف کامل پیدا کند تا زمانی که پیروزی حاصل شد تمامی جلال را به خدا بدهد و از جلال خدا چیزی را برای خویش طلب نکند. قوم اسرائیل بخوبی می‌دانست آنکه دریای سرخ را از میان گشود، آبهای ماره را شیرین نمود و در روز از آسمان "مَن" نازل می‌کرد موسی نیست. او فقط و فقط ظرفی بود که خدا از طریقش به انجام امور خویش می‌پرداخت.

همیشه و در همه وقت هرگاه خدا بر وسیله‌ای انسانی دست می‌گذارد، فرایند ساخت ظرف شروع می‌شود. تا ظرف بتواند حامل حقیقت گردد این فرایند مرگ و قیام – همواره یکسان است. اگر بناست که مسیح در وجود شخص افزوده شود بنابراین چیزهایی از وجودش را می‌بایست بعنوان قربانی سوختنی بگذراند. هر یک از انبیایی که خوانده می‌شدند تا وظیفه تعلیم قوم را برعهده بگیرند نخست باید از کوره امتحانات و آزمایشهایی عبور می‌کردند تا بتوانند حامل حقیقت گردند و همان حسی را پیدا کنند که خدا دارد.

خدا حزقیال را در آن زمانی که همه قوم بت‌پرست شده بود دعوت نمود. نبی برای احراز کارآیی لازم بایستی احساس خدا را درک می‌کرد. برای رسانیدن پیغام خدا به مردم کافی نیست که نبی صرفاً کلماتی دریافت کند. نبوت امری مکانیکی نیست بلکه مرد خدا باید پیام او را حس کند.

پیغام حزقیال از این قرار است که «قوم اسرائیل که حکم همسری خدا را داشت مرده و هیچکس بدان توجه نمی‌کند. نبی باید همان چیزی را احساس کند که خدا احساس می‌کند. قلب نبی نیز باید مثل قلب خدا بشکند.» خدا برای اینکه پیغامش را در دل نبی حک کند اجازه داد که زن حزقیال بدون هیچ مقدمه‌ای بمیرد. آنگاه خدا قدغن فرمود که حزقیال بر مرگ همسرش زاری و ماتم کند (حزقیال ۱۵:۲۴). هنگامیکه مرد خدا برخاسته از مرگ قوم اسرائیل سخن می‌گفت، دقیقاً می‌دانست که میزان اندوه خدا تا چه حد است.

خدا در هنگامه‌ای هوشع را به نبوت برگزید که قوم اسرائیل بسبب بی‌وفایی‌اش همچون زنی فاحشه موجب برانگیخته شدن خدا گشته بود. ولی خداعلیرغم فاحشگی‌های اسرائیل هنوز دوستش داشت؛ و نمی‌توانست بکلی او را دور بیندازد و از خویش براند. شاید هوشع تا حدی می‌توانست به معضل موجود پی ببرد و پیرامون این تراژدی که شخصی تمام عشق خویش را به پای محبوبه‌ای ریخته که لیاقت و ارزش عشق وی را ندارد موعظه‌ای آتشین کند. ولی اگر بناست نبی دقیقاً احساس خدا را درک کند، باید متحمل رنج و المی شود که خدا داشت تحمل می‌کرد. هر کسی می‌تواند درباره خدا حرف بزند ولی نبی باید برای خدا حرف بزند و برای اینکار باید آنچه خدا تجربه می‌کند را شخصاً تجربه کند.

برای اینکه هوشع بتواند ظرف مطلوب خدا شود تا خدا از طریق وی سخن گوید، خدا اجازه داد تا هوشع نومیدانه به عشق زنی فاحشه گرفتار آید. کلام خدا به هوشع چنین بود «...برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته سخت زناکار شده‌اند. پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده پسری برایش زائید» (هوشع ۱: ۲–۳).

جومر بعد از اینکه برای هوشع فرزندانی آورد، وی را ترک گفت و به زندگی گذشته‌اش برگشت؛ اما همچنانکه خدا نمی‌توانست اسرائیل را فراموش کند، نبی نیز نمی‌توانست همسرش جومر را از یاد ببرد و بجای اینکه زن بی‌وفایش را به حال خویش رها کند، بسراغش رفته او را بازگردانید. «پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم.» (هوشع۲:۳).

او احساس خدا را می‌فهمید و درواقع با خود پیغام یکی شده بود.اکنون خدا ظرفی داشت که از طریقش می‌توانست حیات ببخشد. باب ششم صحیفه هوشع از تجدید حیات سخن می‌گوید. هر کار خدا مستلزم ظرفی انسانی است. این مردان همچنانکه در اشعیا ۱۸:۸ آمده آیات و علامات بودند. واژه عبری که «آیات» ترجمه شده «اُوَت O-wth» می‌باشد که در عبری دارای معانی پرچم، اشاره، شاهد، علامت یا معجزه است. انبیا و پاتریارخها بمثابه شاهد زنده واقعیت خدا در میان مردم بودند. ایشان درباره خدا صرفاً حرف نمی‌زدند بلکه قوت و حضور خدا را به ثبوت می‌رسانیدند.

اگر می‌خواهیم انجیل کارآیی مطلوب داشته باشد بایدهمان اصلی را که در مورد کلیسای اولیه صدق می‌کرد، رعایت کنیم. پولس در رساله‌اش به قرنتیان براین حقیقت صحه می‌گذارد. «و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود بلکه به برهان روح و قوت تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا» (اول قرنتیان ۲: ۴–۵).

ایمانداران عهدجدید نیز آیات و علامات هستند و از ایشان انتظار می‌رود که برهان حضور خدا در دنیا باشند. معجزات الهی همیشه از طریق یک وسیله اتفاق می‌افتند. این امر بطرز زیبایی در دوم پادشاهان ۲: ۱۹–۲۲ به تصویر کشیده شده است. مردم اریحا برای حل مسئله‌ای که موجودیتشان را به مخاطره انداخته بود به نزد الیشع نبی آمده بودند. مشکل ایشان آب ناگواری بود که زمین اریحا را بی‌حاصل و بایر ساخته بود. الیشع برای علاج این معضل بدانها فرمود تا طشت (ظرف) نوئی بیاورند و در آن نمک بریزند. آنها هم اطاعت کردند (آیه ۲۰).

«و او (الیشع) نزد چشمه آب بیرون رفته نمک را در آن انداخت و گفت: خداوند چنین می‌گوید این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید» (آیه ۲۱).

بعد از خواندن این آیات در ذهنم سؤالاتی مطرح شد. «چرا یک طشت نو؟ اصلاً چرا یک طشت؟ مثلاً چرا نگفت یک مشت نمک؟» درحالیکه بدنبال پاسخی برای سؤالاتم می‌گشتم دریافتم که خدا هرگز بدون ظرف کاری نمی‌کند. اگر قرار است شفایی صورت بگیرد حتماً باید ظرفی آماده وجود داشته باشد.

خدا در روز پنطیکاست به هیچ وجه روحش را بر کل اورشلیم نریخت بلکه تنها روح‌القدس بر ۱۲۰ نفری که در بالاخانه بودند نازل گشت. برای اینکه خدا روحش را بریزد باید ظرف آماده‌ای وجود داشته باشد. خدا لایتغیر است و امروز نیز این قانون ضمانت اجرایی دارد.اگر ما می‌خواهیم حیات دوباره بیابیم باید ظرفی به خداوند بدهیم تا وی بتواند در آن ظرف ساکن شده زیست نماید. پولس در رساله به رومیان ۱:۱۲ بخوبی این مطلب را تشریح می‌کند. «لهذا، ای برادران شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود راقربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شماست.»

باید حیات و قوت خدا از طریق ظرف به ثبوت برسد تا یکبار دیگر مردمان بگویند: «اگر خدا با وی نمی‌بود، نمی‌توانست اینکارها را انجام دهد.» یک چنین ظرفی دارای شرایط محدود و انگشت شماری است ولی این شرایط باید کاملاً رعایت شود. من در اینجا به سه شرط اشاره می‌کنم. نخستین شرطی که در میان همه ظرفها مشترک است و باید در هر زمان رعایت شود، زندگی دائم و مستمر با روح‌القدس است. برای دوام این زندگی باید دعا در سرلوحه واجبات درآید. بدون دعا نمی‌توان با روح‌القدس زندگی کرد. عیسی گفت:

«...می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید» (لوقا ۱:۱۸). همانگونه که نفس کشیدن برای انسان مادی حیاتی است، دعا کردن هم برای فرد روحانی اهمیت حیاتی دارد و اگر متوقف شود، مرگ فرا می‌رسد. ظرف شاید بتواند بدون حیات به وظایف و تکالیف مذهبی ادامه دهد ولی این تلاشها صرفاً تقلیدی از روح‌القدس است. ظرف بــر ا ی تداوم زندگی در روح‌القدس نه تنها باید دعا کند بلکه باید در تقدس نیز سلوک نماید. سلوک در تقدس همان سلوک در روح است چرا که او روح‌قدوس خدا و تنها منبع تقدس است. هر چه بهره ما از روح‌القدس بیشتر باشد، نصیب بیشتری از تقدس خواهیم داشت و هر چه مقدس‌تر بشویم، از روح‌القدس بیشتر پر می‌گردیم.

دوم اینکه ظرف باید گیرنده‌ای قوی باشد و ظرفیت پذیرش بالایی داشته باشد. ما تنها آنچه را که داریم می‌توانیم بدهیم. کتاب‌مقدس بما می‌گوید که هیچ نداریم که نیافته باشیم. ظرف باید گیرنده خوبی باشد. جریان الکتریسیته از پلاستیک یا چوب عبور نمی‌کند. اگر شما بخواهید برای خانه خود برق بکشید باید وسایلی تهیه کنید تا برق را از کابل بیرونی بگیرد و به خانه‌تان وارد کند. فقط ظرف با ایمان می‌توان گیرنده‌ای مناسب باشد.

و سوم آنکه ظرف باید رسانایی خوب باشد. حیات روح‌القدس نه تنها باید در وجود ظرف جاری شود بلکه باید بتواند از آن به بیرون نیز جریان یابد. میزان ورودی جریان تحت‌تأثیر میزان برون‌دهی است. حتی اگر یک مولد برق را به پلاستیک یا چوب وصل کنید جریان از آن عبور نمی‌کند و به جایی نمی‌رود در صورتیکه نقره خالص تقریباً رسانایی کامل است. کار خدااینست که پس از تهیه ظرف با زدودن چوب و کاه و خس از آن، ظرف را مبدل به یک اَبَر رسانا سازد. ما باید آنچه از دست داده‌ایم را مجدداً بدست آوریم.

یوئیل نبی نیز می‌گوید: «و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشگر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند، بشما رد خواهم نمود» (یوئیل ۲۵:۲). وقتی آنچه از دست داده‌ایم بما بازگردانده شود (رد شود) آنوقت ظرف جلال اولیه خویش را باز خواهد یافت و آنوقت خدا هم خواهد توانست بازهم به او بدهد. یوئیل این چنین ادامه می‌دهد: «و غذای بسیار خورده سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد» (یوئیل ۲۶:۲).

اگر ما یعنی کلیسا، خویشتن را همچون ظرفی که قربانی زنده و مقدس و پسندیده است به خدا بگذرانیم، خدا هم در عوض بما نهر روح‌القدس را خواهد بخشید (یوحنا۳۹:۷). هر آنچه که خدا برای کلیسا تدارک دیده در روح‌القدس یافت می‌شود. خدا فقط منتظر است تا از ما اطاعت محض ببیند؛ تا بیشتر از آنکه ما مشتاق دریافت برکات باشیم او اشتیاق دارد تا ما را برکت دهد.

پیام اینست: «...خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد» (یوشع۳:۵). باشد که خداوند ما را مدد کند تا هر چه سریعتر بدو لبیک بگوییم. چون عجایب فردای خدا در گرو تقدیس امروز ماست. بیایید این فصل را با مطلبی که آغاز کردیم به پایان ببریم. کار و مقصود خدا در زمان مستلزم وجود ظرفی

انسانی است و بدون چنین ظرفی کار خدا متوقف می‌شود.

فصل دوم

مقصود خدا در طی اعصار

متی ۲۷:۱۱، غلاطیان۱: ۱۵–۱۶،

فیلپیان ۳: ۸–۱۰، افسسیان ۱: ۹–۱۰

عبارت «همه چیز در مسیح» که در افسیان۱:۱۰ مذکور است، تفکر ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آیات فوق خود گویای مطلب هستند. وقتی به گوش جان و روح کلمات آسمانی این آیات را می‌شنویم احساس می‌کنیم معنا، ارزش و محتوای عمیقی در آنها نهفته است. گویی پابه حریم قلمرو نوینی نهاده‌ایم که مملو از عجایب ناشناخته‌ایست که باید آنها را کشف نمود. در آستانه درگاه این قلمرو با عبارتی مواجه می‌شویم که لحظه به لحظه گامهای ما در آن محاسبه شده است. اگر احیاناً پیش خودمان این تصور را داریم که چیزی می‌دانیم ناگهان این جمله تکان دهنده ما را از خیالاتمان خارج می‌کند: «...کسی پسر را نمی‌شناسد بجز پدر...» (متی۱۱:۲۷). شاید تا آن زمان فکر می‌کردیم که چیزهایی در درباره خداوندعیسی می‌دانیم ولی در کلام خدا آمده که: «...کسی پسر را نمی‌شناسد بجز پدر...» وقتی با این واقعیت مواجه می‌شویم درمی‌ی ابیم که در پیش رویمان سرزمینی است که ما را یارای نفوذ و دخول بدان نیست.

پس از کشف این واقعیت تکان دهنده که انسان بوسیله طبیعت مادی هرگز نمی‌تواند به معرفت عیسای خداوند نائل شود، با واقعیتی دیگر رودررو می‌گردیم: «خدا...رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد.» با وجودیکه تنها خداست که پسرش را می‌شناسد ولی همین خدا از صمیم قلب می‌خواهد که او را بر ما آشکار سازد. این برای ما فرصتی مغتنم است زیرا شناخت ما از مسیح تماماً به فیض خدا و عطای آن از جانب وی بستگی دارد و به اعتباری همه استعدادها وتوانایی‌های انسانی در این میان ناکارآمد هستند.

در هنگام خواندن ایندو عبارت پولس را در آن هنگام که سولس نامیده می‌شد و نیز بعدها که بعنوان پولس رسول مشهور شد در مد نظر قرار دهید تا بهتر بتوانید به مفهوم این آیات پی ببرید. سولس شخصی بود که خود را در میان قوم اسرائیل استاد و معلم کلام خدا می‌دانست و مطمئن بود که خدا را می‌شناسد. ولی بعد دریافت

که هیچیک از دانسته‌هایش در حیطه معرفت مسیح ارزش ندارد و او تاکنون بطور کامل نابینا، جاهل، درمانده و بکل ناکارآمد است و حتی برای یافتن سرسوزنی شناخت به فیض خدا محتاج است. به همین خاطر خویشتن را فروتن ساخت و با خضوع تمام گفت: «خدا...رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد.» این معنای فیض است.

موضوع فصول این کتاب و اساساً پیام پنطیکاست اینست که ما؛کک متوجه آن پری خدا بشویم که در پسرش ساکن گردیده و به مقصود او که همانا شناسانیدن پسرش بما بواسطه فیض است پی ببریم. به مسئله مکاشفه پولس از مسیح بازگردیم.

ما در اینجا قصد مقایسه میان رسولان را نداریم؛ با این حال فکر می‌کنم با جرأت و قطعیت می‌توان گفت که پولس بیش از هر رسول دیگری مسیح را شناخته و او را تفسیر و تشریح نموده است. وقتی پولس را بعنوان مفسر و کسی که ما را به اسرار مسیح رهنمون می‌شود، می‌پذیریم، متوجه می‌شویم که چطور گفته‌اش عملاً در او جسم پوشیده و بروز یافته است. این خود وجود شخص است که ما را به درک کاملتری از مسیح نایل می‌سازد نه گفته‌های او.

آنچه که می‌خواهم در این رابطه مورد توجه قرار دهیم مکاشفه و ادراک روزافزون پولس از مسیح است. در مورد رشد و بالندگی مکاشفه پولس نمی‌توان شک کرد. در آغاز خدا رضا بدین داده بود که پسرش را بر او آشکار سازد، ولی در آخر، گویی که او درباره مسیح هیچ نمی‌داند. او به این مرحله از شناخت رسید که مسیح بی‌کران در ورای پندار و تفکر وی است و به همین خاطر لب به استغاثه گشود «...تا مسیح را دریابم...» این کیست که پولس برای شناختنش آه می‌کشد؟ (متی ۱۷:۳).

ماهیت حیات جاودانی ما

به اعتقاد من ماهیت حیات جاودانی ما در کشف و شناختمان از مسیح نهفته است. به هیچ وجه فکر نمی‌کنم که ما بلافاصله به شناخت کاملی از مسیح نایل خواهیم شد بلکه معتقدم ما باید در شناخت او ادامه دهیم و او را در طول زمان کشف نماییم. آنچه پولس و خدمت پولس را زنده نگه می‌داشت مکاشفه رو به رشد و فزاینده از مسیح بود. او هیچوقت به نقطه‌ای نرسید که تصور کند دیگر همه چیز را می‌داند و همیشه چیز بیشتری برای دانستن و شناختن وجود دارد.

زندگی پولس مصداق این گفته بود که «من هنوز هیچ نمی‌دانم، اما با چشم روح چیزهایی بطور مبهم می‌بینم یعنی مسیح بزرگی که تا ابد مرا حفظ می‌کند.» در ابتدا پولس با برداشت و استنباط یهودی به مسائل

می‌نگریست. البته بیان ماهیت این برداشت کاریست غیرممکن ولی آنچه مسلم است اینکه برداشتی محدود بود ماشیح یهود نماینده ملکوت یا پادشاهی زمینی و موقتی بود که قرار بود در این ملکوت قوم اسرائیل از امتیازاتی موقتی در زمین بهره‌مند شود. از اینجا ما شناخت مسیح را دوشادوش پولس شروع می‌کنیم.

با مطالعه اناجیل خصوصاً انجیل متی درمی‌یابیم که منظور اناجیل تا آنجایی که به ایمانداران یهودی مربوط می‌شود، نشان دادن سه کاری است که مسیح انجام داده است:

۱- مسیح اعتقادات ایشان را در مورد ماشیح تصحیح نمود.

۲- او عالیترین امیدهایی که ایشان می‌توانستند به ماشیح داشته باشند را تحقق بخشید.

۳- او بسیار فراتر و متعالی‌تر از آن چیزی بود که یهود می‌پنداشت.

باید این نکته را به خاطر بسپاریم که اناجیل صرفاً با این نیت نوشته نشده‌اند تا بی‌ایمانان را مجاب کنند. بلکه این اناجیل برای ایمانداران هم نوشته شده‌اند تا با تفسیر آن ایمان مؤمنین تقویت شود و امیدی تازه بیابند. انجیل متی با این نیت نوشته شد تا ایمان به مسیح را با نشان دادن نکات ذیل تفسیر و تأیید کند:

۱- اینکه ماهیت واقعی مسیح چیست.

۲- اینکه واقعاً او برای چه آمد.

۳- و اینکه ایمانداران بتوانند بوسیله او برداشت و تلقی خویش از مسیح را اصلاح کنند و با مسیح حقیقی مطابقت دهند.

این نوشته‌ها نشان می‌دهند که مسیح متعالی‌ترین امیدهایی را که مردم به مسیح داشتند تحقق بخشیده و حتی از همه آنها هم فراتر رفته است. پولس اناجیل متی، مرقس، لوقا و یوحنا را تفسیر می‌کند و از مسیح تصویر شخصی را ارائه می‌کند که همه امیدها در او جامه عمل پوشیده است. آیا آنها انتظار برقراری ملکوتی زمینی داشتند؟ مسیح برایشان کاری بی‌نهایت بهتر انجام داده بود یعنی نجات ابدی و حیات جاودانی را نصیبشان ساخته بود.

او نه تنها ایشان را از سلطه اقتدار مردم بلکه از چنگال همه نیروهای شیطانی جهان رهانیده بود. «و ما را از قدرت ظلمت رهانیده به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت» (کولسیان ۱۳:۱). اکنون می‌توانیم گوشه‌ای از این رهایی از تهدیدات دشمن را مشاهده کنیم.

پولس برای آنان مسیح را با مفهومی عمیقتر و کاملتر تفسیر کرد. خود او زمانی که آشناییاش با عیسی شروع شد تفکرش هم سطح یهودیان عصر خودش بود و در مورد مسیح همان تفکراتی را داشت که دیگران داشتند. سولس طرسوسی هرگز باور نداشت که عیسی همان ماشیح باشد. این مطلب بیشتر ما را از برداشت و تلقی پولس مطلع می‌سازد. به اعتقاد پولس عیسی شیادی بیش نبود. به همین علت واجب بود که دست کم دو چیز را بیاموزد:

۱- اینکه عیسای ناصری همان ماشیح یا مسیح است.

۲- اینکه عیسی فراتر از هر تلقی یهود از ماشیح، فراتر از اعتقادات و باورهای شخصی او و فراتر از همه انتظارات و آمال او در مورد مسیح است.

او به فیض خدا به این مکاشفه نایل آمد. تا بدین جا به برداشت و تلقی رو به رشد پولس رسول از مسیح و این مطلب که این رشد در زندگی‌اش هم نمود عینی یافت، پرداختیم. نخست دیدیم که پولس که خود یهودی بود دیدگاهی محدود از مسیح داشت. سپس دیدیم چگونه خدا با مکاشفه‌ای که در راه دمشق به پولس داد این دیدگاه محدود را از بین برد. این اتفاق عظیم سرآغاز شناخت روز افزون پولس از مسیح گشت. برای وی مسیح دیگر یک شخصیت تاریخی صرف نیست که در زمان محدود باشد، بلکه او پسر ازلی و ابدی خداست. مکاشفات بیشتر پولس را به این واقعیت واقف نمود که از آن تحت عنوان مقصود خدا یعنی مشیت الهی یاد کرده است. این مشیت الهی (این مقصود ازلی) هم به کل جهان هستی مربوط می‌شود و هم به فرد فرد انسانها و هر دو را در پسر خدا جمع می‌کند (افسسیان۱:۱۰).

مقصود خدا در طی دوران

وقتی به مشیت الهی (مقصود ازلی خدا) نیک می‌نگریم، متوجه می‌شویم که خدا برای دوران و اعصار مسیری مستقیم درنظر نگرفت تا طی این مسیر تدریجاً به شناسانیدن پسرش به بنی آدم مبادرت ورزد. تا جائیکه زمان به کمال رسد و پسر خدا پا به عرصه زمان نهد. مقصود خدا از مراتب و مراحل متعددی تشکیل شده بود که در طول زمان این مراحل رشد و پیشرفت می‌یافت، ولی همه مراحل در ارتباط با پسر خدا بود. ذات الوهیت در مشیت الهی خود از ازل تا ابد برای تمام دوره‌ها و عصرها نقشه‌ای طرح کرد و در این نقشه همه چیز بوضوح تشریح گردیده است. هدف این بوده که بتدریج پسر خدا آشکار گردد و کل جهان به معرفت کامل وی نایل شود.

گسستگی در مسیر

خدا بواسطه پیش دانی خویش می‌دانست انسانی که آفریده در مقطعی مشخص از زمان سقوط خواهد کرد و می‌دانست که این به معنای دوره جدایی و وقفه طولانی در نقشه ازلیش است و به همین دلیل باید تدارکی می‌دید. خدا در ازل مقدمات کامل نقشه نجات را فراهم کرد و پیش از بنیاد عالم، «بره خدا» را ذبح نمود. بدین ترتیب دنیای کنونی به دوره‌های ذیل تقسیم شد.

۱- دوره پیش از شریعت.

۲- دوره شریعت تا ظهور مسیح.

۳- دوره استقرار کلیسا.

در این نقشه الهی سقوط و گناه انسان را مشاهده می‌کنیم که شکافی در نقشه الهی ایجاد کرده و کل روایت نجات را می‌توان در این شکاف مشاهده نمود. مسیح بر روی این شکاف پلی زد تا مقصود ازلی خدا رابه تحقق آن در ابدیت پیوند بزند. او به شباهت انسان گناهکار به زمین آمد در صورتیکه هیچ گناهی نداشت و برای رستگاری انسان بر شکاف ایستاد و یکبار دیگر مسیر را برای رسیدن به مقصود ازلی خدا هموار نمود.

دوره‌های کنونی بدلیل ضرورت بوجود آمده‌اند. لذا به این واقعیت می‌رسیم که خواست خدا بوده که مکاشفه و درک آدمی از ذات وی بصورت پیشرونده و در طی دوران و اعصار متوالی صورت بگیرد. اگر آدم در باغ عدن از آزمایش سربلند بیرون می‌آمد و سقوط نمی‌کرد چه اتفاقی می‌افتاد؟ مطمئناً او در شناخت و معرفت و درک خویش از خدا رشد می‌کرد. خدا مراحل متعددی از شناخت فزاینده و روزافزون خویش فراهم کرده بود وبا توجه به ذات بیکران وی درمی‌یابیم که این شناخت را نهایت و محدودیتی نیست.

روی سخن ما با تک تک افراد نیست بلکه انسان را در جمع در نظر می‌گیریم. این خواست و اراده خدا برای انسان بوده و هست که باید شکاف موجود را با برنامه نجاتی که خدا مهیا کرده پر کرده و از روی آن پل زده بسوی شناخت کامل، فزاینده و پیشرونده خدا حرکت کرد. البته ادراک کامل از خدا محال است چرا که زمانی به بلندی ابدیت می‌طلبد تا انسان به شناخت کامل خدا برسد. تمامی پری در مسیح ساکن است. آنهم چه پری عظیمی!از کلیسا انتظار می‌رود که مسیح را آشکار کند. تنها ابدیت می‌تواند ماهیت مسیح را مکشوف سازد.

این آیه را به یاد بیاورید: " کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر. " در اینجاتنها مسئله شناسایی مطرح نیست. بلکه بر نکته‌ای تاکید وجود دارد که مسیح بخاطرش در تاریخ جهان هستی ظاهر شد. در این میان تمامیت وجود او مطرح می‌باشد. خدا می‌خواهد که مابه فهم و درک تازه‌ای از پسرش عیسی مسیح نایل شویم. این درک تنها راه تعالی، رستگاری و رسیدن به کمال است چرا که باید به شباهت او درآئیم.ما در مسیح تجسم

افکار خدا را در یک موجود یعنی انسان شاهد هستیم. انسان ظاهر کننده فکر خداست چرا که در ابتدا او را بصورت و موافق شبیه خود در ذهن خویش ترسیم نمود.

خلاصه کلام اینکه خدا فکر می‌کند.من و شما هم مطابق با سرشت و خمیره روانی خود فکر می‌کنیم. ما همانگونه که عمل می‌کنیم فکر می‌کنم و افکار ما بیانگر طبیعت ماست. " زیرا چنانکه در دل خود فکر می‌کند خود او همچنان است ... " (امثال ۷:۲۳) فکر جوهره وجودی انسان است. خدا هم فکر می‌کند و این افکار جوهره او را تشکیل می‌دهند. افکار خدا نشان می‌دهند که خدا شبیه چیست، به چه می‌اندیشد و ماهیت او چیست.افکار خدا به سمت هدفی معطوفند که انسان نامیده می‌شود. به همین خاطر است که انسان بایستی تجلی گاه یا مظهر زنده افکار خدا باشد. از طرفی وجود انسان را از خواسته‌هایش می‌توان بازشناخت.

ما خواسته‌هایمان را با امیال و گرایشها، اولویتها و هر آنچه که بنظرتان خوب است،تطبیق می‌دهیم و در واقع خواسته‌های ما بیانگر وجود ماست. خواسته‌های خدا نیز بیانگر سرشت و ماهیت وجودی اوست. خدا مشتاق انسانی است که خواسته‌هایش با خواسته‌های وی و نیز تفکراتش با تفکرات وی یکی باشد یعنی در یک جمله با خدا همدل باشد.

خواست خدا

خواست و اراده ما همیشه به ما خیانت می‌کند در واقع اراده ما بیانگر همه آن چیزهایی است که بدنبالشان هستیم و نیز بیانگر معنای وجودی ما و خواسته‌ها و نیات درونی ماست. همین امر در مورد خدا نیز صادق است. خدا هم خواستی دارد و خواست او این است که انسان طالب سرشت الهی – یعنی جوهر ذات الهی – باشد خدااراده‌اش را تماماً بر انسان معطوف نموده است وظیفه انسان این است که اراده خدارا جامه عمل بپوشاند و این اراده در زندگی شخصی‌اش نمود عینی پیداکند. اراده خدا برای انسان این بود که او در اراده خدا و بواسطه اراده خدا زیست نماید. بنا بود مخلوقی که انسان نامیده شده از لحاظ روحانی و اخلاقی شبیه خدا باشد.

این شباهت به معنای شراکت در الوهیت خدا نبود بلکه به معنی دارا بودن طبیعت اخلاقی خدا بود؛ خدا طبیعت روحانی‌اش را در فکر، قلب و اراده انسان نهاد و بعد از آن بود که فکر خدا آرامی گرفت و او به مقصودش رسید.

پیام پنطیکاست هم همین است. خدا اراده کرده بود که انسان بارور وکثیر شود و زمین را پر سازد یعنی از لحاظ روحانی و اخلاقی به حدی از رشد برسد که بر تمام حیطه‌های روحانی احاطه پیدا کند و جهان را پر سازد.

قلمرو اصول اخلاقی فراتر از حیطه فردی است. دروغ و شیوع فراگیرش مؤید این واقعیت است. براحتی می‌توان مشاهده نمود که چرا شیطان در صدد تسخیر آدمی بر آمد و چرا از شیوه‌ای بهره گرفت که همه ما از آن اطلاع داریم. گویی شیطان به انسان گفت " فکر، خواست خدا را کنار بگذار و فکر و خواست مرا بپذیر. " چند قرن بعد حاصل کار چه بود؟ این مسئله از یک نفر به سرتاسر عالم سرایت نمود علاوه بر حضور فراگیر خدا در عالم، امیال و احساسات و افکار دیگری هم هست که در تقابل با خدا قرار دارد.

درنظر گرفتن گزینه دیگر

اگر انسان نسبت به افکار،امیال و اراده خدا صادق می‌ماند، اکنون کل جهان هستی تجلی‌گاه افکار،امیال و اراده خدا بود.

واقعاً که چه دنیایی می‌شد! ولی در عوض اکنون چه داریم؟ ملغمه‌ای که وجود هزار سازمان چون سازمان ملل متحد هم قادر به کنترل و حفظ صلح و آرامش در آن نیستند. انسان عنان اختیار خویش را به شیطان سپرده، نسبت به خدا عصیان ورزیده و سرنوشت شومی انتظار او را می‌کشد. زمانی که کلیسا ربوده و کاسه صبر و خویشتن داری خدا لبریز شود آن وقت تمام خلقت مانند توده‌ای متورم متلاشی خواهد شد.

فکر خدا در مورد انسان اینست که خود را از طریق وی در سراسر عالم ظاهر سازد. ولی انسان و کل خلقت بر ضد خدا عمل می‌کنند و بجای خدا خویشتن را ظاهر می‌سازند و این ابراز وجود را تا به آخر ادامه می‌دهند و این تفکر یا خواست خدا نیست بلکه صرفاً افسار گسیختگی و هرج و مرج است. حساب ما مسیحیان از این خلقت در حال فروپاشی جداست؛ ما در مسیح هستیم و بواسطه او به نیت اولیه خدا دست می‌یابیم. در مسیح ما افکار،اراده و امیال خدا را بطور کامل ظاهر می‌سازیم و در او خلقت تازه‌ای هستیم که سوای خلقت کهنه و فرتوت دنیاست. به شباهت مسیح در آمدن ذاتاً عملی اخلاقی و روحانی است. ما باید در سرتاسر زندگیمان از روح القدس یاد بگیریم که چگونه مطابق میل و فکر خدا زیست نمائیم. این خصیصه باید در هر مرد خدا مصداق پیدا کند. مقصود خدا در آغاز آفرینش این بود که آدمیان بعنوان مخلوقاتی واحد و یکپارچ ه جوهره وجودش را ظاهر سازند و تجلی‌گاه ذات وی باشند.

منظور خدا به الوهیت رساندن انسان نبود بلکه می‌خواست جوهر اخلاقی و فکری انسان مطابق با افکار و امیال خودش باشد و این همان چیزیست که ما در مسیح می‌بینیم. پولس مسیح را بعنوان کسی توصیف می‌کند که صورت خدا،نور و تمامی پری الوهیت را ظاهر ساخته است. مسیح تجلی صورت خداست و این تجلی،شامل صورت اخلاقی خدا نیز می‌شود. او برای ما نمونه‌ای گذاشت. در کل خلقت بجز مسیح هیچ چیز دیگری نمی‌توانیم بیابیم که با خدا مطابقت داشته باشد.

زمانی می‌رسد که مسیح در همه چیز متجلی شود و جوهره اخلاقی و روحانی مسیح بر هر واحد از این عالم تسلط داشته باشد. جماعتی که از حد شمارش خارجند به شباهت مسیح در خواهند آمد، بصورتیکه وقتی به آنها بنگرید بجز مشابهت روحانی به مسیح چیز دیگری در آنها دیده نمی‌شود.

فصل سوم

مردی موافق دل خدا

"مزمور ۸۹: ۱۹–۲۰، اعمال ۱۳–۲۲،

عبرانیان ۹:۱، اول‌سموئیل۱۳:۱۴"

کتابمقدس مملو است از آموزه‌ها، اصول و خیلی چیزهای دیگر ولی آنچه که بیشتر از همه در کتاب مقدس بچشم می‌خورد وجود انسانها در آن است.خدا انسان را بعنوان شیوه شناسانیدن خویش برگزیده. تمام مردانی که با خدا رابطه صمیمانه و مشارکت داشته‌اند جملگی از خود خصوصیات متمایزی از دیگران بروز داده‌اند. در تک تک این افراد یک یا چند ویژگی بخصوص وجود دارد که آنها را از دیگران متمایز می‌سازد این خصوصیات متمایز کننده، نشان دهنده فکر خدا و میزان تألمی است که خدا برای شکوفا نمودنش در آنان متحمل گردیده است.

به همین دلیل است که خدا بر چنین افرادی دست گذاشته، چرا که اینان بایستی در طول تاریخ از خویشتن اعمال و رفتاری بخصوص بروز دهند. بدین لحاظ است که ما از ایمان ابراهیم و بردباری موسی یاد می‌کنیم. هر یک از مردان خدا را از برخی خصوصیاتی که بروز می‌دهند، می‌شناسیم و وقتی به فردی خاص فکر می‌کنیم، آن صفت یا خصیصه‌ای که در او غالب است به ذهنمان خطور می‌کند. به عبارت دیگر ذهن ما بسمت تمامیت وجود فرد جلب نمی‌شود بلکه تنها متوجه ویژگی شاخص او می‌گردیم. این ویژگیها همان افکار خدا هستند و وقتی همه ویژگیهای تمام مردان خدا را جمع کنیم ودر هم بیامیزیم، حاصل کار نشانگر مسیح است.

به عبارت دیگر گویی خدا یک نفر را در وجود قومها پراکنده است و در میان خیل انسانهایی که با خدا رابطه دارند جنبه‌ای از آن فرد مشاهده می‌گردد و او می‌تواند بگوید: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهند» (یوحنا ۵:۳۸). در سرتاسر کتاب مقدس وجود شخصی واحد را می‌بینیم که حضورش در همه جا گسترده است و هر یک از کسانی که

زیر دست خدا آمده‌اند بنوعی خدا جلوه‌ای از وجود وی را در آنها نهاده است که اگر این جلوه ها را یکجا جمع کنیم کسی نمی‌شود جز پسرش، خداوند عیسی.

در مزمور ۸۹ می‌بینیم که دو چیز واحد ادغام می‌شوند: " نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم." بمنظور تفسیر جامعتر این آیه ناچارید بدنبال شخصی بگردید که از داود بزرگتر است. مبانی اصولی نجات ما در کلمات اولیه آیه فوق نهاده شده است.

کسی اینجاست که از داود بزرگتر است. شما در مورد داود نمی‌توانید این شهادت را بدهید که او در کل زندگیش مردی موافق دل خدا بوده است. تنها مسیح است که کاملاً موافق دل خداست. خدا می‌خواهد که مسیح در وجود ماشکل بگیرد. او می‌خواهد که بر هر بتی که در قلب و زندگی ماست انگشت بگذارد.اگر در وجود من و شما چیزی باشد که آنرا به مسیح ترجیح می‌دهیم، خدا آنرا رد می‌کند. در این مورد نمی‌توانیم با خدا وارد معامله شویم چرا که خدا با انسان جسمانی مغرور راه نمی‌رود. یحیی می‌گوید: «می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم.»

آنقدر خدا در شما کار می‌کند تا مسیح در وجودتان شکل بگیرد؛ جسم و خون با این شکل گیری در جنگ و ستیز است و هیچیک از وجوه آنرا طالب نیست. جسم با روح در ستیز است و روح با جسم تا نتوانیم آن کاری را که باید، انجام دهیم.

آنچه که باید انجام دهید اینست که قلب خود را تماماً به مسیح بسپارید، در پرتو کم سوی تجربه‌ای که با خدا دارید گام بردارید تا اینکه روشنایی کامل روز در دلتان طلوع کند. اگر مسیری مخالف جهت خدا برگزینید خدا می‌گذارد به راهتان ادامه دهید تا اینکه یک دوره کامل را طی کرده به مسیر صحیح باز گردید. نمی توان همچنان در تاریک و روشن باقی ماند. ما مردان ایمان هستیم و " عادل به ایمان زیست می‌کند. " در پرتو همین معرفت اندک از خداست که او برای ملاقاتمان می‌آید و حرص و طمع قلبی ما را آشکار می‌سازد.

خدا هیچ استثنائی قایل نمی‌شود. تا زمانیکه پا به عرصه واقعیات صلیب عیسی‌مسیح نگذارید و جسم را مرده نپندارید، خدا همچنان شما را رودررو با حقیقت وجودتان نگه می‌دارد او کاری می‌کند که به تباهی و بیهودگی درونی خویش وقوف کامل پیدا کنید و دیگر برای خود اعتباری قایل نشوید. خواست خدا تنهااینست که مسیح در شما شکل بگیرد.

«تا شما بطریق شایسته خداوند به کمال رضامندی (نگرشی که بر طبق آن شخص حاضر است رضامندی و خشنودی خدا را بر هر چیز دیگری ترجیح دهد) رفتار نمائید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید و به اندازه توانایی جلال اوبه قوت تمام زورآور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته

باشید. و پدر را شکر گذارید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است و ما را از قدرت ظلمت رهانیده به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت. که در وی فدیه خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم. و او صورت خدای نادیده است نخست‌زاده تمامی آفریدگان، زیرا که در او همه چیز آفریده شد آنچه در آسمان وآنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات، همه بوسیله او و برای او آفریده شد. و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد و او بدن یعنی کلیسا را س ر است زیرا که او ابتدا است و نخستزاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. و شما را که سابقاً از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید بالفعل مصالحه داده است در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد.»(کولسیان ۱: ۱۰–۲۲).

اگر خدا را حقیقتاً محبت نمائید، این اتفاقی است که امروز در زندگیتان می‌افتد. اگر شما خود را به نام مسیح مسمی ساخته‌اید و در ایمان پایدارید، اراده خدا برای شما اینست که در حضور مسیح کامل وبی‌عیب حاضر شوید (آیه ۲۹). «به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام. الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است. که من خادم آن گشته‌ام بر حسب نظارت خدا که بمن برای شما سپرده شد تاکلام خدا را به کمال برسانم.»(کولسیان ۱:۲۳– ۲۵).

پولس نه تنها مشتاق بود که بخاطر آنچه که برای مقابله با بیابان وجودش ضرورت دارد، متحمل زحمت شود و بی‌ملامت در حضور مسیح حاضر گردد بلکه اشتیاق داشت تا بخاطر تکمیل زحمات مسیح، در بدن خداوند یعنی کلیسا نیز زحمت بکشد. این همان نگرش و روحی است که خدا می‌خواهددر همه ما توسعه پیدا کند که ما فقط خواهان رشد، بلوغ روحانی و تقدیس خودمان در مسیح نباشیم، بلکه مثل مسیح گردیم و برای خاطر رشد برادران ایمانی خویش زحمت بکشیم. تنها مسیح است که می‌تواند دنیا را نجات دهد ولی او به تنهایی نمی‌تواند اینکار را انجام دهد. من و شما یعنی کلیسا که اعضای بدن مسیح هستیم باید بخاطر این بدن متحمل زحمات مسیح شویم و در فرآیند تهذیب و پالایش نفس از او پیروی کنیم. اما جسم از اینکار متنفر است. "تحقق کلام خدا یعنی آن سری که از دهرها و قرنها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گ ردید" از آن ماست. "که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امتها

که آن مسیح در شما و امید جلال است. و ما او را اعلان می‌نمائیم در حالتی که هر شخصی را تنبیه می‌کنیم و هر کس را بهر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم (کولسیان ۱:۲۷ – ۲۸).

خدا آنقدر شما را دوست دارد که هرگز تبعیض و استثنائی در موردتان قایل نمی‌شود. او می‌خواهد که مسیح را در وجود شما و در تمام اوضاع و احوالتان آشکار نماید. بهمین خاطر ما می‌بینیم که او از ازل مقصودش را تعیین نموده است. "... و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است..." (اول سموئیل ۱۳: ۱۴). وقتی فصل گذشته کتاب را از خاطر بگذرانیم بخوبی مصداق این عبارت را درمی‌یابیم.

صحبت از خلقت انسان است و اینکه خدا طالب آن بود که برای خویش نژاد انسانی‌ای بیافریند تا افکار و صفات خویش را در آنها متجلی سازد. این خواست خدا بود که منجر به آفرینش، تجسم مسیح و کلیسا یعنی انسان جدید شد. خدا همواره خواهان آنست که انسانی جدید سرتاسر عالم را پر سازد و پولس این انسان را همان کلیسا یعنی بدن خداوند می‌داند.

در اینجا صحبت از کلیساست نه یک فرد بخصوص و تشبیه نیز اخلاقی و روحانی می‌باشد. خدا دارای افکار، امیال و خواسته‌هایست که جملگی آنها جوهره ذات اخلاقی وی را تشکیل می‌دهند. خدا در خلقت تازه خویش به تعبیر فوق موجودی را خلق نموده که طبیعتی مطابق با طبیعت خودش دارد. ما انسانها وقتی می‌گوئیم فلانی موافق دل ماست منظورمان اینست که او دقیقاً همان کسی است که می‌خواهیم باشد و از هر نظر مورد رضایت و خرسندی ما می‌باشد. فرد موافق دل خدا هم کسی است که خدا همین احساس را در موردش دارد. او شخصی است که خویشتن راوقف اراده خدا نموده.

سومین تعریف مرد موافق دل خدا را می‌توان در اعمال ۱۳: ۲۲ یافت: "...به تمامی اراده من عمل خواهد کرد". خدا اینگونه انسانی را طالب است که اراده‌اش را تمام و کمال عملی سازد. در وهله نخست این کلمات درباره داود گفته شده است و از طرق مختلف می‌توان دریافت که چگونه داود مردی موافق دل خدا گردید. اولاً داود کاملاً در نقطه مقابل شائول قرار دارد. هنگامی که شائول از نظر خدا مردود گشت، داود انتخاب گردید. ایندو در تقابل کامل با یکدیگر قرار داشتند و به هیچ وجه نمی‌توانستند با هم بر تخت سلطنت حکمرانی کنند. جایی شائول باشد دیگر جای داود آنجا نیست ما در این نکته به اصولی بنیادین برمی‌خوریم.

در پیشگاه خدا دو وضعیت اخلاقی، دو حالت روحانی و دو قلب متفاوت وجود داشت که هر دو با هم نمی‌توانستند تخت سلطنت اسرائیل را تصاحب کنند. اگر قرار بود یکی در مقام پادشاهی بماند، می‌بایست آن دیگری از این مقام رانده شود. داود باید دست نگه می‌داشت تا دوره حکومت شائول سپری شود. مشکل

شائول این بود که در امور خدا به داوریهای شخصی پرداخت. خدا به شائول فرمان داده بود که عمالیق را از ریشه نابود کند و این فرمان برای شائول امتحان ایمان بود که آیا به حکمت و داوری خدا اعتماد دارد یا خیر.

اگر زمانی خدا بما فرمانی بدهد که به ظاهر مغایر با طبیعت یا نیکوئی خدا باشد و ما بجای اجرای فرمان خدا به داوری شخصی خودمان اتکاء کنیم آنوقت است که با داوری خویش بر ضد فرمان خدا قد علم نموده‌ایم و با این کارمان عملاً گفته‌ایم که خدا نمی‌داند چه می‌کند. کار خطرناکی است که ما داوریهای اخلاقی خویش را بر حکم صریح و بی چون و چرای خدا ترجیح بدهیم. شائول حق سوال کردن نداشت بلکه تنها می‌بایست اطاعت می‌کرد. سموئیل نیز به او گفت "اطاعت از قربانیها نیکوتر است. "مرد موافق دل خدا" سوال نمی‌کند بلکه اطاعت می‌کند.

رفتار شائول متاثر از احساسات، علایق و بیزاری وی بود. در هنگام داوری احساسات وی گویای این مطلب بود که "خیلی حیف است همه چیز را از بین ببرم. پس بهترینها را برای خدا نگه می‌دارم". اکنون دانستیم که سرشت طبیعی بشر از دو جنبه خوب و بد تشکیل شده است بدین لحاظ انسان با خود می‌گوید:"باید آنچه نیکویی دارم را به خدا تقدیم کنم. من حاضرم که جنبه گناه‌آلود خود را رها کنم ولی بگذار آنچه خوبی از دستم برمی‌آید برای خدا بکنم."

خلقت تازه خدا وصله‌ای نو است نه کهنه؛ کهنه باید برود و جای خود را به نو بدهد ولی شائول از درک این نکته غافل بود، استدلال او این بود که بایستی بهترین را به خدا بدهد، در صورتیکه خدا فرموده بود "همه چیز را نابود کن." مرد موافق دل خدا از این دسته گلها به آب نمی‌دهد. او اراده خدا را بدون هیچ پرسشی انجام می‌دهد.

طرد کامل جسم

عامل دیگری که موجب شد داود مرد موافق دل خدا شود نخستین اقدام آشکار او دردره ایلاه بود. رویارویی داود با جولیات بسیار اهمیت داشت. جولیات غولی بود که فلسطینیان خود را پشت سرش مخفی می‌کردند. او نمونه و نماینده قدرت نظامی همه فلسطینیان بود؛ بهمین خاطر وقتی دیدند قهرمانشان مرد، پا به فرار گذاشتند.

اما فلسطینیان نوعاً و ماهیتاً چه کسانی هستند؟ به آنها واژه "نامختون " اطلاق شده که این واژه به معنای زندگی مصلوب نشده است. زندگی معمولی که طالب انجام کاری برای خداست بدون اینکه از کار صلیب بهره‌ای یافته باشد. جولیات مظهر کامل "جسم" است ودر امور خدا جایی برای جسم وجود ندارد. داود برابر او ایستاد و تفسیر روحانی این عمل داود اینست: داود قلباً نمی‌توانست با جسم سازش کند. حالا می‌بینید که مرد

موافق دل خدا چگونه کسی است؟ او کسی است که همه عجایب بر ضد او برخاسته‌اند، با این وجود با هر آنچه نامختونی که مغایر با امور خداست می‌ستیزد. مرد موافق دل خدا با هر چه که مخالف صلیب مسیح است مقابله می‌کند. دل داود از هر آنچه که این مرد مظهرش بود، مالامال از خشم و غضب می‌شد.

مسئله صرفاً گناه‌آلود بودن دنیا نیست. بلکه دنیا دشمن خداست و این را اکثریت مردم می‌توانند براحتی متوجه شوند. ما را با این دنیا کاری نیست چرا که روح حاکم بر آن نه از قانون خدا تبعیت نمی‌کند و نه از صلیب مسیح ، از آن گذشته دنیا می‌خواهد آهسته آهسته به درون کلیسا خزیده خود را وارد امور خدا نماید. در صورتیکه کلیسا بدون مساعدت فلسطینیان خیلی بهتر می‌تواند به وظیفه خویش عمل کند. ما به کمک دنیا نیازی نداریم. مرد موافق دل خدا کسی است که با فکر و ذهن انسانی سازش نمی‌کند. داود هم مانع از ابراز وجود آن گردید.

بهای وفاداری

داود بخاطر وقف خویش به خدا می‌بایست متحمل زحمات می‌شد. او فقط دیده بود که موقعیتی بحرانی پیش رو دارد و باید کاری بکند و بخاطر همین دیدن باید متحمل زحمت می‌شد. وقتی برای تحمل زحمات بپاخاست با مخالفت برادرانش روبرو شد. هر کسی که برای مقابله با غاصبان خانه خدا اقدامی بکند مورد اعتراض واقع می‌شود. تصویر غلط قسمتی از بها است ولی در نهایت این غول بود که به زانو درآمد نه داود.

"و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم چنانکه ایشان بودند و نه بت‌پرست شوید مثل بعضی از ایشان چنانکه مکتوب است قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهوولعب بر پا شدند. و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردندو هلاک کننده ایشان را هلاک کرد"(اول قرنتیان ۱۰:۶– ۱۰).

پس بیائید کلام خدا را بشنویم و از اقتدار کلام او برخود بلرزیم. اگر همهمه را از خانه خدا دور کنید آنوقت از خانه خدا حیات وافر جاری خواهد شد و این حیات بر کل اجتماع تاثیر خواهد گذارد و این همه تنها بواسطه یک چیز انجام می‌شود "و نه همهمه کنید". باید همه را به پای صلیب بیاورید و وقتی صلیب را ترک می‌کنید، همهمه را هم بر پای صلیب ترک گوئید و در هر شرایطی که هستید، همهمه نکنید چرا که همهمه کردن نشانه بی‌ایمانی است و کسی که همهمه می‌کند به خدا ایمان ندارد. " و نه همهمه کنید چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد."

آیه دیگری که هیچوقت نمی‌شنوید در کلیسا موعظه شود، مزمور ۱۱۹ : ۱۶۵ است "آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد." شما نمی‌توانید این آیه را در

اکثر کلیساهای پنطیکاستی جا بیندازید. "آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند سلامتی عظیم است." آیا متوجه آزادی در این آیه می‌شوید؟ من او را می‌شناسم و می‌دانم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند. من به این ایمان دارم. اگر من اینجا هستم بخاطر این نیست که همه چیز برای این جسم در کار است بلکه چون به خدا ایمان دارم.

در کتاب‌مقدس می‌خوانیم که بر افراد گوناگون وقایعی متعدد گذشته است. این اتفاقات برای آن نوشته شده که به ما نمونه و الگو بدهد و یادآوری کند که زمانهای آخر و پایان دنیا در راه است. اصلا مهم نیست که از کجا شروع کنیم بلکه لازم است بدانیم که بر آنها چه گذشته تا امروز موقعیت خودمان را در مقایسه با آنها تطبیق دهیم. برای مثال در خروج باب ۱۵ شاهد گوشه‌ای از کارهایی هستیم که خدا در بیابان برای قوم اسرائیل انجام داد و ما می‌توانیم در مواجهه با بیابان دل خویش از این قسمت بهره بیابیم.

فراموش نکنید که تمامی خوشی خدا در عیسی است و او می‌خواهد که در وجود من و شما مسیح را مطرح کند. "پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانیده و به صحرای شور آمدند و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند. پس به ماره رسیدند و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود.از این سبب آنرا ماره نامیدند. و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند چه بنوشیم؟" (خروج ۱۵ : ۲۲ – ۲۴).

بنی اسرائیل هر وقت با سختی‌ها و شداید روبرو می‌شدند بعوض آنکه به خدا نگاه کنند به پشت سر یعنی مصر نظر می‌افکندند. آنها فقط در فکر ارضای حواس مادی خویش – بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساوایی (لامسه)– بودند. البته شما نیز درخواهید یافت که این در مورد همه ما صدق می‌کند. بارها پیش آمده که خدا ما را در مقطعی تحت فشار قرار داده و در کوران آزمایش الهی وسوسه شده‌ایم که بدنبال مفری بگردیم تا از درد و حرارت خود بکاهیم. اصولاً علت آزمایش آنست که ما بفهمیم آنچنانکه تصور می‌کنیم، جسم در پی عدالت، خدا و قدوسیت نیست. بلکه فقط دنبال گریز گاهی است تا از زیر فشار و درد و زحمت شانه خالی کند. جسم می‌گوید: چه خدا بخواهد و چه نخواهد، بگذار من راحت باشم.

"چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد.پس آنرا به آب انداخت و آب شیرین گردید..."(خروج ۲۵:۱۵). ماره همان حال و هوای قلبی و درونی من به هنگام خروج از مصر است. آن زمانیکه دست از مصر بشویم و از آن بیرون آیم تمام وجودم تلخ است چون مصر مرا غارت کرده و کشته است و دشمن می‌آید تا "هلاک کند".

خدایی که ما خادمش هستیم، خدای نور است و در او هیچ ظلمت و تاریکی نیست؛ در او هیچ طیفی از سیاه گرفته تا خاکستری و کدر وجود ندارد. وقتی در مسیر خود دچار سردرگمی می‌شوم و راه خود را گم

می‌کنم تنها راه معقول اینست که از همان راهی که رفته‌ام باز گردم و به نور نظر افکنده مطیعانه بدنبالش روان شوم.

نیازی به رهایی و یا طرح و نقشه‌ای جدید نیست بلکه تنها کافیست که با مسئولیتهایی که در قبال خداوند دارم رودررو گردم. نیاز من اینست که خداوند نشانم دهد از چه قسمت نقشه و مقصود الهی منحرف شده‌ام و به بیراهه رفته‌ام. فقط باید خویشتن را در حضور خدا فروتن سازم، توبه کنم و سرگردانی‌ام را تنها نتیجه بی‌کفایتی‌ام در حضور خداوند ببینم و سپس اعتراف کنم که این امر مایه خشنودی خدا نیست؛ بلکه گناه است. وظیفه اصلی انسان آنست که "انصاف را بجا آورد و رحمت را دوست بدارد و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نماید." بله، ماره همان اوضاع و احوال درونی ما در هنگام خروجمان از مصر است.

وقتی گناهکاری توبه می‌کند، همه گناهانش پاک و شسته می‌شود، همه اعضای کلیسا شادی می‌کنند، به آسمان نزدیک می‌شود و احساس می‌کند پاک و نیکو شده، ولی اگر به این اندازه از شناخت نرسد که هنوز در قلب خویش زشتی‌ها و پلیدی‌هایی دارد که باید برای زدودن آنها کاری بکند در جا خواهد زد. خدا آنقدر شما را دوست دارد که هرگز پس از اینکه پسرش را در قلب خود پذیرفتید، شما را به حال خود رها نمی‌کند، بلکه با بیابان قلب و وجودتان روبرویتان می‌کند و همین امر موجب بروز تلخی می‌شود.

اگر از فرط پریشانی فریاد برآورم آنوقت خدا به من درختی نشان داده خواهد گفت:"این درخت را به درون تلخی وجودت بینداز." این درخت همان صلیب است. اگر اصول صلیب را وارد آبهای تلخ کنید، شیرین و گوارا خواهد شد. هدف خدا از راندن ما به میان بیابان آنست که ما در زندگیمان صلیب را در جایگاه صحیح قرار دهیم. تنها راه خلاصی از تلخی در برگرفتن صلیب و لبیک گفتن به خداست. اگر می‌خواهیم مسیح در ما شکل بگیرد باید اصول صلیب در ما کار کند، چون در صلیب است که جسم شکسته و خرد می‌شود. خدا آب حیات را نشانمان می‌دهد و بواسطه ایمان و در پرتو ادراکمان آنرا دست یافتنی می‌سازد. دیگر جایی برای حفظ اعتبار و حیثیت برای ما باقی نمی‌ماند زیرا آن کسی که با خدا برابر بود،خویشتن را خالی نمود و به شکل آدمیان درآمد و خادم شد و همچون فردی ملعون بر درختی جان سپرد. ما باید صلیب و معنای کامل مرگ جسمانی‌یات را درک کنیم تا امکان قیام روحانی و اخلاقی را در همین زندگی جسمانی تجربه کنیم و خدا نیز بتواند پسرش را در وجود ما به تصویر بکشد.

درک صلیب می‌تواند به ما کمک کند تا بفهمیم که بیابان برای امتحان کردن ماست نه برای نابود کردنمان. شریر خیلی دوست دارد که کتاب مقدس را به شیوه خودش تعلیم دهد. او هر بار که با تلخی مواجه می‌شویم می‌گوید که هنوز نجات نیافته‌ایم. ما باید آنقدر آگاهی داشته باشیم که به شریر بگوئیم:"خفه شو. من در هر

شرایط از ابرهدایت‌گر خدا تبعیت می‌کنم." و گرنه او چنان ما را متقاعد می‌کند که گویی سرگردان شده‌ایم. بنی‌اسرائیل هم وقتی به دریای سرخ رسیدند پنداشتند که سرگردان شده‌اند در صورتیکه گم نشده بودند چون از ابر تبعیت کرده بودند و خدا آنها را بدانجا برده بود.

آنچه در زندگی شما روی می‌دهد عجیب و یا اتفاقی نیست. ابر خداوند شما را بدانسو برده است. این طریق خدا برای منکشف کردن مکنونات قلبی شماست. جسم بایستی بر صلیب برود و پس از آن مسیح در شما زندگی کند. از این رواست که پولس می‌گوید: "با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم ..." خیلی چیزها هست که ما باید نسبت به آنها واکنش نشان دهیم در صورتیکه جسم نمی‌تواند نسبت به آنها واکنشی از خود نشان دهد و خدا آنقدر به کارش ادامه می‌دهد تا حتی سرسوزنی از جسم در ما باقی نماند.

"عادل به ایمان زیست می‌کند"، ولی اگر شما به تعلیم شریر از کلام خدا گوش بسپارید از طریقهای خدا منحرف می‌گردید و نمی‌فهمید که خدا شما را به اینجا آورده تا همه چیز را بر شما مکشوف نماید. در کوره آتش امتحانات الهی است که فلز وجود ما گداخته می‌شود و ناخالصی‌ها از فلز جدا شده بصورت کف بر روی مذاب جمع می‌شود. تنها خداست که می‌تواند به انسان دلی سنگی یا دلی گوشتی بدهد و تنها اوست که می‌تواند لکه‌های روی پوست پلنگ را پاک کند یا ذراعی بر قامت آدمی بیفزاید. خدا برای تهیه ظرفی مناسب که بتواند از طریق آن پسرش را نشان دهد، اغلب ناچار است با تندی عمل کند. او برای احیای پیام پنطیکاست باید ظرفی داشته باشد و این ظرف مردی موافق دل خداست.

فصل چهارم

مولود از روح

یوحنا ۳:۳، اول پطرس ۲۱:۲، لوقا ۱: ۳۱–۳۵، یوحنا ۱:۱

عیسی برای ما نمونه‌ای گذاشت. "خدا انسان شد و میان ما ساکن گردید." عیسی در آن زمانی که بر زمین راه می‌رفت نخست‌زاده نسلی جدید بود. درست همانند آدم که نماینده نژاد بشری است، عیسی هم نماینده تباری جدید از آدمیان است. همانطور که بواسطه گناه یک انسان همه گناهکار گردیدند، بواسطه عدالت یک انسان دیگر همه کسانی که از تبار او هستند عادل شمرده خواهند شد. عیسایی که بر زمین زندگی نمود هم خدا بود و هم انسان. او نیمه خدا و نیمه انسان نبود، بلکه در بدنی واحد هم خدا و هم انسان بود.

وقتی در اناجیل به عیسی نگاه می‌کنیم، خدا را می‌بینیم. خود عیسی در مورد خودش چنین شهادت داد "هر کس مرا ببیند پدر را دیده است." از طرف دیگر وقتی عیسی را نظاره می‌کنیم آن انسانی را می‌بینیم که خدا می‌خواهد همه آدمیان آنگونه باشند. در وجود عیسای انسان می‌توانیم شاهد نقشه و مقصود غایی خدا برای همه انسانها که از ذریت زن هستند، باشیم. از پیش چنین مقدر شده که ما بصورت او متشکل شویم. زندگی زمینی عیسی‌مسیح مثل هر انسان دیگری با رشد و بالندگی همراه بود. می‌بینیم که او از نظر جسمانی در بیت لحم متولد می‌شود و رفته رفته رشد و نمو کرده به مردی بالغ تبدیل می‌گردد. از لحاظ روحانی هم می‌بینیم که او از انسانی که جسم و خون بود به پسر پرجلال انسان مبدل گشت.

در طول مسیر پیش رونده او به سوی جلال می‌توانیم شاهد انسانیت وی باشیم. او هم مثل ما کاملاً انسان بود و تحت تأثیر گرسنگی، خستگی، خشم و درد قرار داشت. او هم مانند ما در همه مقاطع زندگی وسوسه شد ولی در مصیبتهایی که کشید اطاعت کردن را آموخت. او کاملاً یک انسان بود. " همچنانکه او در این دنیا بود ما نیز آنگونه باشیم".

از ما انتظار می‌رود که مثل او گردیم. این تغییر و تبدیل که با تولد روحانی ما آغاز می‌گردد همچنانکه در مورد عیسی صدق می‌کرد، در زندگی ما نیز بصورت فرایندی رو به رشد اس. " لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم از جلال تا جلال بهمان صورت متبدل می‌شویم چنانکه از خداوند که روح است " (دوم قرنتیان ۱۸:۳).

این سلوک مسیحی به جلال منتهی می‌شود! و آنگاه که چشم بگشائیم به شباهت او درآمده‌ایم. دیگر نسبت به سرنوشت خویش کور نیستیم. خود عیسی هم اینگونه رفتار نمود و برای ما نیز نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهایش رفتار کنیم. برای رسیدن به جایگاهی که عیسی در آنجاست یعنی تبدیل شدن به انسان پر جلال، باید چون او و در اثر قدمهای او رفتار کنیم.

نخستین گام در مسیر منتهی به جلال، مولود شدن از روح است. خود عیسی از روح مولود شد. فرشته به مریم گفت."... روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آنجهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد"(لوقا ۳۵:۱). روح القدس نطفه مسیح را که کلمه خدا بود گرفته درون رحم باکره قرارداد و بدین ترتیب معجزه تولد از باکره اتفاق افتاد. مریم از روح القدس آبستن گردید و مسیح عیسی از روح القدس مولود گشت. وقتی ما نیز "تولد تازه" می‌یابیم همین معجزه مجدداً اتفاق می‌افتد.

پطرس رسول نوشته: "از آنرو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه غیر فانی، یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالاباد باقی است " (اول پطرس ۲۳:۱). پولس می‌گوید:"...به نسل تو که مسیح است "(غلاطیان ۱۶:۳). در تولد تازه روح القدس تخم غیر فانی مسیح یعنی کلام خدا را می‌آورد و در روح انسان می‌کارد و آنگاه معجزه خلقت تازه روی می‌دهد. فعل و انفعالاتی که منجر به بروز این معجزه می‌گردد همانا توبه و ایمان آوردن است. پیغام مسیح در همان آغاز خدمت عمومی‌اش این بود:"... وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید"(مرقس ۱۵:۱).

عیسی در داستان جوان ثروتمند، فرآیند نجات را بیان می‌کند:" چون براه می‌رفت شخصی دوان دوان آمده پیش او زانو زده سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم. عیسی بدو گفت چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط احکام را می‌دانی، زنا نکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار. او در جواب وی گفت ای استاد این همه را از طفولیت نگاه داشته‌ام. عیسی بوی نگریسته او را محبت نمود و گفت ترا یک چیز ناقص است برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته مرا پیروی کن "(مرقس

۱۰: ۱۷–۲۱). بدین ترتیب عیسی قلب جوان ثروتمند را با اتمام حجت انجیل روبرو کرد. او نیکویی پدر را برای فرد گناهکار آشکار نمود و احکام شریعت را برایش یادآوری نمود.

اکنون شخص آماده است تا بفهمد که برای وارث حیات جاودانی شدن چه باید بکند. عیسی به او می‌گوید:"...برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت ..." (مرقس ۲۱:۱۰). به عبارت بهتر شخص باید توبه کند و ایمان بیاورد. خداوند با پافشاری بر این نکته که مرد جوان هر چه دارد بفروشد و به فقرا بدهد، بطور خاص بر طمع درونی وی انگشت گذارد. حکم عیسی صرفاً آزمونی اتفاقی نبود تا مرد جوان بواسطه آن به عمق طمع خویش پی ببرد. لازمه اصلی متابعت از انجیل آنست که او ترک مال و ثروت خویش گوید و این بطن توبه راستین است.

واژه عهد جدیدی که توبه ترجمه شده به معنی " تغییر فکر" است. اگر انسان می‌خواهد نجات یابد باید از آنچه هست بسوی مسیح باز گردد. پولس می‌توانست بگوید:"... همه چیز را... فضله شمردم تا مسیح را دریابم"(فیلیپیان ۸:۳). آنچه که پیش از توبه و بازگشت برای پولس رسول ارزشمند بود، دیگر قدر و ارزش خود را از دست داد. به عبارت بهتر فکر او تغییر پیدا کرده بود.

در این مقطع خاص خواست عیسی آن بود که مرد جوان ترک همه اولویت‌های زندگیش گوید، در فلسفه زندگی‌اش تحولی بنیادین ایجاد کند و از آنچه که در جان وجودش بت شده روی بگرداند. در ابتدا که او به نزد عیسی آمد، می‌توانست بفهمد که انجیل از گناهکارانی که طالب حیات هستند چه می‌خواهد اما اکنون او نسبت به خدای قدوس و حکمی از شریعت که نقض شده آگاهی یافته است و خداوند به او فرمان می‌دهد که توبه کند.

ما مکرراً می‌شنویم که می‌گویند: "عیسی را بعنوان نجات دهنده شخصی خویش بپذیر"، عبارتی که در عهد جدید یافت نمی‌شود. شاید "نجات دهنده شخصی" برای مقدسین عبارتی گرانبها باشد، ولی برای آموختن طریق حیات جاودانی به گناهکاران عبارتی نارسا است. آنان از عامل اساسی انجیل یعنی توبه غافلند. یکبار دیگر به پیغام عیسی در آغاز خدمت عمومی‌اش توجه کنید:"... وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید".(مرقس ۱۵:۱).

عیسی زمانی که در کنار چاه با زن زانیه ملاقات نمود با این تأکید انجیلش را موعظه نمود که زن باید از زناکاری توبه کند. وقتی عیسی به زکی برخورد او را از باجگیری به درستکاری بازگرداند. رسولان هم همین پیغام را موعظه می‌کردند. آنانی که از همه به مسیح نزدیکتر بودند، به هر سو روانه شده مردم را به توبه موعظه می‌کردند.(مرقس ۱۲:۶).

در روز پنطیکاست، پطرس مردم را به توبه دعوت نمود(اعمال ۳۸:۲). او پس از شفای مرد لنگ، انجیلی که در هیکل موعظه نمود این بود:" توبه کنید تا گناهان شما محو گردد..."(اعمال ۱۹:۳).

عیسی در مأموریت بزرگ مندرج در لوقا ۴۷:۲۴ چنین فرمان داد: "و از اورشلیم شروع کرده موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها به نام او کرده شود." پولس در مقابل اندیشمندان حاضر در کوه مریخ چنین موعظه نمود: "... خدا الان تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند"(اعمال ۳۰:۱۷). در پیغام رسولان هیچ راه دیگری برای گزینش نمی‌توان یافت. مضمون تعالیم ایشان به گناهکاران، توبه بود. صرف گفتن " پذیرش عیسی بعنوان نجات دهنده شخصی " به منزله حذف این رکن اساسی است.

پولس خطاب به امتها چنین موعظه کرد:"... که توبه کنند و بسوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند " (اعمال ۲۰:۲۶). صرفاً اعتراف به گناه و درخواست آمرزش کافی نیست. بلکه باید باتمام ارادت قلبی از زندگی گناه‌آلود گذشته بازگشت نموده در عدالت گام برداریم. اعتراف به اینکه " من مرتکب زنا شده گناه کرده‌ام" آنهم در حالیکه قصد ادامه زندگی زناکارانه داریم، توبه نیست. انسان گناهکار برای رستگاری باید زندگی گذشته خویش را ترک گوید. در کلام خدا توبه و رهایی از گناهان به هم تنیده شده‌اند. توبه شرط ضروری آمرزش گناهان است.

امروزه کلیساها از مسیحیان مدعی که هرگز درباره حکم عیسی در ارتباط با توبه چیزی نشنیده‌اند، پر است. آنان در مورد کسانی که طالب حیات جاودانی بوده‌اند چیزی نمی دانند. این نوایمانانی که در اثر سیستم بشارتی مدرن به مسیح گرویده‌اند همچون گذشته بر طبق "تصمیمات" خود عمل می‌کنند. هنوز طمع بر قلب و و جودشان مستولی است. کتاب مقدس اینگونه افراد مذهبی ولی گمگشته را "کرکاسها" می‌نامد. مبشران برای اصلاح این اشتباه اصطلاح "مسیحیان جسمانی یا دنیوی" را ابداع نموده‌اند به زعم مبشران این اصطلاح به کسانی اطلاق می‌شود که عطیه حیات جاودانی را یافته‌اند بدون اینکه از گناهان خویش بازگشته باشند، یعنی اجازه داده‌اند که مسیح منجی‌شان باشد ولی نگذاشته‌اند که خداوندشان شود.

در چنین بشارتی مردان و زنان نوایمان دارای تجربیات سؤال برانگیزی هستند. ما در کتاب مقدس چنین مخلوقی سراغ نداریم که بدون توبه نجات پیدا کرده باشد. تراژدی انجیل بدون توبه، دارای دو جنبه است:

۱- با سوق دادن شنوندگانش به سمتی که باور کنند در عین گناهکار بودن نجات یافته‌اند، ایشان را قربانی می‌کند.

۲- کلیسا را بطور کلی قربانی می‌کند، چون مقصود خدا تنها از طریق انسانیت نو و خلقت تازه انجام می‌پذیرد.

انسان سقوط کرده دیگر آن انسانی نبود که خدا آفریده بود بلکه به گونه‌ای دیگر متبدل شد. مسئله به این سادگیها نیست که آدم در مقطعی مرتکب اشتباه یا خلافی شده است. او فقط مخلوقی گناهکار نیست و حتی قربانی خلق‌وخویی اهریمنی و یا شخصی فراری از شریعت هم نیست بازگشت انسان بسوی خدا و به آن جایگاهی که مقصود الهی اوست، صرفاً در تغییر جهت علایق و توانها از یک سمت – خویشتن، گناه، دنیا – به سمتی دیگر – خدا، نیکویی، آسمان – خلاصه نمی‌شود. شواهدی قاطع در کلام وجود دارد که نشان می‌دهد نجات چیزی بینهایت عظیم‌تر از این حرفهاست.

خطای جبران ناپذیر در اکثر تلاشهای بشارتی در همین نکته نهفته است. پذیرفتن، تسلیم شدن، سرسپردگی، وقف و واژه‌ها و اصطلاحاتی نظیر اینها در معنایی بکار می‌روند که با اصل فاصله زیادی دارد. نه خدا می‌خواهد و نه کتاب مقدس چنین تعلیم می‌دهد که "انسانیت کهنه" بایستی خود را وقف خدا نماید. "انسانیت کهنه" باید مصلوب شود نه وقف . تنها صلیب است که می‌تواند پاسخگوی اساسی این مسئله باشد و خواست خدا راعملی سازد.

پرداختن به امور خدا با تواناییها یا قوای انسانی و مبنا قرار دادن آنها در انجام کارهای خدا، باعث می‌شود که هم کار و هم کننده کار در موقعیتی نادرست قرار بگیرند و هر دو محکوم به شکست گردند. برای دانستن اینکه چرا فقط خلقت تازه می‌تواند خوشنودی خدا را جلب کند و چرا اصلاً باید به صورت پسرش عیسی متشکل شویم، لازم است که به انسان آنگونه که آفریده شد نگاهی بیندازیم. وقتی با بصیرت به انسانیت عیسی مسیح می‌نگریم و در عهد جدید ماهیت واقعی پسر خدا را مد نظر قرار می‌دهیم، به دو نکته پی می‌بریم:

۱– اینکه خدا انسانی که در آغاز آفرید چگونه انسانی بود.

۲– اینکه وقتی شخص تولد تازه می‌یابد چه تغییر بنیادینی در وی اتفاق می‌افتد.

خواهیم دید که انسان از روح، نفس و جسم تشکیل شده است. ولی نا گفته نماند که این فقط نیمی از واقعیت است. اینها اجزای تشکیل دهنده انسان هستند در صورتیکه نیم دیگر آن قسمتی است که به ارائه نظم و عملکرد انسان می‌پردازد. بروز اختلال و پریشانی در همین نظم و عملکرد بود که انسان را مبدل به موجودی ساخت که با مقصود خدا مغایر است.

نخست بهتر است به عملکرد روح آدمی نگاهی کنیم تا بتوانیم ببینیم که چرا باید انسان سقوط کرده، از نظر خدا مردود باشد. این حقیقتی مسلم است که " خدا روح است ..." (یوحنا ۴: ۲۴). مسائل دیگر به تبع این حقیقت مطرح می‌گردند. ما از نسل او می‌باشیم (اعمال ۱۷: ۲۸–۲۹). او پدر روحهای ماست (عبرانیان ۹:۱۲).

اگر آیه: "آنچه از جسم مولود شد جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است " (یوحنا ۶:۳) یک قانون ثابت و لایتغیر است، پس ما در روح است که می‌توانیم از نسل خدا باشیم، یعنی فرزند او گردیم. پیش فرض فرزند بودن اینست که خدا را پدر بدانیم. خدا روح و نیز پدر است. بدین ترتیب خدا تنها پدر روح ماست و ما از لحاظ روحانی است که فرزندان او محسوب می‌شویم. خدا نفس نیست و لذا پدر نفوس ما نیز نمی‌باشد. خدا جسم هم نیست و بهمین ترتیب بدنهای ما نیز صرفاً آفریده دست اوست. کلام خدا بسیار صریح و مؤکد می‌فرماید:" تنها روح است که از امور روح خبر دارد" (اول قرنتیان ۲: ۹-۱۱). بدین علت بود که شاگردان، مادامی که اتفاقی در وجودشان نیفتاد و روح‌القدس بر روح آنها قرار نگرفت، نتوانستند مسیح را بطریقی زنده و حقیقی بشناسند.تنها روح است که می‌تواند روح را بپرستد (یوحنا ۴: ۲۳-۲۴، فیلیپیان ۳:۳).در آیه اول واژه‌های "حقیقی"و "راستی"(حقیقت) با دقت و ظرافت بسیاری بکار رفته‌اند. اگر نفس یا روان آدمی – چنانکه روانشناسان بدرستی می‌گویند– حیطه تعقل، اراده و عواطف است پس مطمئناً پرستش یهودیان و سامریان هم بر همین عوامل مبتنی بوده است . آیا درست است که بگوئیم پرستشهای آنان مجموعه‌ای از یکسری حرکات ماشینی و بی‌معنا بوده که حتی عاری از احساسات حیوانی است؟ ولی حتی اگر نهایت احساس، عقل و اراده را هم بکار گرفته باشند باز با آن " راستی " که منظور نظر عیسی است فاصله بسیار دارند، چرا که روان یا نفس ، ماهیتاً با روح فرق می‌کند!

تنها روح است که می‌تواند به روح خدمت کند(رومیان ۹:۱، ۶:۷، ۱۱:۱۲). تنها روح است که می‌تواند از خدا مکاشفه دریافت کند چون خدا هم روح است (مکاشفه ۱۰:۱، اول قرنتیان ۱۰:۲).نخستین گام در راه رسیدن به جایگاه "انسان جلال یافته " اینست که در مسیح خلقت تازه بیابیم. زیرا خدا چنین مقدر فرموده که از طریق انسان تمام مقاصد خویش را عملی سازد و اینکار تنها بواسطه روح انسان انجام‌پذیر است.

اما این روح انسانی برای انجام نیات و مقاصد الهی باید که در یگانگی و مشارکت زنده با خداباشد و حتی لحظه‌ای از قواعد و قوانین این یگانگی الهی تخطی نورزد یعنی نه با نفس، عقل، میل و خواسته‌هایش به مشورت بنشیند و نه تحت تأثیر آنها قرار بگیرد. هم آدم وسوسه شد که اینکار را بکند و هم خداوند ما عیسی مسیح. ولی وسوسه آدم منجر به سقوط وی و مرگ برای نسل او شد. در مفهوم کتاب مقدسی این مرگ چیزی نیست جز جدایی و قطع رابطه روح انسان با خدا. روح آدم نسبت به خدا مرد. "شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید"(افسسیان ۱:۲). بدین ترتیب نفس بر روح آدمی تسلط یافت.

اینک انسان مخلوقی شکست خورده و از هم گسیخته است و بخاطر همین گسیختگی ،کل خلقت از جمله انسان عملاً به بطالت کشیده شده است. بدین دلیل است که آدمی قادر نیست به تقدیری که خدا برایش در نظر گرفته یعنی متشکل شدن بصورت خودش نایل آید.

برای درک بیشتر اینکه چرا انسان باید تولد تازه بیابد، لازم است به امتحان آدم نگاهی بیندازیم. توجه به این نکته حائز اهمیت است که با وجود آنکه آدم بی‌گناه و معصوم آفریده شد ولی آنچنان که خدا انتظار داشت، کامل نبود. زیرا هنوز برای کامل شدن چیزی کم داشت. حلقه پیوستگی آدم با خدا آن هم بواسطه روح انسانی هنوز بصورت بالقوه بود و هنوز به آن یگانگی کامل با خدا نرسیده بود.

از اینرو آدم باید در نقش یک بنده یا خادم ظاهر شده به اطاعت از اوامر و احکام خدا می‌پرداخت نه در نقش فرزند. کاربرد دو واژه طفل و فرزند در عهد جدید و تمایز میان ایندو بما نشان می‌دهد که میان تولد شخص با مراحل بلوغ او تفاوت هست. در مورد آدم می‌بینیم که خدا حیات جاودانی از طریق اطاعت ایمان را وسیله ارتقاء وی از مرحله طفولیت به بلوغ یا فرزندی و از مرحله نقص به کمال قرارداد.

در اینجاست که به اهمیت درخت حیات پی می‌بریم. این درخت مظهر تجلی خدا در وجود مسیح بود یعنی غایت خواست و مقصود خدا برای انسان. خدا می‌خواست که انسان در حیات جاودانی سهیم گردد. آدم بدلیل بی‌ایمانی و عدم اطاعت از خدا نتوانست حیات جاودانی رابدست آورد. بدین ترتیب آن حیات برای کسانی محفوظ ماند که به خداوند عیسی مسیح ایمان می‌آورند و در مسیح هستند و مسیح در آنها. "...مسیح در شما و امید جلال است"(کولسیان ۱:۲۷).

"تولد تازه" که همان نخستین گام در جهت رسیدن به انسان جلال یافته است، در واقع پذیرش زندگی متفاوت است.این حیات تازه حیاتی است اصیل و آسمانی که هرگز آنرا در زندگی مادی خویش تجربه نکرده‌ایم و اصلاً در طبیعت مایافت نمی‌شود و تنها در نتیجه توبه و ایمان آوردن به انجیل است که از بالا متولد می‌گردیم. هیچکس نمی‌تواند نزد خدا آید مگر آنکه پدر او را جذب کند(یوحنا ۶:۴۴). روح القدس از طریق الزام شخص را جذب می‌کند.

بدنبال الزام قوت توبه هم می‌آید. هنگامیکه انسان از خدا اطاعت می‌کند و اعمال شایسته توبه را انجام می‌دهد، آنوقت فیض ایمان از راه می‌رسد. "زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید بوسیله ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست"(افسسیان ۲:۸).

همراه توبه قدرت ایمان می‌آید و با ایمان آوردن "خلقت تازه". در تولد تازه، حیات جاودانی روح مرده را برمی‌خیزاند و به جان انسان توان می‌بخشد. این حیات خود خدا، در مسیح و بواسطه روح‌القدس است.

روح‌القدس که "روح حیات" (رومیان ۲:۸) و حیات آسمانی است حتی اگر به ایمانداری بخشیده شود تا در وی ساکن گردد، باز هم در آن وجود آسمانی باقی می‌ماند."...خدا حیات جاودانی بما داده است و این حیات در پسر اوست"(اول یوحنا۵:۱۱).

"...اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید"(یوحنا۳:۳).

فصل پنجم

پر شدن از روح

متی ۱۶:۳، افسسیان ۱۸:۵

در فصول گذشته دیدیم که مقصود خدا در طی اعصار این بود که مردی موافق دل خویش بیابد تابوسیله او خویشن را بشناساند. وقتی از کسی صحبت می‌کنیم که موافق دلمان است منظور ما اینست که او دقیقاً همان کسی است که می‌خواهیم باشد و از هر جهت موجب رضایت و خشنودی کامل ماست. خدا در جستجوی فردی از تبار آدمیان است که در شراکت و یگانگی کامل، افکار و صفات الهی او را به شیوه‌ای اخلاقی منعکس کند. پدر یک چنین انسانی را یافت که کسی نبود جز "عیسی‌مسیح"."...اینست پسر حبیب من که از او خوشنودم"(متی ۱۷:۳).

عیسی نخست‌زاده از میان این تبار جدید انسانی بود. او سردمدار انسانیت نوینی است که این عالم را با معرفت خدا پر خواهد ساخت. او نخست‌زاده از برادران بسیار است که همگی می‌بایست بصورت وی متشکل شوند.

خود خدا انسان شد و بعنوان مرد موافق دل خدا بر روی زمین پا گذارد. عیسی با زندگی زمینی‌اش بما نشان داد که خدا از هر یک از ما انتظار دارد که چگونه انسانی باشیم. او ما را از پیش برگزیده تابصورت خودش متشکل شویم.

عیسی نه تنها بما نشان داد که خدا از ما چه می‌خواهد، بلکه نشانمان داد که چگونه به انسان آرمانی او تبدیل شویم. او برای ما نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهایش رفتار نمائیم. عیسی با پیمودن این طریق برای همه ما که می‌خواهیم پیرویش کنیم راهی روشن برجا گذاشت. اگر انسان می‌خواهد به آنجایی که مسیح پرجلال هست برسد باید در اثر قدمهای وی گام بردارد.

قبلاً دیدیم که نخستین گام در مسیر شبیه شدن به مسیح، مولود شدن از روح است. تنها مخلوق جدید است که می‌تواند بصورت او متشکل شود. دومین گام در این مسیر پرجلال، پر شدن از روح است. عیسی پر از روح بود. "اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید."(متی ۱۶:۳).

اگر انسان قرار است به جایگاه پر جلال مسیح برسد باید از روح‌القدس پر شود.به همان اندازه که لازم است فرد تولد تازه نیافته از سر نو متولد شود، همان اندازه پر شدن از روح برای شخص تولد تازه یافته ضروری است.

به شباهت مسیح درآمدن فرایندی پیشرونده است که در کتاب‌مقدس بدان واژه "تقدس" اطلاق می‌گردد و جدای از روح‌القدس، تقدس امکان پذیر نیست.

فرمان "از روح پر شوید" را نباید خوار و خفیف شمرد. همه چیز حول محور روح خدا می‌گردد و ما تنها بواسطه روح‌القدس است که می‌توانیم خدا و امور خدا را بشناسیم. این روح‌القدس است که امور مربوط به مسیح را بر خلقت تازه مکشوف می‌سازد(یوحنا ۲۶:۱۵). "لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است"(دوم قرنتیان ۸:۳).

در اینجا تأکید بر "نگریستن " است. تا از مسیح مکاشفه‌ای نداشته باشیم هرگز نمی‌توانیم عوض شویم و مکاشفه مسیح بستگی تام به روح‌القدس دارد. پرورش خلقت تازه مستلزم وجود روح‌القدس است. پرورش روحانی و تقدس یکی هستند و هر دو با رشد روحانی فرد تحقق می‌یابند. تقدس یعنی اینکه زندگی دیگری جای زندگی قبلی انسان را بگیرد."...رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد..."(یوحنا۷:۱۶). این آیه می‌گوید که بدون نزول روح‌القدس هیچ چیز کامل نیست. "خواهید شناخت..." "قوت خواهید یافت ..." "شاهدان من خواهیدبود". همه اینها وابسته به روح‌القدس است.

"و حق را خواهید شناخت وحق شما را آزاد خواهد کرد"(یوحنا۳۲:۸). "و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد ..."(یوحنا۱۳:۱۶). ولی راستی (حق) چیست؟ عیسی فرمود "من راستی هستم" و تنها راه مکاشفه عیسی‌مسیح روح‌القدس است. تا او شما را جذب نکند هرگز نمی‌توانید پیش بیائید و اگر او مکشوف نسازد، قادر به شناختن مسیح نخواهید بود. آموزش و پرورش انسانی که تولد تازه یافته،مسئله‌ای روحانی است نه آکادمیک. مسیح را نمی‌توان مثل الفبا آموخت. پولس از کسانی سخن می‌گوید

که دائماً تعلیم می‌گیرند. لکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند برسند(دوم تیموتائوس۷:۳) فکر مادی و انسانی شاید بتواند درباره خدا بیاموزد ولی هرگز نمی‌تواند به معرفت او نائل آید.

قرار بر این است که ما خود مسیح را بشناسیم نه اینکه تنها اطلاعاتی خاص در مورد او فرا بگیریم. معرفت مسیح جدای از روح‌القدس محال است. رشد روحانی و خیریت ما در گرو مکاشفه پیشرونده مسیح است، زیرا رشد روحانی همان مبدل شدن به صورت و شباهت وی است و هرگز نمی‌توان بدون گرفتن مکاشفه‌ای از مسیح تبدیل شد.

تقدس یعنی جدا شدن برای خدا و متبدل شدن به صورت پسر او. این تقدس یا تبدیل فرایندی پیشرونده است که جدای از روح‌القدس عملی نیست. "لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است"(دوم قرنتیان۱۸:۳). این فرایند تقدیس با جایگزین شدن زندگی جدید به جای زندگی قدیمی عملی می‌گردد. بدین ترتیب سلوک فرد مسیحی جهتی صعودی از ماهیت طبیعی و مادی به ماهیت روحانی و از صورت انسانی به صورت مسیح دارد.

این قانون روح‌القدس است که باید اول از امور مادی شروع کرد و پس به امور روحانی رسید. "چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت"(اول قرنتیان۴۹:۱۵). این خلقت تازه که بواسطه تولد تازه بوجود آمده باید بر خلقت کهنه غلبه یافته جایگزینش شود ولی این جایگزینی مستلزم گذشت زمان است. ایمانداران تا زمانی که لحظه ربوده شدن یا قیامت اول نرسد بدنی مثل بدن جلال یافته مسیح نخواهند یافت، بلکه فعلاً تبدیل آنها صرفاً روحانی است. پاداش جاودانی ما اینگونه تعیین خواهد شد که قادر خواهیم بود بصورت او متبدل گردیم.

در بابهای دوم و سوم کتاب مکاشفه هفت بار این عبارت آمده:"آنکه غالب آید..."و هر بار با این عبارت وعده‌ای ذکر شده. یکی از این وعده‌ها ربوده شدن است."آنکه غالب آید این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم"(مکاشفه۲۱:۳). این کلیسای جلال یافته و ربوده شده است که با عیسی بر تخت سلطنت تمامی جهان خواهد نشست وآنگونه که یوحنا می‌فرماید این تخت برای آنانی نگه داشته شده که غلبه بیابند. ولی ایماندار باید بر چه چیزی غلبه کند؟ بر"نفس" خود، بر انسانیت کهنه خود، بر طبیعت کهنه خود که در عمل کالبد شیطان است و بدون آن شیطان کاری از پیش نمی‌برد.

پولس رسول اعمال "طبیعت کهنه " را در غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱ فهرست‌وار نوشته است و در آخر این فهرست فرموده :"...کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند"(غلاطیان۵:۲۱). ما ایمانداران هرگز نمی‌توانیم خود را پشت عبارتی نظیر "جسم ضعیف است" پنهان کنیم و از خدای قادر مطلق انتظار ترحم و حس همدردی داشته باشیم.

وقتی اجازه بدهیم که چنین اعمالی از ما سر بزند عملاً گذاشته‌ایم که شیطان ما را آلت دست خویش قرار دهد و این چیزی است که خدا نمی‌خواهد. اما ایماندار چگونه بر جسم غلبه می‌یابد؟...با رشد انسانیت روحانی و به عبارت بهتر با متبدل شدن به صورت و شباهت مسیح. کلام خدا می‌فرماید که عیسی "آزموده شد در هر چیز به مثال ما بدون گناه".او با هر آنچه ما امروزه باید با آن روبرو شویم، روبرو شد و بر همه غلبه نمود و بما نیز می‌گوید، "چون من غالب آمدم تو نیز می‌توانی".

از آنجاییکه خدا را نمی‌توان آزمود(وسوسه کرد)، بنابراین باید بخاطر داشته باشیم که این جنبه انسانی عیسی مسیح بود که با دنیا،جسم و شریر برخورد کرد و بر آن غالب آمد. او هم مثل هر ایماندار دیگری که تولد تازه یافته بر وسوسه غلبه کرد.

عیسی بعنوان نخست‌زاده از نسلی جدید پا به زمین خاکی نهاد و ۳۳ سال زیست و برای همه نمونه‌ای شایسته از آن کسی که مقبول خداست بر جای گذارد."...مسیح ...شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمائید" (اول‌پطرس ۲:۲۱). ایماندار برای غلبه بر جسم باید از نمونه‌ای که عیسی بر جا گذاشته پیروی نماید و باید همانند عیسی در همه اوقات تحت کنترل کامل روح‌القدس باشد."...به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را بجا نخواهید آورد"(غلاطیان۵:۱۶) همیشه دشمن از همین طریق دست به حمله می‌زند. او می‌خواهد در ما حس استقلال و عدم وابستگی به پدر را ایجاد کند. او همین تاکتیک را در مورد آدم اول بکار بست و باعث تباهی نسل او شد و سعی کرد در مورد آدم آخر (عیسی) هم همان شیوه را اعمال کند ولی با شکست روبرو شد. بواسطه نااطاعتی آدم اول همه محکوم به هلاکت گشتند ولی بواسطه اطاعت آدم آخر بسیاری عادل شمرده شدند.

عیسی برای ما نمونه‌ای گذاشت ... اگر ما از نمونه او پیروی کنیم، می‌توانیم غالب شویم. همیشه شهادت او این بود که "من هیچ کاری نمی‌کنم جز آنچه که می‌بینم پدرم انجام می‌دهد". پدر عیسی بر تمام افعال و حرکات زندگیش خداوندی و تسلط داشت.

باید عیسی خداوند زندگیمان گردد تا من و شما هم بتوانیم بر دنیا، جسم و شریر غلبه کنیم و تنها روح‌القدس است که می‌تواند او را خداوند زندگی ما گرداند."...احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند

نمی‌تواند گفت"(اول‌قرنتیان۱۲:۳) و برای اینکه عیسی بتواند خداوند زندگی ایماندار گردد، باید شخص ایماندار بداندکه کلام خدا در مورد اراده مسیح چه می‌گوید. تا ایماندار نداند که خدا چه می‌خواهد، چطور می‌تواند از او اطاعت کند.

در ثانی، ایماندار باید از روح‌القدس پر شود تا قوت لازم برای اینکار را بیابد. دانستن صرف و بدون قوت اجرایی هیچ فایده‌ای ندارد. کل این فرایند به گزینش شخص ایماندار بستگی دارد وقتی ایماندار از روح‌القدس پر می‌شود اینگونه نیست که عیسی خداوند شود و فرد مسیحی یک آدم آهنی بی‌اراده، بلکه ایماندار با انتخاب میان اطاعت و نااطاعتی وارد یک فرآیند می‌شود. روح‌القدس هرگز و تحت هیچ شرایطی مرا مجبور به انتخاب اراده خدا نمی‌کند بلکه اگر من اراده خدا را برگزینم او انتخاب مرا مورد تأیید قرار می‌دهد.

نمونه بارز این حقیقت را می‌توان در داستان سه جوان عبرانی که محکوم به سوختن در تون آتش نبوکدنصر شدند، مشاهده کرد. پادشاه تمثالی از طلا ساخت و با صدور فرمانی به همه مردم امر کرد که با شنیدن صدای موسیقی هر کس بدون استثناء باید سجده کرده تمثال را پرستش کند و مجازات هر کس که به رو نمی‌افتاد و تمثال را عبادت نمی‌کرد آن بود که در تون آتش افکنده می‌شد(دانیال ۳: ۱-۶).

در آیه ۱۲ می‌بینیم که شدرک، میشک و عبدنغو از سجده کردن در برابر تمثال امتناع ورزیدند و در آیه ۱۳ می‌خوانیم که ایشان را به حضور پادشاه آوردند. پادشاه خواست فرصتی دوباره به آنها بدهد و به همین خاطر از آنها خواست تا با شنیدن مجدد صدای آلات موسیقی سجده کنند تا جان خویش را باز یابند وگرنه به تون آتش افکنده شوند. حتماً توجه دارید که در خلال این محاکمه از آسمان هیچ خبری نیست و خدا سکوت نموده است. نه فرشته‌ای برای تقویت این سه جوان می‌آید و نه نبی‌ای آنان را تشویق و دلگرم می‌کند. تنها چیزی که ایشان در اختیار داشتند کلام خدا بود:"تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند"(تثنیه ۵:۷) و آنها فقط و فقط بر پایه همین آیه انتخاب خویش را انجام دادند:"خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد"(آیه ۱۸).

ولی انتخاب آنان آسمان را وادار به ابراز واکنش نمود و عیسی در تون آتش به میان آنها آمد. وقتی ایماندار طریق اطاعت را برمی‌گزیند، روح‌القدس این گزینش را تأیید می‌کند و عیسی را خداوند وی می‌سازد. جدای از روح‌القدس نمی‌توان افکار، امیال و اراده خدا را تحت تأثیر قرار داد. عیسی بعنوان یک انسان فردی پر از روح بود و او نمونه و الگوی ماست.

جمله "...از روح پر شوید "(افسسیان ۵:۱۸) از لحاظ دستوری زمان حال است. یعنی اینکه همیشه و در هر شرایطی و برای هر نوع تصمیم‌گیری در زندگی جدید خود نیازمند روح‌القدس هستیم. عیسی در پاسخ به

سؤالی که در ارتباط با زندگی شرایط ومسائل و ابدیت بود چنین گفت :"لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد"(متی ۶:۳۳).

هر جایی که تحت کنترل خدا باشد آنجا ملکوت اوست. طلبیدن ملکوت خدایعنی طلبیدن خداوندی مطلق مسیح بر کل زندگیمان آن هم بواسطه روح‌القدس. برای اینکه ملکوت خدا چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود(منظور از زمین در اینجا شخص ایماندار است) باید عیسی‌مسیح در وجود ایمانداران مکاشفه شود. باید روح‌القدس بتواند ایماندار را بصورت مسیح متبدل سازد.

چون او آید امور مسیح را از او گرفته و بر شما مکشوف خواهد ساخت(یوحنا ۱۶: ۱۴–۱۵). وقتی ایماندار مسیح و امور مسیح را بواسطه دیدگان روح‌القدس ببیند آنوقت به همان صورت متبدل می‌شود(دوم‌قرنتیان۳:۱۸). چه لطمات عظیمی که بخاطر موعظاتی که تعمید روح‌القدس را امری دلخواهی و انتخابی دانسته‌اند بر کلیسا وارد شده است. بدون تعمید روح‌القدس هیچ رشد یا پیشرفت روحانی برای خلقت تازه نمی‌توان متصور بود.

کار روح‌القدس آنست که انسانی موافق دل خدا بوجود آورد. انسانی که خدا از او کمال رضایت را دارد. ما در فصل"مردی موافق دل خدا" دیدیم که تنها مسیح است که دل خدا را خشنود نموده است."...این است پسر حبیب من که از او خشنودم"(متی ۳:۱۷). بهمین خاطر روح‌القدس برای اینکه بتواند شخصی موافق دل خدا چه از لحاظ فردی (شخص تولد یافته) و چه جمعی (کلیسا) بوجود آورد؛ باید فرد فرد ایمانداران را به همان صورت مسیح متبدل سازد. کمتر از این هرگز دل خدای پدر را خشنود نمی‌کند.

عمل روح‌القدس در مکشوف ساختن مسیح در وجود ایمانداران دارای دو جنبه است: ۱) رشد خلقت تازه. ۲) مرگ طبیعت کهنه. هر دوی این جنبه‌ها اهمیتی حیاتی دارند. کلیسایی که مسیح بخاطرش باز خواهد گشت "کلیسایی پر جلال" و عروسی با لباس "بی‌چین و لکه" خواهد بود. کلیسا برای اینکه پر جلال شود باید رشد کند و توسعه بیابد و برای اینکه بی‌چین و لکه گردد باید بقایای جسم را نیز محکوم به مرگ بکند. در نهایت رشد خلقت تازه منجر به مرگ خلقت کهنه می‌شود.

هر فکر، احساس، نگرش، کردار یا گفتار شخص ایماندار را باید با؛أکک اراده و مقصود خدا محک زد و هر آنچه را که از مسیح نیست محکوم به مرگ نمود. اگر ما حقیقتاً از خدا مولود شده‌ایم، پس هر تجربه یا آزمایشی به منزله کار مبارک

روح‌القدس در وجود ماست که می‌کوشد اجزاء باقی مانده طبیعت و انسانیت کهنه را که هنوز بما چسبیده از ما بزداید. او بوسیله تولد تازه ما را از دنیا بیرون می‌آورد و بواسطه تقدیس، دنیا را از ما خارج می‌کند. هنگامی

که قوم اسرائیل از دریای سرخ عبور کرد، از مصر خارج شد، اما چهل سال طول کشید تا با تجربیاتی که در بیابان متحمل شد، مصر از اسرائیل خارج شود. خدا می‌فرماید که هر آنچه بر قوم اسرائیل گذشت برای ما نمونه است.

از کلیسا بعنوان خلقت تازه‌ای که بوسیله روح‌القدس نجات یافته انتظار می‌رود که در نهایت عروس مسیح شود. داماد نمی‌خواهد که بر سر عروس، رقیبی پیدا کند و خدا برای اطمینان از اینکه پای هیچ رقیبی در میان نیست روح‌القدس را بما بخشیده. روح‌القدس فکر، اراده و احساسات خدا را به ایمانداران می‌دهد و قومی بوجود می‌آورد که فکرهایشان فکرهای خدا و علایقشان، علایق خدا و خواستشان اراده خداست. "آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آنکه متفق شده باشند؟"(عاموس ۳:۳)این آیه قانونی است که بر تمام جنبه‌های حیات عروس مسیح حاکم است. تنها کسانی که با خدا توافق دارند و مثل او فکر می‌کنند می‌توانند جزئی از عروس باشند. کلیسا بعنوان عروس مسیح وارث و هم ارث با مسیح است. هم ارث بودن از لحاظ قضایی بدین معناست که هیچیک از طرفین نمی‌تواند بدون حضور طرف مقابل میراث را تصاحب نماید. عروس همراه با عیسی بر تخت سلطنت این جهان خواهد نشست و بر آن حکومت خواهد کرد.

خدا چنین اقتداری را به کسی که با او در تضاد و اختلاف است هرگز اعطا نمی‌کند. بهمین خاطر است که روح‌القدس اجازه می‌دهد تا ما در آزمایشها، امتحانات و شرایط گوناگون بیفتیم تا بچشم خود بیابان دلهایمان را ببینیم و بفهمیم که هنوز کدام قسمت از طبیعت کهنه‌امان در حال فعالیت است.

"انسانیت کهنه" عصیانگر است و بهمین دلیل نمی‌تواند خدا را محبت و اطاعت کند. بنابراین خدا هم رأی به مردن جسم داده است. انسانیت کهنه باید بمیرد ولی این طبیعت کهنه بسیار گریزپا است. "دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟"(ارمیا۹:۱۷). تنها روح‌القدس است که می‌تواند اعمال این شریر را که جسم نامیده می‌شود تشخیص دهد.

وقوف به این حقیقت عظیم در درک معنای واقعی این آیه کمک می‌کند:"...بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت ایشان با هم در کار می‌باشند"(رومیان ۲۸:۸). اراده خدا اینست که ما را به شباهت و صورت مسیح متشکل سازد و بدین منظور جسم باید مصلوب گردد. اما برای مصلوب کردن جسم و اعمال جسم لازم است که ماهیت آنرا بشناسیم. از اینجاست که همه چیزها برای خیریت حقیقی انسان شروع به کار می‌کنند.

تنها کسانی که فرمانبردار بوده‌اند می‌توانند فرمانروایی کنند. فقط آنانی که تحت کنترل روح‌القدس بوده‌اند می‌توانند در ابدیت با مسیح سلطنت کنند."... حلیمان ...وارث زمین خواهند شد"(متی ۵:۵). در اینجا کلمه

حلیم به معنی کسی است که بر حکم گردن نهاده و خود را تحت کنترل قرار داده است. در مورد موسی گفته شده که "او حلیم‌ترین مرد روی زمین بود". عبارتی که از همه بیشتر در مورد موسی تکرار گشته این است "چنانکه خدا به موسی امر فرمود...". موسی تحت کنترل خدا بود؛ او هر آنچه از جانب خدا گفته می‌شد انجام می‌داد و خدا می‌توانست از این لحاظ به او اعتماد کند. عروس مسیح به آنانی محدود می‌شود که خدا بدیشان اعتماد می‌کند. واژه عروس به کسانی اطلاق می‌گردد که از روح متولد، با روح پر و بوسیله روح کنترل شده‌اند.

عیسی مسیح بعنوان یک انسان نخست‌زاده این نسل جدید و در واقع الگوی بقیه بود. به قول پطرس رسول او نمونه ما بود(اول پطرس ۲۱:۲). تنها آنانی که روح‌القدس توانسته به شباهت و صورت مسیح درآورد، عروس مسیح خواهند بود.

در داستان ابراهیم و انتخاب عروسی برای پسرش اسحاق می‌توانیم نمونه‌ای از غیرت خدا را نسبت به عروسش بیابیم (پیدایش ۲۴).

"و ابراهیم پیر و سالخورده شد و خداوند ابراهیم را در هر چیز برکت داد و ابراهیم به خادم خود که بزرگ خانه وی و بر تمام مایملک او مختار بود گفت: اکنون دست خود را زیر ران من بگذار و به یهوه خدای آسمان و خدای زمین تو را قسم می‌دهم که زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری، بلکه به ولایت من و به مولدم بروی و از آنجا زنی برای پسرم اسحاق بگیری"(پیدایش ۲۴: ۱-۴).

در باب بیست و چهارم پیدایش نمونه‌ای زیبا از گزینش و دعوت و سنجش عروس مسیح مشاهده می‌کنیم. خادم که نمونه‌ای از روح‌القدس است، دقیقاً می‌دانست که عروس اسحاق که نمونه مسیح است، باید واجد چه شرایطی باشد.

یوحنا در مورد عروسی پسر چنین می‌گوید:"... و عروس او خود را حاضر ساخته است"(مکاشفه۷:۱۹). به عبارت بسیار ساده حاضر ساختن یعنی اینکه اجازه بدهیم روح‌القدس کنترل ما را در دست بگیرد، عیسی را خداوند زندگیمان کند و در طی فرایندی ما را به شباهت مسیح درآورد.

از آنجائیکه عیسی مسیح بعنوان یک انسان نخست‌زاده نسلی جدید بود، بهمین ترتیب برای ما نیز نمونه و الگوی آن عروسی است که پدر می‌خواهد از ما بسازد، عروسی که اکنون خوانده شده است. طبیعتاً خدا باید بتواند به همان اندازه که به مسیح اعتماد دارد به افکار، اعمال و اطاعت ما اعتماد بکند.

اگر قرار است که ما با مسیح بر تخت سلطنت این جهان بنشینیم و با او سلطنت و فرمانروایی کنیم، پس باید بوسیله روح‌القدس به بلوغ کافی دست بیابیم. ما هم باید همان پایمردی و ثبات و صفات خدا پسندانه‌ای را که در مسیح مشهود بود به نمایش بگذاریم.

توانایی ذهنی ما باید در خدا به چنان مرحله‌ای از پختگی برسد که ما را از لحاظ ادراک و اقتدار حکیمتر از شریر بسازد.

اگر قرار است که ما با او در ابدیت حکمرانی کنیم، باید در همین عمر کوتاه یاد بگیریم که چگونه عادلانه داوری کنیم و چگونه این طبیعت سقوط کرده را تحت کنترل خویش درآوریم. ما یعنی کلیسا باید بعنوان انسانیت جدید صاحب قدرت و حاکمیت خدا باشیم و برای اینکار باید خود را تحت کنترل مطلق روح‌القدس قرار دهیم.

عیسی مسیح بعنوان یک انسان هویت و اعمالی عجین شده با روح‌القدس داشت:

او از روح مولود شد (متی ۱: ۱۸–۲۱).

او از روح پر شد (متی۳:۱۶).

او بوسیله روح هدایت شد (متی۴:۱).

او بواسطه روح معجزات می‌کرد (اعمال۱۰:۳۸).

او بواسطه روح خویشتن را به خدا تقدیم کرد (عبرانیان۹:۱۴).

ایمانداری که می‌خواهد بصورت مسیح متشکل شود باید از روح‌القدس پر باشد؛ راه دیگری وجود ندارد هر آنچه که خدا مقدر فرموده، در دستهای روح‌القدس قرار دارد. ایمانداران اگر به روح‌القدس اجازه ندهند تا در وجودشان کار کند؛ به هیچ جایی نخواهند رسید. چرا که عمل خدا در زمان و اراده خدا در ابدیت تنها از طریق ابزاری انسانی که به شباهت مسیح درآمده می‌تواند تحقق بیابد و در آمدن به شباهت مسیح جدای از روح‌القدس محال است.

عهد عتیق، داستان اندوهبار ناکامی انسان در تلاش برای خشنود ساختن خدا از طریق قوت و اراده انسانی است. عیسی به پیروانش اطمینان داد که این ضعف ناشی از جسم دیگر بر آنها غلبه نخواهد داشت. او چنین وعده داد:"...چون روح‌القدس بر شما آید قوت خواهید یافت..."(اعمال ۱:۸).

عبارت بعدی عیسی در همان آیه بما نشان می‌دهد که قوت روح‌القدس ایماندار را قادر می‌سازد تا مقدس زیست کند"...شاهدان من خواهید بود..."(اعمال ۱:۸).

واژه "شاهد" همان واژه‌ایست که استیفان در هنگام سخن گفتن در مورد خیمه اجتماع در عهد عتیق بکار برد. او از آن تحت عنوان خیمه شهادت یاد کرد(اعمال ۷:۴۴). خیمه اجتماع مذکور در عهد عتیق نه می‌توانست حرف بزند و نه حرکت کند، ولی حتی هر کافر و بی‌ایمانی می‌دانست که خدا در آن زندگی می‌کند. عیسی فرمود که روح‌القدس برای ایماندار همین کار را انجام می‌دهد، یعنی او را شاهد می‌سازد.

سالها بعد پولس نوشت:"... به روح رفتارکنید، پس شهوات جسم را بجا نخواهید آورد."(غلاطیان ۵:۱۶).
مطابق با کلام خدا زمانی خواهد آمد که برای هزار سال زمین از عادلان پوشیده خواهد شد. همانطور که آبها دریا را می‌پوشانند. در آن زمان هر کسی در پای تاک خویش خواهد نشست (یعنی از نظر اقتصادی در امنیت خواهد بود)... و هیچ کس او را نخواهد ترسانید. دیگر چیزی بنام جنایت، وجود خارجی نخواهد داشت. در ایام سلطنت هزار ساله مسیح بر زمین حتی حیوانات نیز تحت کنترل خواهند آمد(اشعیا ۱۱: ۱-۹). نه اینکه حیوانات رام خواهند شد و یا همه انسانها نجات خواهند یافت بلکه این روح‌القدس است که بوسیله کلیسای جلال یافته کل عالم هستی را برای هزار سال تحت انقیاد و اطاعت کامل مسیح در خواهد آورد.

هر آنچه که در طی سلطنت هزار ساله در جهان هستی اتفاق خواهد افتاد، می‌تواند هم اینک بواسطه روح‌القدس در وجود ایماندار بوقوع بپیوندد. اگر به روح‌القدس اجازه بدهیم، دیو نفس درونمان را مطیع مسیح خواهد ساخت. "...روح‌القدس بر شما آید قوت خواهید یافت..."(اعمال ۱:۸).

اگر می‌خواهید شبیه عیسی گردید باید از روح پر شوید.

فصل ۶

هدایت شدن از روح

رومیان ۱۴:۸

"زیرا همه کسانی که از روح هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند...".

من برای یافتن قالب و شیوه‌ای برای اداره جلسات کلیسایی خیلی سعی کرده‌ام ولی این تلاش بیهوده بوده است. با خود گفتم از آنجائی که هر کلیسایی برای خود قالبی دارد بنابراین باید جایی در کتاب مقدس شیوه‌ای صحیح ارائه شده باشد. اما وقتی کل کلام خدا را گشتم چنین دستورالعملی نیافتم تنها دستورالعمل یا شیوه موجود در کتاب مقدس هدایت شدن از روح است.

بزرگترین اشتباه کلیسا هم درست در همین جا است. نظامهای مذهبی قالبها و آئین‌هایی بوجود آورده‌اند و از خدا دعوت کرده‌اند تا بیاید و در اعمال این برنامه‌های ساخته انسان به کلیسا ملحق شود.

در اکثر کلیساها به هنگام ورود برگه‌ای را بر در مشاهده می‌کنید که برنامه جلسه روی آن نوشته شده و با خواندن این برگه می‌توانید بفهمید که در هر لحظه از جلسه دقیقاً چه روی خواهد داد.

من برای موعظه به یکی از همین کلیساها رفته بودم. اولین چیزی که جلب نظر مرا کرد اعلان بزرگی بود که درمحوطه سبز جلوی کلیسا قرار داشت و شرکت کنندگان را مطمئن می‌ساخت که قبل از ساعت ۸ برنامه کلیسایی خاتمه خواهد پذیرفت. با خودم فکر کردم که این مدت زمان برای جلسه کلیسایی خیلی کم است. اما تنها بعد از اینکه ساعتی را در جو خشک و کسالت بار کلیسا سپری کردم دریافتم که همین یک ساعت هم برای تحمل کردن زیاد بوده است.

خدا به هیچ وجه نمی‌خواهد که جلسه پرستشی، خشک و بی‌روح باشد. خدا پرستشی زنده و مهیج می‌خواهد که پر از عجایب و تحرکات روح باشد.

داستان قوم اسرائیل و سفرشان به سرزمین موعود، داستان هدایت روحانی است. خدا روح‌القدس را بصورت آتش در شب و ابر در روز برای هدایت به قوم اسرائیل داد. دستورالعمل چنین بود:"هر گاه ستون ابر حرکت کرد حرکت کنید و هر وقت از حرکت باز ایستاد، شما نیز باز ایستید". هر وقت اسرائیل از خدا اطاعت می‌کرد برکات عالی از خدا می‌یافت. خدا به موسی دستور داده بود که نه از ابر جلو بزنید و نه از آن عقب بمانید. این موسی نبود که به ابر دستور می‌داد بایستد یا حرکت کند.

این نکته شایان توجه است که روح هرگز برای یافتن"من" به حرکت در نمی‌آمد بلکه این "من" بود که همیشه در محل قرار گرفتن ابر نازل می‌شد. این مطلب بطور غیر مستقیم حاکی از آنست که خدا هر چیزی را برای قومش بواسطه روح‌القدس تدارک می‌بیند.

اگر کلیسا همین یک درس را بخوبی فرا گیرد و از روح هدایت شود، می‌تواند در هر زمان مشمول برکات آسمانی قرار بگیرد و در واقع درهای آسمان بسوی کلیسا گشوده خواهد شد. خدا متقبل برنامه‌های ما نخواهد شد.او صرف اینکه ما خوب صحبت می‌کنیم، موعظه‌هایمان را مسح نخواهد نمود. تنها راه موفقیت ما اینست که از روح هدایت شویم. راههای پیروزی متفاوتند و همیشه نمی‌توان از یک راه به نتیجه مقبول رسید. هر امتحان ایمان فی نفسه منحصر بفرد است و تنها روح خداست که پاسخ را می‌داند.

زمانیکه قوم اسرائیل شهر اریحا را طواف کردند و فریاد زدند دیوارهای شهر فرو ریخت، ولی شهر عای مطابق با این روش فتح نشد. پیش از حصول پیروزی لازم بود که با روح خدا مشورت و از او کسب تکلیف شود.

پولس رسول در دو رساله‌ای که به تیموتاوس نوشت در مورد مشکلی که ما اکنون بدان می‌پردازیم، هشدار داده است. این واعظ بزرگ روزی را پیش‌بینی می‌کند که کلیسا مبدل به تشکیلاتی فاقد قدرت شده و دیگر نمی‌تواند همچون موجودی زنده به حیات خود ادامه دهد.

کتاب مقدس فی‌نفسه یک مکاشفه است و حاوی مکاشفه نیز هست یعنی برای درک حقایقش لازم است روح‌القدس کشف حقیقت کند. عیسی از شاگردانش پرسید:"شما مرا که می‌دانید؟" پطرس بی‌درنگ جواب داد:"تویی مسیح پسر خدای زنده". عیسی بدو گفت:"جسم و خون این را بر تو کشف نکرده".

امور الهی چیزهایی هستند مربوط به مسائل روحانی و ذهن جسمانی قادر نیست به اعماق معانی پنهانی امور روحانی داخل شود. با این حال کلیسا همچنان به تلاش جسمانی خویش برای تفسیر و مکاشفه الهی ادامه می‌دهد.

در این نسلی که ما جزء آن هستیم بسیاری شاهد به بازار آمدن کتابهایی بوده‌اند که در آنها شیوه‌های آسان صید جانها نگاشته شده است. مطالعه دقیق یکی از این کتابها شما رابسوی برنامه گام به گام صید جانها برای مسیح هدایت خواهد کرد. این کتابها نکته‌ای مهم را از قلم انداخته‌اند و آن نکته اینست که به همه جانهای گمشده به یک روش واحد نمی‌توان نزدیک شد. اگر صید جانها می‌توانست تا سطح تاکتیکهای یک فروشنده دوره‌گرد تنزل یابد که دیگر در کلیساها جای سوزن انداختن نبود.

این دقیقاً همان چیزی بود که در کلیسای لائودیکیه اتفاق می‌افتاد. انسانها سکان هدایت کلیسا را در دست گرفته و روح‌القدس را بکلی نادیده انگاشته بودند. نتیجه چنین عملی آن شد که کلیسا از کرکاسها انباشته گشت. جذابیت توانمندی کلیسا در هدایت‌پذیری از روح‌القدس نهفته است. کلیسایی که از روح هدایت می‌شود ناخودآگاه مردم بسویش کشیده شده بدان روی می‌آورند.

هیچکس نمی‌تواند نزد مسیح بیاید مگر آنکه پدر او را جذب کرده باشد و پدر هرگز جسم را جذب نمی‌کند. نوح و ساختن کشتی‌اش نمونه‌ای اصیل از این حقیقت است. نوح از روح‌القدس هدایت شد تا کشتی بسازد و خودش، خانواده‌اش و حیواناتی که خدا مقدر فرموده بود زنده بمانند را در آن جا می‌دهد. خدا ابعاد دقیق کشتی را به نوح داد، اما در این مورد که نوح چگونه باید حیوانات وحشی را سوار کشتی کند هیچ دستورالعملی صادر نکرد. همان خدایی که نوح را برای ساختن کشتی هدایت کرد پس از پایان کار حیوانات را بسوی کشتی هدایت فرمود. نوح از خود برای تمام دورانها نمونه‌ای از ایمان حقیقی بر جای گذاشت. درک این مطلب دقیقاً همان چیزی است که خدا می‌خواهد ما بدان نایل گردیم و در زندگیمان بکار ببندیم، نتیجه کار را باید به خدا واگذارد.

خدا با همان اطمینان و قطعیتی که حیوانات را بسوی کشتی نوح هدایت کرده مردمان را بسمت کلیسایی که از روح هدایت می‌شود راهنمایی خواهد نمود.

عیسی بما چنین تعلیم داد که وقتی بیاموزیم خود را تحت هدایت و کنترل روح‌القدس قرار دهیم، او هر احتیاج ما را برآورده می‌کند. کلام او می‌گوید:"لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد"(متی ۶:۳۳).

ملکوت خدا یعنی حاکمیت خدا و طلبیدن ملکوت خدا یعنی طلبیدن کنترل و تسلط کامل روح‌القدس بر زندگی‌امان. تحت تسلط و کنترل روح بودن یعنی از روح هدایت شدن و این یعنی اینکه روح‌القدس بما بگوید که چه کاری را در چه وقتی انجام دهیم.

عیسی مسیح کشتی ایمنی و تنها ملجا در توفان است. کلیسا بدن او و میعادگاه خدا با انسان است. کلیسا در دنیاست ولی از دنیا نیست. حیات کلیسا روحانی است و لذا نمی‌تواند در محدوده‌ای دیگر عمل کند.

وقتی کلیسا خود را در حد جسم پایین می‌آورد آنوقت به مادیات محدود می‌شود. به عبارت بهتر کلیسایی که بوسیله روح‌القدس کنترل می‌شود اسیر هیچ مانع و بندی نیست. روح‌القدس هر بندی را از دست و پای کلیسای هدایت شده از روح می‌گسلد و می‌گذارد تا کلیسا در فضایی باز زیست کند.

پطرس رسول می‌فرماید که مسیح نمونه ماست (اول پطرس ۲۱:۱). یوحنای رسول می‌فرماید که:"...چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم"(اول یوحنا۱۷:۴).عیسی در مورد خویش فرمود:"من راه ...هستم "(یوحنا۶:۱۴). همه اینها بطور غیر مستقیم بما می‌گویند که ما نیز باید مثل او زندگی کنیم.

ولی او چگونه زیست؟ او پاسخ این سؤال را شخصاً چنین می‌دهد:"زآنرو که من از خود نگفتم لکن پدری که مرا فرستاد بمن فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم"(یوحنا ۴۹:۱۲). با وجودیکه او برزمین زندگی می‌کرد ولی می‌توانست بفهمد که در آسمان چه اتفاقاتی در حال روی دادن است؛ او می‌توانست صدای پدر را بشنود که دارد که با او سخن می‌گفت. چه عاملی این امر را ممکن ساخته بود؟ روح‌القدس. عیسی همیشه از روح هدایت می‌شد. از کلیسا هم انتظار می‌رود بهمین شکل عمل کند. بواسطه روح‌القدس است که ما به اراده پدر پی می‌بریم و بواسطه همان روح است که می‌توانیم اراده او را انجام دهیم. در ابتداهم کلیسا از همین نقطه شروع کرد.

در باب دهم اعمال رسولان می‌بینیم که چگونه کرنیلیوس از روح هدایت شد تا بدنبال پطرس رسول فرستاده او را بیابند. درست در همان لحظه همان روح پطرس را خبر داد که گروهی برای یافتن او می‌آیند و او باید با آنها برود. روح‌القدس پولس رسول را از رفتن به آسیا منع کرد ولی بعداً همان روح او را بسوی اروپا هدایت نمود. یک چنین هدایتی است که کلیسا را محکم و شکست‌ناپذیر می‌سازد.

کلیسایی که از روح هدایت می‌شود تمامی بندهای جسم را از هم گسیخته در حیطه‌ای زیست می‌کند که به خدا و فرشتگان تعلق دارد. در چنین کلیسایی معجزه امری عادی تلقی می‌گردد و هیچ چیزی دور از دسترس کلیسا نیست. کلیسا می‌تواند در هر جا دعا کند و بر هر چیز در جایی دیگر اثر بگذارد. دیگر هیچ چیز نمی‌تواند دعای کلیسا را محدود کند.

کلیسای اورشلیم دعا کرد و فرشته‌ای از آسمان آمده زندان و زنجیرها را گشود و شبانشان پطرس را آزاد کرد. پطرس رسول که قرار بود فردای آن شب مجازات شود به ناگاه خود را آزاد در خیابانهای اورشلیم یافت. او آزادیش را مرهون دعای کلیسایی بود که می‌دانست چگونه دعا کند.

کلیسای واقعی کلیسایی است که از ایمانداران "تولد تازه یافته" تشکیل یافته است. در نتیجه همین تولد تازه است که ایشان افرادی روحانی هستند."آنچه از جسم مولود شده جسم است و آنچه از روح مولود گشت، روح است"(یوحنا۶:۳).تنها موجودات روحانی قادر به برقراری ارتباط با خدا هستند. "خدا روح است و هر که او را پرستش کند، می‌باید به روح و راستی بپرستد" (یوحنا۲۴:۴).

آن زمانی که انسان سقوط کرد، روحش نسبت به خدا مرد و تبدیل به انسانی نفسانی گردید که دیگر فاقد قابلیت برقراری ارتباط با خدا بود. اما در "تولد تازه" روح از نو زنده می‌شود. خلقت تازه، خلقتی است که دقیقاً مطابق با نقشه خدا شکل گرفته. حال این مخلوق تازه که در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده توانایی برقراری ارتباط با خدا را دارد. البته به همراه این توانایی، مسئولیت هدایت‌پذیری و گوش سپردن به ندای درونی روح‌القدس نیز می‌آید. وقتی در این مسئولیت جدید به پیش برویم، روح‌القدس با قدرت اجرای اراده خدا را عطا می‌کند. ولی وقتی خویشتن را تا حد جسمانیات تنزل دهیم آدمهای دیگری می‌شویم.

ذهن کلیسا نیز باید تازه شده، تبدیل گردد. آیه "پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود"(فیلیپیان۵:۲) باید در مورد کلیسا صدق کند. ذهن جایگاه توانایی است، بنابراین اگر قرار است که قدرت مسیح را داشته باشیم، پس باید ذهن و فکر او را نیز داشته باشیم. اگر کنترل خودمان را بدست ذهن جسمانی بسپاریم، آنوقت قدرتمان به جسم محدود می‌گردد. از طرف دیگر اگر توسط فکر مسیح کنترل و هدایت شویم (که البته این هدایت کننده روح‌القدس است). آنوقت از توانایی مسیح نیز برخوردار خواهیم شد. اگر بتوانیم افکار خدا را داشته باشیم و چون او فکر کنیم، خواهیم توانست که چون خدا عمل کنیم چرا که توانایی از فکر نشأت می‌گیرد. هر آنچه که امروزه داریم یا در زندگی روزمره بکار می‌بریم زمانی فقط در فکر بشری قرار داشت. چون انسان توانست فکر کند، توانست دست به سازندگی و تولید بزند، هر آنچه که در م ورد جهان مادی صدق می‌کند، در مورد جهان روحانی نیز مصداق دارد. در باب دهم کتاب یوشع می‌بینیم که مرد خدا برای تکمیل پیروزیش بر دشمنان به وقت احتیاج دارد. دشمنان یوشع روی به هزیمت نهاده‌اند ولی یوشع نیک می‌داند که اگر آنها بتوانند از فرصت تاریکی استفاده کنند دست به سازماندهی مجدد می‌زنند و هر چه در نبرد آن روز بدست آورده برباد می‌رود. در این موقع بود که فکر متوقف کردن خورشید به ذهنش خطور کرد. یک چنین فکری هرگز به ذهن مادی خطور

نمی‌کند. یوشع فکر خدا را داشت و به همین خاطر وقتی جرأت کرده فکرش را بر زبان آورد، جهان هستی متوقف گشت (یوشع ۱۰: ۱۳-۱۴).

من نمی‌توانم پیانو بنوازم. با وجودی که انگشتان سالمی دارم ولی قادر به نواختن پیانو نیستم چرا که توانایی نواختن پیانوربطی به داشتن انگشتان سالم ندارد: بلکه این توانایی در ذهن است. اگر فکر یک پیانیست رادر سر من بگذارید آنوقت انگشتان من نیز قادر به نواختن پیانو خواهند بود. همچنین است اگر فکر مسیح را در وجود ایمانداران قرار دهیم بدین ترتیب آنان هم می‌توانند اعمال مسیح را انجام دهند. آن فکری که در انسان عمل می‌کند آب دریای سرخ را از میان شکافت، آبهای ماره را شیرین نمود و برای مدت ۱۴۶۰۰ روز معادل با ۶۴۰ ماشین باری "من" از آسمان نازل کرد تا سه میلیون نفر را خوراک دهد؛ باعث شد که روزانه حدود ۲۷۰۰۰۰۰۰ گالن آب از صخره جاری شود؛ کائنات را از حرکت باز داشت؛ جریان رود اردن را متوقف کرده دیوارهای اریحا را فرو ریخت؛ موجب شد که خورشید به عقب برگردد؛ جلوی لشکریان بیگانه را گرفت؛ حرارت آتش را سرد کرد؛ ۲۵۰۰۰ نفر را با ناهار یک پسر بچه سیر کرد؛ آیا باز هم بگویم یا کافیست؟ چنین فکری باید راهنمای ما باشد.

مسیح سر کلیسا است و کلیسا بدن اوست، بنابراین فکر او باید فکر بدن نیز باشد. فکر اوست که توانایی او را به همراه می‌آورد.

ما باید نیک بدانیم که نقطه مقابل روح، جسم است و ما یا از روح و تفکر مسیح هدایت می‌شویم و یا از تفکر جسم تفکر مسیح حیات است و تفکر جسم هلاکت. "تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است".

آخرین کلیسایی که در کتاب مکاشفه تصویر گردیده تشکیلاتی است که گردانندگان آن انسانها هستند و مسیح در آن جایی ندارد. پیغام مسیح برای کلیسای لائودیکیه اینست:"...فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد..."یعنی می‌گوید نه روحانی هستی نه جسمانی، بلکه در تلاش هستی تا هر دو را با هم بیامیزی، آمیزش جسم و روح مایه انزجار خدای قدوس است.

پیام مسیح برای این، "آمیزه بدفرجام" اینست که "کاشکه سرد بودی یا گرم". پیام کاملاً واضح است. مسیح ترجیح می‌دهد که با کلیسایی کار کند که صادقانه و بدور از ریا به شیوه‌های انسانی عمل می‌کند، آنوقت مسیح می‌کوشد تا این کلیسا را به جایگاهی روحانی ارتقاء دهد. او کلیسایی را که توسط روح هدایت می‌شود، به فراوانی برکت خواهد داد. ولی کلیسایی را که بخواهد میان جسم و روح در نوسان باشد از دهان خود قی خواهد کرد.

نمونه انزجار خدا از آمیخته شدن امور مقدس با نا مقدس را می‌توانیم در باب پنجم کتاب دانیال مشاهده کنیم.

بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود بر پا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بود، بیاورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها بنوشند. آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها نوشیدند. شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می‌خواندند. در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعدان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت دید. آنگاه هیأت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده زانوهایش به هم می‌خورد"(دانیال ۵: ۱-۶).

ادامه داستان شرح و تفسیر دانیال از این پیغام است. خدا به پادشاه گفت: "در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای". ظروفی که آن شب در آن ضیافت توأم با بی‌بندوباری بکار رفت ظروفی بود که در هیکل مقدس مورد استفاده بود. این ظروف نمونه‌ای از ایمانداران است. در طول مدت اسارت روح‌القدس مراقب بود تا مبادا این ظروف گم شوند و یا از لحاظ تقدس بی‌حرمت گردند.

نتیجه اخلاقی که می‌توان از این داستان گرفت اینست که خدا با افراد هر اندازه که شریر باشند مدارا می‌کند، اما اگر بخواهند به آنچه نامقدس است جنبه روحانی بدهند، مورد لعنت خدا قرار خواهند گرفت.

سامسون و استخوان فک الاغش، شمجر و چوب گاورانی‌اش، داود و فلاخنش، همگی از دید دین زدگان سنتی احمق بنظر می‌رسیدند ولی خدا جاهلان و احمقان را برگزید تا حکمت حکیمان را باطل سازد.

اگر کلیسا نیمی از وقتی را که صرف ابداع برنامه‌ها و شیوه‌های جدید می‌کند، صرف دعا و طلب هدایت از روح‌القدس می‌کرد، اکنون شاهد بزرگترین بیداری روحانی قرن حاضر بودیم.

هدایت روح در نگرش و تفکر ما انقلابی برپا کرده بسمتی رهبریمان می‌کند که کاملاً مخالف مسیر فعلی ماست. خدا روح‌القدس را بما داده تا ما را به جمیع راستی هدایت کند یعنی نه فقط الفبای راستی را بما یاد دهد بلکه شناختی کامل از آن در اختیارمان بگذارد.

او نه تنها شفای الهی را بعنوان بخشی از کلام خدا برایمان مکشوف می‌سازد بلکه شفای الهی را عینیت می‌بخشد و تبدیل به واقعیتی ملموس می‌گرداند. او نه تنها مددکار ما در دعاست بلکه ما را بر آن می‌دارد تا مطابق اراده خدا دعا کنیم. او نه تنها ما را برای موعظه انجیل بلکه برای خدمت به روح انجیل مسح می‌کند."کلام و وعظ به سخنان مقنع حکمت نیست، بلکه به برهان روح و قوت".

روح‌القدس روح حیات است و اگر به او اجازه داده شود تا کنترل کامل امور را در دست بگیرد، آنگاه کلیسا به زنده‌ترین و پرشورترین موجود زنده‌ای که دنیا تا حال بخود دیده، مبدل خواهد گردید.

امروزه از بسیاری می‌شنویم که کلیسا در حال از دست دادن جوانان خویش است. دلیل این حقیقت غم‌انگیز بسیار ساده است. کلیسا قابلیت ایجاد شور و اشتیاق در مردم را از دست داده و البته خصیصه خدادادی جوانان شور و هیجان است. اگر ما خود را تسلیم روح خدا کنیم و به او اجازه دهیم تااز طریق ما ابرصان را طاهر، بیماران را سالم و مردگان را زنده کند، آنگاه اکثریت اعضای کلیسا را جوانان تشکیل خواهند داد.

داستان زنی که طلبکار آمده بود تا در ازای قرضش دو پسر وی را به غلامی ببرد(دوم پادشاهان باب۴). نمونه‌ای از کلیسای عصر ماست. او به حضور نبی (که نمونه خداست) تضرع نمود و نبی در پاسخ از زن پرسید:"در خانه چه داری؟". داشتن یا نداشتن ماست که موجب برد یا باختمان می‌گردد. زن جواب داد: "فقط کمی روغن". در اکثر جاها وضعیت این چنین است، تنها اندکی روغن(روح‌القدس) که برای باز پرداخت قرضها کفایت نمی‌کند. نبی از زن خواست تا هر چه می‌تواند از همسایگانش ظرف قرض بگیرد، آنگاه به همراه دو پسرش به خانه رفته شروع کنند به پر کردن ظرفها از روغن. ادامه داستان را؛ج‌ککل شما نیک می‌دانید. حتی ذره‌ای از روغن ذخیره شده به هدر نرفت بلکه آنان روغن را فروخته قرضهای خویش را پرداختند و با پس مانده آن گذران کردند.

کلیسا تمام مزایای انجیل اعم از شفا، آزادی، نجات و غیره را به نسل کنونی مقروض است. اگر کلیسا نتواند دیون و قرضهای خود را بپردازد، آنوقت بطور مداوم جوانان خود را از دست می‌دهد راه حل مسئله و طریقه بازپرداخت قرض را می‌توانیم در داستان آن زن و دو پسرش پیدا کنیم. لازم است که اول ظرفهای کلیسا را به خانه‌ها برده درها را ببندیم و آنقدر در آنجا نگه داریم تا از روح‌القدس پر شوند. آنوقت آنقدر خواهیم داشت که نه تنها اصل بدهی را بپردازیم بلکه به اندازه کافی روغن برای تجهیز و غنای حیات کلیسا در اختیارمان باقی خواهد ماند. کلیسا بعنوان بدن مسیح، یعنی خود مسیح و همیشه بزرگترین محصول یا دست آورد آن روغن روح‌القدس بوده و هست.

از نخستین باری که در سفر پیدایش ذکر خانه خدا آمده –آنجایی که یعقوب هنگام فرار از دست عیسو خواب دید– تا به امروز، روح‌القدس تنها خطمشی زندگی بوده است. یعقوب به محض اینکه دریافت مکانی که در آن خفته بوده جایگاه حضور خدا (خانه خدا) است، بلافاصله بر آن سنگ که سرش را گذاشته بود روغن ریخت.ما بدون روح‌القدس هیچ هستیم و اگر توسط روح هدایت نشویم نقشه و مقصود خدا را تماماً گم می‌کنیم. پولس در رساله‌اش به کلیسای قرنتس می‌فرماید: "زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا رانیز

تفحص می‌کند. زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچکس ندانسته است جز روح خدا". پر شدن از روح یعنی داشتن فکر مسیح. باشد که خدا ما را کمک کند تا فکر مسیح را بکار بگیریم و یا توسط آن بکار گرفته شویم. هیچ کاری نیست که مسیح در زمان حیاتش بر روی زمین انجام داده باشد و اکنون کلیسایی که از روح او قوت گرفته و هدایت می‌شود، نتواند انجام دهد.

او چشمان کوران را گشود، ما نیز می‌توانیم. او ابرصان را شفا داد، ما نیز می‌توانیم. کتاب مقدس خیلی سعی دارد تا بر این نکته تأکید ورزد که او به قوت روح پیش می‌رفت، "یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح‌القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده اعمال نیکو بجا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشد". و نیز در لوقا ۱۸:۴ آمده: "روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته‌دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم". همچنین لوقا ۱۴:۴ می‌فرماید: "عیسی به قوت روح به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت."

هر آنچه که مسیح انجام داد، به قوت همان روح‌القدسی بود که به کلیسا نیز عطا شده. اگر ما هم وجود روح‌القدس را غنیمت شمرده هدایت خویش را به او بسپاریم و به وی اجازه عمل کردن بدهیم، آنوقت آنچه مسیح کرد مانیز می‌توانیم بکنیم. در آنصورت است که دنیا برگشته نگاهی تازه به کلیسای عیسی‌مسیح خواهد افکند.

هدایت شدن توسط روح

هدایت شدن توسط روح یعنی از هم گسیختن زنجیرهایی که تفکر دنیوی بردست و پایمان بسته. عبارت "پس همین فکر در شما (یعنی کلیسا) باشد که در مسیح‌عیسی بود" یعنی اینکه به چیزهایی بیندیشیم و باور داشته باشیم که باور نکردنی هستند.

در کلام خدا صحبت از معلولینی شده که بعضی از اعضای بدنشان را از دست داده بودند و همانها نزد عیسی آمده جملگی شفا یافتند(متی ۱۵: ۳۰-۳۱). برای اینکه شاهد چنین معجزاتی باشیم باید پا را از تفکر دنیوی بیرون بگذاریم تنها فکر مسیح است که حامل چنان قدرتی می‌باشد و اگر ما برآنیم که شاهد عمل دست خدا از این طریق باشیم، بایستی با افکار او تفکر کنیم. تنها چیزی که می‌تواند خدا را محدود کند و دست او را

برای عمل کردن در کلیسایش ببندد، تفکر جسم یا افکار دنیوی است. تفکر جسم همان تفکر مذهبی است که برای شانه خالی کردن از آنچه که نمی‌تواند باور کند، می‌گوید این قبیل معجزات به زمانه ما تعلق ندارند.

اینک در انتهای عصر حاضر، کلیسا باید بیاموزد که متفاوت از دنیا فکر کند. کلیسا باید اجازه دهد که فکر خدا فکر او نیز بشود. او باید یکبار دیگر بیاموزد که ورای امور مادی بیندیشد و افکار خدا را داشته باشد.

خدا پیش از اینکه موسی را راهی زمین مصر گرداند به او آموخت که به امور غیر ممکن فکر کند. خدا در شرایطی بر موسی ظاهر شد که او چهل سال شبانی در بیابان را تجربه کرده بود و آنوقت بصورت آتش در درون بوته‌ای مشتعل که نمی‌سوزد توجه او را جلب نمود(خروج ۳: ۲-۳). شعله‌ور بودن و در عین حال نسوختن امری طبیعی نیست بلکه مافوق طبیعی است. موسی اگر می‌خواست در رهانیدن سه میلیون برده موفق بشود بایستی یاد می‌گرفت که تفکری مافوق بشری داشته باشد.

در حینی که موسی داشت به بوته مشتعل نزدیک می‌شد خدا از میان بوته با او سخن گفت."...هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان را می‌دانم"(خروج۳:۷). سپس به او مأموریت می‌دهد:"پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوری"(آیه ۱۰).

موسی که مثل یک چوپان تفکر می‌کرد به خداگفت که قادر به انجام چنین کاری نیست."موسی به خدا گفت من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟"(آیه۱۱).

موسی در مقابل بوته مشتعل دچار همان تنگنایی بود که ما در کلیسا با آن مواجهیم. جای تعجب نیست که کلیسایی که بر طبق تفکر جسم عمل می‌کند، مرعوب غیر ممکنها می‌شود. باید کلیسا دست کم گرفتن خدا را کنار بگذارد و با افکار او تفکر کند. وقتی با افکار او (روح‌القدس) تفکر کنیم آنوقت هیچ چیز برایمان محال نیست. دیگر هیچ قدرتی نیست که مقهور ما نشود، هیچ دیوی نیست که نتوانیم اخراج کنیم و هیچ بیماری نیست که نتوانیم شفایش دهیم. ما باید به این امور فکر بیندیشیم.

خدا برای اینکه فکر موسی را از تواناییهای انسانی به توانایی الهی معطوف کند بدو گفت:"...آن چیست در دست تو؟ گفت عصا. گفت آن را بر زمین بینداز و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. پس خداوند به موسی گفت: دست خود را دراز کن و دمش را بگیر پس دست خود را دراز کرده آن را بگرفت، که در دستش عصا شد"(خروج ۴: ۲-۴).

این کار صرفاً نمایش قدرت نبود بلکه خدا برای رهایی قومش ظرفی را آماده می‌کرد. این مرد یعنی موسی قرار بود با غیر ممکنها روبرو شود، بنابراین خدا به او می‌آموزد تا مافوق تعقل و استدلال انسانی بیندیشد. خدا

او را با عصایی در دست و سوار بر یک الاغ می‌فرستد تا سه میلیون برده را از چنگ عظیم‌ترین امپراتوری زمین آزاد سازد و مستلزم چنین کار سترگی آن بود که موسی افکار خدا را داشته باشد.

در عهد جدید نیز شاهد همین رویه هستیم. بمدت سه سال عیسی در فضایی مملو از امور مافوق طبیعی دست به شاگرد سازی نخستین واعظان مسیحیت زد. او هرگز آنان را به مدرسه الهیات نفرستاد تا چهار آموزه اصلی را که بعدها تدوین شد بیاموزند. آنان برای سه سال مرتباً شاهد بودند که مسیح مردگان را زنده کرد، روی آب راه رفت، کور را بینا و لنگ را خرامان نمود. آنها دیدند که او از غذای کودکی برای سیر کردن ۲۵۰۰۰ نفر استفاده کرد. در واقع عیسی با این کارها دارد به شاگردانش می‌آموزد که ورای تعقل انسانی خود فکر کنند. او دارد به فیلیپس می‌گوید: "روی فلس‌هایی که داری حساب نکن، بلکه با فکر مسیح ایمان بیاور، فکر کن و دعاکن".

او به کلیسای امروز می‌گوید:"خود را در چارچوب افکار خویش محدود نکنید و مرا (یعنی خدایتان را) تا سطح بشری پایین نکشید. با همسنگ نمودن من با ماهیت انسانی، بمن توهین نکنید. افکار من افکار شما نیست. پیش از اینکه بتوانید آنچه من می‌کنم، بکنید باید یادبگیرید که به آنچه من فکر می‌کنم،فکر کنید."

شاگردان مسیح شاهد انواع معجزات بودند. در حقیقت آنان سه سال از عمرشان را در مکتب مافوق طبیعی مسیح به تحصیل پرداختند. آنگاه بدیشان امر شد که از اورشلیم خارج نشوند تا از اعلی با فکر مسیح یعنی روح‌القدس آراسته شوند. این همان پیغام پنطیکاست است و ما لازم است که یکبار دیگر آنرا بشنویم.

فصل هفتم

نهرهای آب زنده

یوحنا ۷: ۳۷-۳۹

در آیه فوق خدا صراحتاً مقصود و نیت خویش را عیان می‌کند. مقصود او داشتن ظرفی است تا بتواند در آن و از طریق آن پری خویش را جاری سازد. از درون چنین ظرفی است که "نهرهای آب زنده" جاری می‌شود.

یوحنای رسول در تشریح این کلمات توضیح می‌دهد که:"اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت". فقط و فقط کسانی می‌توانند ظرف برگزیده خدا باشند که "به عیسی ایمان آورند،چنانکه کتاب می‌گوید..." آنان کسانی هستند که حقیقتاً از بالا متولد شده‌اند. تا کسی تولد تازه پیدا نکرده باشد نمی‌تواند روح‌القدس را بیابد. خواست خدا برای این گروه برگزیده، یعنی مخلوقات تازه در مسیح اینست که روح‌القدس در وجودشان مانند نهرهای آب زنده جاری شود. هر چیز دیگری جز این یا کمتر از خواست خداست و یا مغایر با آن.

در مورد خدا حقیقتی ساده و بنیادین وجود دارد که باید آنرا با ایمان پذیرفت و این حقیقت اشتیاق خدا به بخشیدن و دادن،آنهم به فراوانی است. اساساً علامت مشخصه و ویژگی شخصیتی او اینچنین است. در نظر همه ایمانداران راستین،"دادن" مشخصه بارز خداست. به کلیسا در روز پنطیکاست، روزی که نهر روح‌القدس در اورشلیم جاری شد، نگاه کنید. دادن ویژگی تک تک ایمانداران در آن روز گردید.

آن اندازه از نهر روح‌القدس که در ما جاری می‌شود کاملاً تحت تأثیر میزانی است که از وجود ما به بیرون می‌تراود. یعنی اگر از ما چیزی تراوش نکند دیگر توجیهی برای وجودمان نداریم. به همان اندازه‌ای که بدهیم، دریافت خواهیم کرد."... مفت یافته‌اید، مفت بدهید"(متی ۸:۱۰).

اگر فقط جذب کننده و گیرنده باشیم این خطرناک است. خدا می‌خواهد روحش را به فراوانی بریزد، حال اگر ما هم آنچه یافته‌ایم به فراوانی بسوی دیگران سرازیر کنیم آنوقت خدا بهره‌ای مضاعف از روحش را بسوی ما روان می‌گرداند.

آیا می‌خواهیم روح‌القدس را دریافت کنیم؟ آیا پری روح را می‌خواهیم؟ آیا می‌خواهیم ظرفیتی بیشتر پیدا کنیم؟ آیا می‌خواهیم همه آن چیزهایی از نهرهای آب زنده را که منظور نظر خدا بوده از آن خود نمائیم؟ همه اینها با دادن میسر می‌گردد. این منظورنظر خداوند و ماهیت واقعی خدمت است. دادن سِر حیات است. اگر فقط گیرنده باشیم، تنها به آنچه هستیم محدود خواهیم گشت.

خصیصه دادن، ویژگی کلیسای اولیه شد، چرا که نهر خروشان روح‌القدس جاری شده بود. سر حیات و خدمت در تأثیر ناشی از برون تراوی روح‌القدس است نه ارضای ناشی از دریافت آن.

حال برای مشاهده مقصود کلی خدا از این مقوله، به برخی ویژگیهای آب زنده نگاهی می‌اندازیم. هر آنچه که تاکنون گفتیم پیرامون"کارائی یا عملکرد" بود یعنی کارایی روح‌القدس، کارایی کلیسا، کارایی فردی که از روح خدا پر شده. "آب حیات یا آب زنده" معرف این کارایی است.

تأثیری که حیات یک ایماندار و کلیسا چه در مفهوم محلی و چه در مفهوم جهانی‌اش بر جای می‌گذارد، بوجود آوردن شرایطی است که طی آن زنده بودن خود را نشان دهد و این زندگی را به بیرون نیز سرایت دهد. زنده بودن مسیحی و کلیسا همواره معیار و محک ارزیابی آن قلمداد می‌شود.

عقل و منطق، مدرک نهایی برای اثبات حقیقت نیست: چرا که ما با بحث و جدل نمی‌توانیم جهان را نسبت به حقانیت خویش مجاب کنیم. مدرک نهایی برای اثبات حقیقت، حیات است. البته نه اینکه حیات فی نفسه کافی باشد، هر چند حیات به تنهایی می‌تواند حقیقت محسوب گردد. بلکه این تأثیر حیات است که دلیل نهایی برای اثبات حقانیت و حقیقت است.

هدف خداوند از تأسیس کلیسا این بود که حضور ما منشاء زندگی برای دیگران شود و در موقعیتهای مختلف حیات خداوند را جاری کنیم. اگر این نهر روح‌القدس حقیقتاً در وجود ما هست و از درون ما جاری می‌شود پس باید هر جا که هستیم آنجا سرشار از زندگی باشد. دیوها همیشه متوجه حضور عیسی می‌شدند. این مطلب امروز هم باید در مورد یک ایماندار راستین به مسیح صدق کند.

مشخصه دیگر نهر، باروری و حاصلخیزی آن است. حاصلخیزی ویژگی لاینفک آب زنده است. آب زنده یعنی قابلیت تولید و قدرت بازآفرینی مجدد و نیز یعنی وفور و فراوانی . از اینها گذشته، آب زنده آبی تازه و گواراست. آب زنده آبی مانده یا راکد نیست. درخت پنطیکاست هر ماه میوه‌ای تازه می‌آورد (حزقیال ۱۲:۴۷). در اینجا صحبت از تازگی است. در کلام خدا در مورد تازگی یا دوباره نو شدن، تمثیلها و استعاره‌های دیگری نیز وجود دارد. چنین می‌خوانیم، "...مثل عقاب پرواز خواهند کرد خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید"(اشعیا ۳۱:۴۰).

ویژگی دیگر آب زنده تداوم و استمرار آن است کلمات کلیدی عبارتند از نهرهای آب زنده". ماهیت یک نهر بزرگ بامسئله تداوم بطرز چشمگیری وابسته است. وقتی مفهوم اصلی را از قالب نمادین خارج می‌کنیم، درمی‌یابیم که روح‌القدس مثل نهرهای آب زنده بطور مداوم و مستمر در جریان است. اما باید بخاطر داشته باشید که دعوت ما اینست که متوجه باشیم این نهرها باید در وجود ما جاری باشد و از وجود ما به بیرون بتراود و به دیگران برسد.

حال به چیزی دیگر توجه کنید. درختی که در ساحل رودخانه غرس شده و میوه‌هایش شفابخش و علاج کننده است (حزقیال ۴۷: ۷ و ۱۲). اینهم یکی دیگر از خواص شفا دهنده آب زنده.

درختان در کتاب مقدس نماد مردمان هستند. برکرانه نهر روح‌القدس اشخاص روحانی غرس شده‌اند که بواسطه نهر به بار نشسته‌اند. ریشه‌های آنها قوت خویش را از نهر می‌گیرد و همین سبب می‌شود که هر ماه میوه‌ای تازه بیاورند و برگهایشان همچون دارو به جهت علاج مفید باشد.

اگر به روح‌القدس اجازه جاری شدن داده شود، همیشه با خود سلامتی و علاج به همران می‌آورد. هر مرض بد و وحشتناک روحانی که کلیسا را تحت تأثیر پلید خود قرار داده، تنها با جاری شدن روح‌القدس برداشته می‌شود. نبود صحت و سلامت ما حصل خشکسالی است. وقتی باران نبارد، محصول ضایع می‌گردد و مرگ و قحطی تهدیدی جدی محسوب می‌گردند. زمانی که اسرائیل دچار خشکسالی شد شرایط چنان به وخامت گرائید که مردم شروع کردند به خوردن کودکانشان.

وقتی خشکسالی روحانی پدیدار می‌شود و نهر روح‌القدس جریان ندارد، کلیسا هم دقیقاً دچار چنین وضیعتی می‌گردد. پولس در خطاب به مقدسین می‌گوید:"اگر همدیگر را بگزید و بخورید..."(غلاطیان۵:۱۵). مشکل اصلی در کلیسای غلاطیه این بود که جسم مانع از جاری شدن نهر روح‌القدس شده بود(غلاطیان ۵:۱۷). تنها راه علاج این بود که مجرای آب لایروبی گردد تا از سر نو نهر جاری شود و منشاء شفا و سلامتی گردد؛ همیشه اشکال از ظرف است نه از خدا .

کلیسا همواره با این چالش رویاروی است. اگر ما ظرف (یا مجرا) را پاک کنیم، خدا نهر را روان خواهد ساخت. این همان چیزی است که خداوند می‌خواهد. او می‌خواهد که راه را برای انجام خواسته‌اش مهیا کنیم. به کلماتی که از زبان خود خداوند جاری شده توجه کنید."هر که ...بمن ایمان آورد ..."(یوحنا ۷: ۳۷ و ۳۸) این کلمات ایمان انسان را به مبارزه می‌طلبد. یعنی ما خود را با این چالش رویاروی می‌بینیم که اگر ما به قوم خدا تعلق داریم این آیات در مورد ما نیز صدق می‌کند. اگر نهر روح‌القدس در ما جریان ندارد پس ما شایسته آن نیستیم که قوم خدا خوانده شویم.

خدا کلیسا را دعوت نموده تا "خویشتن را تقدیس" نماید تا بدین طریق نهر آب زنده در آن جاری شود. باز هم می‌خواهیم نگاهی بیشتر به این نهر آب زنده و رابطه‌اش با خانه و کلیسا بیندازیم. البته با در نظر گرفتن این نکته که مسئولیت کلیسا آماده ساختن ظرفی است که بواسطه آن خدا از وجود خویش آنرا پر سازد.

اگر چه آیات مرجع ما در این بخش یوحنا ۷: ۳۷-۳۹ می‌باشند ولی برای بدست آوردن بینشی گسترده‌تر بسراغ کتاب حزقیال نبی می‌رویم.

"پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود. و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد ونمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند"(حزقیال ۱: ۴-۵).

"و چون آن حیوانات را ملاحظه می‌کردم اینک یک چرخ به پهلوی آن حیوانات برای هر روی (هر کدام از) آن چهار برزمین بود. و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود"(حزقیال ۱: ۱۵-۱۶).

"و هر جائیکه روح می‌رفت آنها می‌رفتند بهر جا که روح سیر می‌کرد و چرخها پیش روی آنها بلند می‌شد زیرا که روح حیوانات در چرخها بود. و چون آنها می‌رفتند اینها می‌رفت و چون آنها می‌ایستادند اینها می‌ایستاد و چون آنها از زمین بلند می‌شدند چرخها پیش روی آنها از زمین بلند می‌شد زیرا روح حیوانات در چرخها بود. و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور مهیب بودو بالای سر آنها پهن شده بود"(حزقیال ۱: ۲۰-۲۲).

"و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود"(حزقیال۱:۲۶).

"و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود زیرا که روی خانه بسمت مشرق بود و آن آبها از زیر جانب خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود. پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که بسمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آبها از جانب راست جاری بود و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت ریسمانکاری در دست داشت و هزار زراع پیموده مرا از آب عبور داد و آبها به قوزک می‌رسید پس هزار ذراع پیمود و مرا از آب عبور داد و آب به زانو می‌رسید و باز هزار زراع پیموده مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید. پس هزار زراع پیمود و نهری بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاده شده بود آبی که در آن می‌شود شنا کرد. نهری که از آن عبور نتوان کرد. و مرا گفت ای پسر انسان آیا این را دیدی پس مرا از آنجا برده به کنار برگردانید و چون بـرگـشتم اینک بر کنار نهر از

این طرف و از آن طرف درختان بینهایت بسیار بود. و مرا گفت این آبها بسوی ولایت شرقی جاری می‌شود و به عربه فرود شده به دریا می‌رود و چون به دریا داخل می‌شود آبهایش شفا می‌یابد. و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزنده در هر جائیکه آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد شد زیرا چون این آبها به آنجا می‌رسد آن شفا خواهد یافت و هر جائیکه جاری می‌شود همه چیز زنده می‌گردد. و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین عجلایم موضعی برای پهن کردن دامها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاده خواهند بود. اما خلابها و تالابهایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد روئید که برگهای آنها پژمرده شود و میوه‌های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و برگهای آنها بجهت علاج خواهد بود"(حزقیال ۴۷: ۱-۱۲).

در این عبارات، عناصر بسیاری از تاریخ و نبوت وجود دارد. جنبه تاریخی آن قسمتی است که در طول زمان انجام خواهد شد. جنبه نبوتی آن ممکن است هم بصورت تحت‌اللفظی تحقق یابد و هم ممکن است نیابد، ولی آنچه که ابدی و قطعی است جنبه روحانی عبارات است. از این رو در حزقیال تصویری حقیقی از یکی از اصول روحانی می‌یابیم.

حزقیال رویاهایی از جانب خدا دریافت کرد. او دید که آسمان گشوده شده و تختی از آن فرود آمد و بر آن تخت شبیه انسان را دید. فکر نمی‌کنم چندان مشکل باشد که بفهمیم آنچه حزقیال دید چیزی فراتر از تاریخ و امور فانی و گذرا بوده. اینها تماماً موضوعاتی روحانی بودند.

ما در این کتاب مبنای اصلی بحث را بر نهر و نهرهای آب زنده گذاشته‌ایم و یوحنای رسول به ما متذکر شده که این نهر همان روح‌القدس است.

در نظر گرفتن نهر بطور منفرد و مجرد امری محال است چرا که نهر با چیزهای دیگر در ارتباط است. نهر با تخت، خانه (کلیسا) یعنی سرچشمه‌اش و نیز با زمین در ارتباط است چرا که نهر زمین را سیراب می‌سازد.

بیائید پیش از اینکه هر عقیده ذهنی و تجریدی در فکر ما نقش ببندد، تفسیر یوحنا از مفهوم نهرهای آب زنده را یکبار دیگر یادآوری کنیم "اما اینرا گفت درباره روح..."قبل از آنکه بتوانید به نهر دست یابید می‌بایست بحضور تخت بیائید.

یوحنا ضمن توضیحی که در این قسمت می‌دهد نام "عیسی" را برمی‌گزیند که بطرزی شگفت و در عین حال واقع‌بینانه بر انسانیت او تأکید دارد. بر آن تخت انسانی قرار داشت و یوحنا می‌گوید که "عیسی هنوز

جلال نیافته بود"و با گزینش این عبارت بر انسانیت عیسی بطور خاص صحه می‌گذارد. در این مورد خوب اندیشه کنید! خدا چنین مقدر فرموده تا بواسطه انسان تمامی پری خویش را در وجود آدمی جاری سازد و او را میراث‌دار خود گرداند. این پیام پنطیکاست است.

همین تصویر را می‌توان در رساله پولس رسول به کلیسای افسس مشاهده کرد؛ مسیح نزد خانه یعنی کلیسا بر تخت نشسته و از او نهرهای آب زنده بسوی کلیسا و از طریق کلیسا به اقوام و ملتهای دیگر جاری می‌شود. برای داشتن درک و شناختی بهتر از نهر،باید برخی چیزها را که حزقیال در ارتباط با خانه برشمرده، مورد بررسی قرار دهیم. نخست آنکه میان خانه و نهر ارتباط و وابستگی بچشم می‌خورد. نهر همیشه از بطن و مرکز هر چیز بیرون می‌ریزد و به همین خاطر می‌تواند همه جا را سیراب کند. این دقیقاً کاری است که روح‌القدس انجام می‌دهد. روح‌القدس پیش از هر چیز باید به خانه برسد و اصلاً برای همین امر نیز آمده. هر چه این مطلب را مورد تأکید قرار دهیم باز کم است. کلیسا، خانه خدا و غایت هدف روح‌القدس است و اگر ما با این هدف روح هم راستا نباشیم هرگز نمی‌توانیم از روح پر شویم.

البته این مسئله خیلی چیزها را در بر می‌گیرد ولی اولین نکته اینست که روح‌القدس می‌خواهد نشان دهد که کلیسا (خانه) بایستی خادم خدا باشد. خدا خانه را مقصود و وسیله قرار داده تا از طریق آن پسرش را متجلی سازد. رسیدن به درک آنچه که مورد نظر روح‌القدس می‌باشد موفقیتی عظیم بحساب می‌آید.

دومین موردی که حزقیال نشانمان می‌دهد اندازه‌گیری خانه است. روح‌القدس حتی جزئیات خانه خدا را هم در نظر می‌گیرد. ظرفی که خدا می‌خواهد از وجود خویش آنرا پر سازد بایستی واجد ابعاد و ویژگیهای خاص باشد. اگر قرار است نهر با تمام پری‌اش جاری شود باید خانه درست باشد.

پولس رسول که بیش از نیمی از کتب عهد جدید را نوشته، اکثر نوشته‌هایش را به اصلاح امور غلط اختصاص داده است. پیغام پولس جان و وجود ایمانداران را می‌کاود و همه جنبه‌های زندگی آنان را لمس می‌کند. هیچ چیز از قلم نیفتاده و همه در وضوح و روشنی کامل بیان شده است.

هیچ موضوعی نیست که جنبه خصوصی داشته باشد یعنی هیچ موردی وجود ندارد که به حوزه‌ای خاص از زندگی ایمانداران مربوط باشد ولی به خانه خدا ربط پیدا نکند.

"... از آن خود نیستید زیرا که به قیمتی خریده شدید..."(اول قرنتیان ۶: ۱۹-۲۰). ما هیچ حقی نداریم و نمی‌توانیم چیزی را بطور خصوصی برای خود تلقی کنیم. وجود ما تنها بدین علت است که پسر خدا از طریق ما و بوسیله روح‌القدس مکشوف گردد.

شاید ما نسبت به روابطمان با قوم خدا و مقصود او سهل‌انگار و بی‌توجه باشیم ولی روح‌القدس چنین نیست. بی‌دقتی ما مایه سرخوردگی روح خدا می‌گردد و سیلان روح را محدود می‌سازد. و از آنجائیکه او روح حیات است وقتی او را محدود کنیم در واقع به زندگی خودمان لطمه وارد ساخته‌ایم.

اگر من و شما واقعاً تحت انقیاد روح‌القدس هستیم پس باید بدانیم که او همه جزئیات زندگی ما را مورد بررسی و موشکافی قرار خواهد داد. از نظر او خانه مکانی از هر جهت کامل است. خانه مکانی است که او بر آن حاکمیت دارد. پر واضح است که اطاعت از روح‌القدس یا عدم اطاعت از او تعیین کننده وسعت عمل اوست یعنی می‌توانیم با گردن نهادن به اراده او دستش را باز بگذاریم و یا بر عکس با نااطاعتی وی را محدود کنیم.

لازم است که ما بعنوان ایمانداران علی‌الخصوص شبانان اطمینان کامل حاصل کنیم از اینکه آیا دقیقاً در همان جایگاهی ایستاده‌ایم که روح‌القدس ما را قرار داده. خداوند در پی آن است که خانه (کلیسا) در هر جا وجود خویش را ابراز کند. این از آغاز هدف خداوند بوده است. اگر در ابتدا آدم نسبت به فکر خدا صادق و امین باقی می‌ماند، او و ذریتش جهان را از معرفت خداوند پر کرده بودند حال آنکه عکس قضیه اتفاق افتاد و امروز دنیا از دانش شیطانی اشباع شده است.

در این کره خاکی عیسی تنها در مکانهایی شناخته شده است که ذریت آدم ثانی بدانجا پای نهاده‌اند، در صورتیکه هیچ جایی از زمین نیست که در آن شیطان شناخته نشده باشد. در هر جا مردم او را چون خدائی می‌پرستند. آنچه را که شیطان بخاطر انجامش از آسمان بیرون انداخته شده بود امروزه در محدوه ملکوت تاریکی با موفقیت به انجام می‌رساند. او جای خدا را غضب کرده در صورتیکه خدا نیست بلکه ابلیس است. ولی فقط پرتو تابناک انجیل است که چهره واقعی او را برملا می‌کند و رسوایش می‌سازد.

هر گاه خانه خدا، کلیسا، در جایگاه حقیقی خود قرار بگیرد، قلمرو ظلمت در هم شکسته می‌شود. شریر رسوا می‌گردد و انسانها رهایی می‌یابند. بدین ترتیب با یک اصل روبرو می‌شویم، و آن این که اگر می‌خواهیم مردم برکت خدا را در کلیسا ببینند باید نهر روح‌القدس از درون کلیسا به بیرون جاری شود و کلیسا پر از روح باشد. هیچ وقت خانه خدا نیازی بالاتر از این نداشته و ندارد. در این عصر ارتداد که شریر بدل هر چیز را بجای اصل جلوه داده، تنها راه وحدت بخشیدن به کلیسا پذیرش این واقعیت است. کلیسا را شفا دهید؛ و آنرا تبدیل به آن چیزی سازید که خدا می‌خواهد، ظرفی که از طریقش نهر خدا به فراوانی جاری شود و هر آنچه کذب و ناراست است در پرتو این واقعیت رسوا گردد.ما باید بخوبی بر این امر واقف باشیم که موضع‌گیری

کلیسا بر کل خلقت تأثیر می‌گذارد چرا که کلیسا ظرف مقبول خداوند است و تنها بواسطه آن است که حیات و نور خدا جاری می‌شود.

کتاب مکاشفه در رابطه با وضعیت روحانی کلیسا نگاشته شده است . کلیسا از موقعیت اولیه و اصیلی که سابقاً قرار داشت فاصله گرفته بود و همه چیز را متأثر ساخته بود زیرا کلیسا به همه چیز ربط پیدا می‌کند. حتی قومها و ملکوت شیطان. پس این کتاب بدلیل انحراف کلیسا از موقعیت اولیه‌اش نوشته شد و این موضوع را مطرح می‌کند که همه چیز بستگی تام به موضع‌گیری کلیسا دارد. آفرینش مجموعه‌ای کلی است و آنچه که خدا در بطن آن قرار داده (یعنی قومش) پدیده‌ای است که وجودش برای کل آفرینش اهمیت دارد.

پیرامون اهمیت قرار گرفتن کلیسا در وضعیت صحیح، هر چه بگوئیم کم است.نهر آب حیات مطابق گفته یوحنای رسول چیزی نیست جز خود روح‌القدس. این نهر روح در قدم اول با کلیسا یعنی خانه خدا و در مقطع بعد بواسطه کلیسا با دیگر اقوام ارتباط پیدا می‌کند.

جایی که ظرف آماده‌ای وجود ندارد و هنگامی که کلیسا در وضیعت درست قرار نگرفته است، نهر نمی‌تواند جاری شود. نهر که روح است، روح حیات می‌باشد و به همین خاطر نور خدا نیز هست (یوحنا۱:۴). هر جا که نهر جاری نشود آنجا را تاریکی فرو می‌گیرد.

بدین جهت اشتیاق قلبی خداوند است که مردم پیش از هر چیز روح‌القدس را به فراوانی دریافت کنند. ما آنچه را که نداریم نمی‌توانیم به دیگران بدهیم . بنابراین لازم است که اول روح رابوفور دریافت کنیم تا آنگاه همچون نهرهای آب زنده از بطن ما جاری شود.

اگر به کل تاریخ بشریت نگاهی بیندازیم می‌بینیم که تنها موضوعی که هم از جانب خدا و هم انسان مورد توجه قرار گرفته، موضوع حیات جاودانی است. موضوع محوری کتاب مقدس را حیات تشکیل می‌دهد. تمام مشکلات، چالشها و اختلافات بر سر همین موضوع حیات است.

حیات ملاک ارزیابی خانه خدا هم هست. اگر نهر حیات از کلیسا جاری نشود، به هیچ نمی‌ارزد. اگر کلیسا واجد حیات نباشد، تمام ساختمانهای عظیم و برنامه‌های بزرگ و مراسم و موسیقی و هر چیز دیگری که دارد از نظر خدا هیچ است. اگر کلیسا می‌خواهد حقیقتاً کلیسا باشد، باید حیات و رستاخیز در آن جسم بپوشد و از آن گذشته بخاطر تجلی حیات در وجودش باید بتواند دست به ایجاد شرایطی بزند که طی آن مردگان روحانی بتوانند از مرگ روحانی خویش قیام کنند. اگر چنین چیزی در مورد کلیسا صادق باشد آنوقت ما با تجربیات بزرگی مواجه خواهیم بود. همین حیات جاودان است که عامل بروز مشکلات و تعارضات در این جهان شریر می‌گردد. اگر از دست شریر برآید نمی‌گذارد آدمیان به این حیات نایل گردند و اگر انسانهایی این حیات را

دارند، سعی می‌کند تا آنرا در وجودشان سرد و خاموش کند. برای شیطان اصلاً اهمیت ندارد که ما چن د نفر عضو داریم و یا بودجه کلیسا چقدر است، فقط کافیست که ما را تهی از حیات ببیند.

در نهایت پیروزی از آن خداست، اما در حال حاضر نبردی در جریان است و ما درگیر آنیم، تنها موضوعی که کلیسا باید سرلوحه خویش قرار دهد این است که ما بکوشیم تا گواه پیروزی کامل مسیح در قیام از مردگان باشیم. این بدان معناست که قیام عیسی مسیح تنها بخشی از اعتقادنامه مسیحی نیست بلکه جزئی از خود وجود یک مسیحی می‌باشد.

فریادی که پولس برمی‌آورد: "تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم" (فیلیپیان۳:۱۰) باید فریاد هر ایماندار باشد. مادامی که مرگ و رنجهای او را نشناسیم هرگز نمی‌توانیم قوت قیام او را ادراک نمائیم. به همین دلیل است که خداوند هیچگاه قوم خود را در برابر ناملایمات و مخالفتها محافظت نکرده است. قوم خداست که باید عملاً شاهد و تجلی‌گه قدرت قیام خداوندش باشد. به همین خاطر است که با وجود آنکه افرادی روحانی هستیم ولی باز تجربیات بسیار سختی را پشت سر می‌گذاریم، گویی که به آخر خط یعنی مرگ رسیده‌ایم. اگر در کتاب مقدس بتوان تنها یک نفر را یافت که قادر باشد به این سخن "آمین" بگوید، همانا پولس است. او حیات را تمام و کمال می‌شناخت. حیاتی که مورد تنفر شیطان بود ولی حیات و قیام عیسی در او جسم پوشیده بود و او را به جلو می‌برد.

پولس کسی است که در طول زندگیش، مرتباً در موقعیتهایی قرار گرفته که با مرگ دست و پنجه نرم کرده است. فقط کافیست که مخاطراتی را که فهرست وار ذکر کرده بخوانید، گویی که دیگر به آخر خط رسیده است: "در مرگ ها مکرر..."با این حال ندای ظفر بر مرگ را آنگونه که در وجودش نقش بسته سر می‌دهد"...زندگانی که الحال در جسم می‌کنم به ایمان بر پسر خدا می‌کنم..."(غلاطیان ۲:۲۰).

این است شیوه شهادت دادن و به همین علت است که خداوند اجازه می‌دهد قومش در چنین تجربیاتی گرفتار آیند. او اجازه داده کلیسا در موقعیتی که شبیه رویارو شدن با مرگ است به قرار بگیرد. با این وجود در هنگامی که به نظر می‌رسد شیطان فاتح مبارزه شده، کلیسا قوی‌تر از قبل سر بلند کرده است. داستان قوم اسرائیل در مصر را در عهد عتیق بیاد داریم. "لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند..." (خروج۱:۱۲). اصل و قاعده قیام نه تنها احیا بلکه تکثیر و تزاید را نیز شامل می‌گردد.

هر جا که پای رابطه خدا با چیزی یا کسی در میان باشد موضوع اصلی "حیات" است. اگر ما واقعاً با خدا در ارتباط هستیم باید این "حیات" در ما تجلی یافته باشد.

البته جدال با ابلیس بسیار نیکوست ولی نباید فراموش کنیم که دندان‌شکن‌ترین پاسخ به رئیس موت همانا حیات است. راه مبارزه با دشمن این نیست که فقط در حرف به او حمله‌ور شویم؛ پاسخ نهایی جوشش نهر حیات از بطن ماست. کلیسایی را که حقیقتاً ظرف آماده خداوند است و نهرهای آب زنده از درونش جاریست هرگز نمی‌توان ویران ساخت؛ از این گذشته چنین کلیسایی قوت انجام هر کاری را که برای تحقق اراده و مقصود خدا ضروری باشد داراست. این حقیقت عظیم، چالش ایمان نام دارد. چالش ایمان کاری نیست که من می‌توانم انجام دهم بلکه عملی است که روح‌القدس بواسطه من انجام می‌دهد.

پس می‌بینیم هر آنچه را که خدا از کلیسا انتظار دارد برای تجهیز خویش داشته باشد، در نهر روح‌القدس گنجانده شده؛ تکلیف من این است که هر چه بیشتر درباره او و طریقهایش معرفت حاصل کنم. عیسی در تعالیمش در مورد روح‌القدس هفت کلام بنیادین دارد که نقشی بسزا در ایمان فردی و کلیسایی بازی می‌کنند.اگر بخواهیم مضمون "احیای پیام پنطیکاست" را در یک خط جمع‌بندی و خلاصه کنیم می‌توانیم بگوئیم "خدای پدر،از طریق خدای روح‌القدس، خدای پسر را بوسیله کلیسا مکشوف می‌نماید". روح‌القدس از درون ایماندار، این انکشاف را به کمال می‌رساند و او را مشابه مسیح می‌گرداند. بر این حقیقت باید افزود که روح‌القدس جنبه‌ای دیگر از خود مسیح است.

با در نظر گرفتن حقیقت فوق در ارتباط با پیام پنطیکاست، حال بگذارید هفت گفتار مسیح پیرامون روح‌القدس را به اختصار بررسی نمائیم.

کلام نخست: همان روحی که به پسر عطا شده بود به ایماندار نیز عطا می‌شود.

کلام دوم: روح‌القدس هر آنچه هست و دارد را با تمامیت کامل در اختیار ایماندار می‌گذارد.

کلام سوم: روح‌القدس برای ایماندار در حکم مسیح برای شاگردانش عمل خواهد کرد.

کلام چهارم: همانگونه که پسر با آنها می‌بود، روح‌القدس نیز در آنها خواهد بود.

کلام پنجم: آنچه که ایمانداران با آمدن روح‌القدس بدست خواهند آورد بسیار بیشتر از چیزهایی است که بخاطر رفتن عیسی از آنها محروم شده‌اند.

کلام ششم: روح‌القدس مددکار(paraclete) یا تسلی دهنده و در واقع جنبه دیگر از خود عیسی است و مسیح بواسطه او در آنها ساکن شده خواهد زیست.

کلام هفتم: کار روح‌القدس این است که چیزهایی را از مسیح گرفته در اختیار ما بگذارد و بدین وسیله پسر را جلال دهد.

دانستن این نکته حائز اهمیت بسیار است که روح‌القدس روح حیات است و آنچه که ما هستیم نتیجه زندگی‌ای است که در بینش گرفته‌ایم. زندگی من می‌دانم که عیسی بعنوان یک انسان زیست و بواسطه روح‌القدس عمل کرد و کلام آسمانی او بمن می‌گوید که همان حیات در من نیز جاریست. بنابراین اگر من حقیقتاً به روح‌القدس زنده باشم پس به همان صورت مسیح نیز متبدل شده (دوم قرنتیان ۱۸:۳) و در طی این فرایند هدف غایی از وجود خویشتن را تحقق خواهم بخشید چرا که "...زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این بلکه مسیح در من زندگی می‌کند..."(غلاطیان ۲:۲۰).

این است پیام پنطیکاست !!!

فصل هشتم

بزرگترین نیازها

یوحنا۱۲:۱۶، اول قرنتیان ۳: ۱-۲،

دوم قرنتیان ۶: ۱۲-۱۳، عبرانیان ۵: ۱۱-۱۲

برای اینکه کلیسا بتواند با آماده کردن ظرفی که خدا روح خویش را به فراوانی در آن بریزد، نظر وی را تأمین نماید، لازم است که به طهارت و اخلاص اولیه خود باز گردد.

وقتی به تطهیر خانه خدا می‌اندیشیم بی‌اختیار خیلی چیزها به ذهنمان خطور می‌کند و در فکرمان با فهرستی بی‌انتها از چیزهایی که لازم است احیا و اعاده شود مواجه می‌گردیم. اما می‌توان تمام این موارد را در یک موضوع کلی جمع کرد و آن نیاز کلیسا به بالا بردن قابلیت روحانی است.

من بدون اینکه ترسی از مخالفت بدل راه دهم بر این اعتقاد هستم که بزرگترین نیاز عصر ما، تقویت قابلیت روحانی است.

می‌گویم "روحانی" نه "عقلانی" می‌گویم "روحانی" نه "احساسی".

کلیسای امروزی در عرصه فعالیت با هیچ محدویتی روبرو نیست. برنامه خدمات نهضتها و اقدامات متهورانه مسیحی چنان ما را به خود مشغول ساخته که دیگر وقت نداریم منتظر خدا شویم. روان انسان از سه حوزه خود و فکر و احساسات، تشکیل شده است. عصر ما عصر پافشاری شدید بر اهمیت روان است و مسیحیان نیز از این قاعده مستثنی نیستند. و در این شرایط سطحی بودن یا پایین بودن قابلیتهای روحانی فاجعه ایست غم انگیز.

ارزان بودن، سهل‌الوصول بودن، سریع بودن و البته فریبنده و محبوب بودن، شاخصه‌های عصر ماست که به کلیسا نیز راه پیدا کرده بسیاری از خصلتهای آنرا تحت تأثیر خویش قرار داده. راهی که دنیا پیش گرفته حتی کلیسا و مسیحیت سازمان یافته را هم مورد تجاوز قرار داده است. در نتیجه جنبه‌هایی از قبیل عمق، تاب و تحمل درد و مصیبت از میان مسیحیان رخت بر بسته است.

آیاتی را که مورد استفاده قرار دادیم نشان می‌دهند که در زمان حیات عیسی بر روی زمین عدم قابلیت روحانی معضلی بوده است. همین فقدان قابلیت روحانی در پیروان عیسی بود که باعث شده بود او در طول خدمتش نتواند کارهایی را انجام دهد. در مقطعی عیسی سرخوردگی خویش را در قالب این فریاد به زبان آورد:"...و چه بسیار در تنگی هستم..." (لوقا۱۲:۵۰). در تنگی بودن یعنی محدود بودن، یعنی با مانع روبرو بودن. به عبارت ساده‌تر عیسی نتوانست همه آن کارهایی را که بخاطر انجامشان آمده بود، عملی سازد، صرفاً بدلیل آنکه اطرافیانش قابلیت لازم را نداشتند.

آیات مورد نظر ما نشان می‌دهند که رسولان هم درگیر همین معضل بوده‌اند. چه کارهای عظیم و مؤثری که بخاطر نبود این قابلیت روحانی تحقق نیافت ولی این حقیقت که نبود ظرفیت روحانی حتی در زمان رسولان هم وجود داشته نباید به هیچ وجه بهانه‌ای بدست ما بدهد که این امر را نادیده انگاریم.

باشد که خدا در طی مطالعه این فصول بما کمک کند تا در جهت احیای پیام پنطیکاست بکوشیم و عامل اصلی این محدودیت را کشف و رفع کنیم.

این کاملاً طبیعی است که برای صحبت کردن با کودکان باید از زبان مخصوص آنها بهره گرفت. نباید از بچه‌ها بیش از آنچه معقول و منطقی است انتظار داشت. توقع داشتن قابلیت روحانی چیزی غیر عادی نیست بلکه انتظاری کاملاً بجا و طبیعی است.

می‌توانیم در ورای آیات فوق‌الذکر مفهومی از شرمندگی و سرزنش را دریابیم. مخاطبان باید واجد ظرفیتی می‌بودند که نبودند. پری بیشتر امری دست یافتنی است ولی مجرای ریزش آن مسدود است و یا ظرف از چیزهایی دیگر پر شده و یا گشوده نیست.

کماکان این وضعیت تأسف‌بار، دردناک‌ترین مسئله ایست که خدا با آن سروکار دارد. او می‌خواهد تمامی پری خویش را بدهد و از طریق کلیسا نهرهای آب زنده را جاری سازد. اما عدم قابلیت کلیسا مانع از جریان نهر خدا با تمام حجم و گنجایشش می‌گردد.

در حالیکه به جستجو برای یافتن پاسخهایی به این وضعیت وخیم مشغولیم، باید بخاطر بسپاریم که همیشه موانع انسانی جلوی جاری شدن نهر روح‌القدس را می‌گیرند و در واقع انسداد از جانب آدمی است نه خدا.

آیا آیات مذکور در فوق علت این محدودیت را روشن می‌کنند؟ در دو مورد یکی خود خداوند ما ودیگری رساله به عبرانیان به این مطلب پرداخته علت مشابهی را آشکار می‌کنند.

عامل انسداد سنن قطعی و تثبیت شده یهود است. در آن زمان سنت یهودیت مشکل اصلی بودند. در همین جا درک این مطلب ضروری است که منظور از یهودیت منحصراً یهودی گرایی نیست؛ بلکه میل، گرایش و

عادتی اصلاح نشدنی در توسل به سنن است. یهودیت سنت‌گرا به همان اندازه در اسرائیل دیده می‌شد که امروزه در مسیحیت سنت‌گرایی دیده می‌شود. جای حیات را سنت و تشریفات می‌گیرد و این سنت مادامی که خدا آنرا کنار بزند بر مردم حکمروایی می‌کند.

سنت‌گرایی خشک توانایی پذیرش و انطباق قربانیان خود را با هر پرتو تازه از روح خدا می‌گیرد. برای اینگونه افراد اندیشیدن به چیزی ورای محیط اطرافشان تقریباً ناممکن است و هر چیز بیرون از حیطه دنیای کوچکشان بر چسب بدعت بخود می‌گیرد.

ماهیت و علت واقعی چنین وضعی عدم توانایی در درک طریق خداست. به عنوان مثال به قوم اسرائیل نگاه کنید، خدا قوم اسرائیل را برگزید تا قوم خاصش باشند به همین خاطر ایشان را از سایر قومها جدا نمود. ولی قوم اسرائیل نتوانست به عظمت این کار خدا پی ببرد و چنین استدلال کرد که خدا تنها او را برای نجات برگزیده و در را بروی دیگران بسته است.

در حقیقت خدا می‌خواست قوم اسرائیل فرستاده و رسول وی در میان اقوام دیگر باشد؛ تا از طریق او اراده‌اش را در مورد اقوام دیگر آشکار سازد. خدا اعمال بسیاری انجام داد تا به اسرائیل نشان دهد که آنها هم به اندازه سایر ملل روی زمین به رحمت احتیاج دارند. قوم اسرائیل می‌بایست خادم روح‌القدس می‌بود و به صفت فروتنی مزین می‌گردید ولی او کاملاً عکس آنرا انجام داد به همین دلیل همه چیز را از دست داد. بدین ترتیب شاگردان مسیح میراث‌دار طبیعت متعالی و فیضی که خدا برای قوم اسرائیل در نظر گرفته بود، گشتند. افق دید قوم اسرائیل بحدی بواسطه سنت‌های دست و پا گیر محدود شده بود که نمی‌توانستند معنایی وسیعتر برای پادشاهی که خدا بدانها وعده داده بود متصور شوند.

اگر یک چیز و تنها یک چیز باشد که خدا می‌خواهد به نسل فعلی تأکید کند آن است که باید دری را به روی وی بگشائیم و برای این منظور حتی موقتاً از برخی ضروریات چشم پوشی کنیم. عهد جدید به سادگی تصریح می‌کند که ایمانداران در جنگی که برای تصاحب کامل میراث خدا دارند باید با قوت و شدت هر چه تمامتر از قیدوبند سنتهای ثابت و تغییر ناپذیر خلاص شوند.پس می‌بینیم که "خون و جسم" مانع محدود کننده ایست. هر چند ممکن است این مطلب عجیب بنظر برسد ولی از دیدگاه عهد جدید اصلاً عجیب نیست.

"خون و جسم" اصطلاحی است که کل ابعاد بشری را بجز خلقت تازه در بر می‌گیرد. بهترین نمونه را می‌توان در داستان نیقودیموس در باب ۳ انجیل یوحنا یافت. نیقودیموس روحانی‌ای بسیار مذهبی بود که در جامعه از مقام شامخی برخوردار بود، با این حال هنوز خارج از ملکوت خدا قرار داشت. پیغام عیسی برای این

پیر مرد آن بود که"باید از سر نو مولود شوی". "جسم و خون" حتی قادر به رویت ملکوت خدا نیست چه رسد به اینکه آنرا به میراث برد.

ماهیت این مطلب بطور مبسوط و کاملتر در رساله اول قرنتیان بویژه بابهای ۲و۳ تشریح شده است. به انسانی که هنوز در خلقت کهنه خویش بسر می‌برد، گاهی عنوان "نفسانی یا دنیوی" اطلاق می‌گردد. هر جائی که این اصطلاح بکار رفته و یا معنای آن از متن مستفاد گشته، همیشه متن مزبور می‌خواهد به "ناتوانی" اشاره کند.

پولس می‌گوید: "انسان نفسانی نمی‌تواند..." یعنی "جسم و خون نمی‌تواند...". حقیقت و ضرورت این محدودیت را در قرنتیان بخوبی می‌توانیم ببینیم. قرنتیان، یا دست کم شمار کثیری از آنها، در حیطه‌ای زندگی می‌کردند که به خلقت کهنه تعلق داشت و بدین لحاظ قضاوتها، رفتار و دیدگاههایشان جملگی دنیوی و با شیوه‌های دنیوی بود. در نتیجه دچار فساد اخلاقی شده بودند و رشد روحانی‌شان متوقف شده بود. همین گویای مطلب است. عیسی آن زمانیکه به پطرس فرمود: "جسم و خون این را به تو کشف نکرده" دقیقاً حد و مرز مربوط به عدم ظرفیت جسم را تعیین نمود. این طبیعت دنیوی که بر طبیعت روحانی چنین محدویتهایی را تحمیل کرده، نتیجه مستقیم سقوط آدم است. خدا انسان را ترکیبی از روح، نفس و بدن آفرید تا بر پایه همین نظم و عملکرد زندگی کند. از آنجائیکه انسان صاحب روح بود می‌توانست با خدا ارتباط برقرار کند و با وی مشارکت و مصاحبت داشته باشد. اصلاً وجه شباهت انسان به خدااین بود که بصورت روح او آفریده شده بود. در واقعه سقوط (هبوط) روح بشر نسبت به خدا مرد و چنان دچار نابسامانی گشت که در ورطه نفس غرق شد و بشر کاملاً به موجودی دیگر مبدل گشت یعنی موجودی نفسانی و فاقد ظرفیت برقراری ارتباط با خدا.

"پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که بهر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند"(پیدایش۲۴:۳). کروبیان موجودات روحانی‌ای هستند که وجود و حضورشان همواره با عامل خلقت مرتبط است و در واقع در آفرینش نقش مدیریت اجرایی را بر عهده داشتند. با توجه به این مطلب می‌توانیم هدف از حضور آنان در باغ عدن را چنین توجیه کنیم که آنها از آمدن انسان سقوط کرده و گناه آلود به مرکز اجرایی یا مدیریت ممانعت بعمل آورند.

انسان برای مدیریت و فرماندهی آفریده و به همین منظور در باغ عدن قرار داده شده بود، ولی مرتکب گناه و از حضور خدا رانده شد و کروبیان که تجلی اصول مدیریت الهی بودند بجای او گماشته شدند. آنها عملاً می‌گفتند "دیگر نوع بشر را یارای دخول به حضور خدا نیست".

شاید در نظر اول با گناهی غیر قابل بخشش روبرو می‌شویم. چرا که در مسئله سقوط، بشر در حق روح‌القدس مرتکب گناه شده بود. حقوق روح‌القدس، اختیارات الهی است که شامل اقتدار روحانی و معرفت و درک و دانش روحانی و آزادی روحانی می‌شود.

از آنجائی که گناه آدم نسبت به روح‌القدس در حقیقت گناه نسبت به اصلی بود که روح‌القدس وضع کرده به همین خاطر همان اصل او را مخاطب ساخته گفت: "تو دیگر در ملکوت جایی نداری، تو دیگر هیچ اختیار، اقتدار و معرفت یا آزادی نداری چونکه دیگر بیرون از محدوده ملکوت قرار گرفته‌ای". اصلاً چکیده پیام انجیل اینست، "باید از سر نو مولود شوید". "آنچه از جسم مولود شد جسم است" و لاجرم خارج از ملکوت خدا و تا ابد محروم از آن است. این محدودیتی است که آسمان قرار داده "انسان نفسانی نمی‌تواند".

حال که به ذکر موارد فوق پرداختیم باید در آنها ژرفتر بنگریم و از لابلای کلام خدا علت و راه علاج را بیابیم. موانع به گفته خداوند تنها زمانی برداشته می‌شوند که روح‌القدس پا به میدان بگذارد. نقطه عطف این مسئله در کلمه‌ای ساده نهفته است "و لیکن":

"بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید و لیکن چون او یعنی روح راستی آید..." (یوحنا ۱۶: ۱۲-۱۳). با حضور روح‌القدس عدم قابلیت به قابلیت تبدیل می‌شود.

این عبارتی است که به اعتقاد همه ما در زندگی شاگردان بعنوان یک آموزه عمل کرده است. وقتی روح‌القدس آمد، مردان و زنان متزلزل و شکاک به مردان و زنان ایمان و یقین مبدل گشتند و ناپختگی آنها جای خود را به بلوغ و پختگی داد. این پنطیکاست بود که منشاء تغییر در شاگردان شد. ولی این تازه قسمتی از کل حقیقت است.

در زمانی که پولس به ایمانداران قرنتس رساله خود را نوشت روح‌القدس نازل شده بود و آنان هم او را یافته بودند، اما هنوز ظرفیت آنها محدود بود. پولس تشریح می‌کند که برای دست یافتن به ظرفیت بیشتر وجود روح‌القدس الزامی است.

در مورد شاگردان باید گفت صلیب کاری تکان دهنده در آنها انجام داد. بحران صلیب زمینه را برای ورود روح‌القدس به زندگی رسولان آماده کردو با آمدن روح در روز پنطیکاست شاهد افزایش ظرفیت آنها هستیم.

رسولان با وجود توسعه ظرفیت روحانی فوق الذکر، محتاج آن بودند که صلیب دوباره و دوباره در زندگیشان متجلی گردد. هر چه باشد آنها یهودی بودند و سنن یهودی را نمی‌شد به همین سادگی از خود دور کرد. پطرس پیش از رفتن به سراغ کرنیلیوس غیر یهودی درگیر جدالی سخت بود؛ کاملاً روشن است که تنها راه افزایش ظرفیت روحانی راه صلیب یعنی رنج و زحمت است. اگر صلیب نبود، روح‌القدس هم نمی‌آمد.

از آنجائی که بزرگترین نیاز خانه خدا، "افزایش ظرفیت روحانی است " و این افزایش ظرفیت تنها از طریق صلیب میسر می‌گردد، دانستن چیزهایی در مورد این طریق ضرورت پیدا می‌کند.

افزایش ظرفیت روحانی با نهرهای آب زنده مستقیماً مربوط می‌شود یعنی همان نهرهایی که به فرموده عیسی می‌بایست از بطن خانه خدا جاری شود. این نهر همانا روح‌القدس است که با جاری شدنش هر احتیاج کلیسا مرتفع می‌گردد. بنابراین باید به نهر روح اجازه داده شود تا با حداکثر حجم ممکن جاری گردد. به منظور افزایش حجم ریزش روح‌القدس، باید بر گنجایش ظرف یعنی خانه خدا افزوده شود و این افزایش ظرفیت تنها با صلیب به عنوان اصلی عملی امکان‌پذیر است. به عنوان مثال عینی و برای رسیدن به مقصود نهایی این حقیقت در ارتباط با صلیب و افزایش ظرفیت روحانی بهتر است به رابطه میان "نهر و مذبح" نگاهی بیندازیم.

از کلام خدا در کتاب حزقیال برایتان می‌خوانم: "و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آبهااز زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آبها از جانب راست خانه از طرف جنوب مذبح جاری بود" (حزقیال۴۷:۱).

"و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود"(حزقیال ۱:۲۶).

نخستین موضوعی که نظرتان را جلب می‌کند آنست که نهر از زیر آستانه خانه جاری شده و از طرف جنوب مذبح درگذر است. اگر قرار باشد بر اساس توضیحات حزقیال طرحی از هیکل رسم کنیم، در نهایت شکل مربعی بزرگ ترسیم می‌شود حال اگر از چهار گوشه این مربع دو خط مستقیم بکشیم(قطرهای مربع) در نقطه‌ای دقیقاً در مرکز مربع یکدیگر را قطع می‌کنند که محل مذبح است. واقعاً انسان از مقایسه وسعت محوطه اطراف معبد با ابعاد خود ساختمان هیکل، خصوصاً محوطه قدس هیکل بهت زده می‌شود. با این وجود محوطه پیرامون معبد که بدان اختصاص یافته، فضای گسترده و قابل ملاحظه ایست که میان خانه و دنیای اطراف فاصله انداخته است.

خانه یا در واقع معبد ارزشی ذاتی دارد و اصلاً همه چیز در آن خلاصه می‌شود. بدون وجود خانه نهر نمی‌تواند جاری شود و البته بدون جاری شدن نهر، خانه دیگر ارزشی ندارد.

طرح و نقشه فوق می‌خواهد چه چیزی را بگوید؟ اینکه دنیا نبایستی به خانه خیلی نزدیک باشد و خانه خدا هم نباید به تعبیر غلط خود را به دنیا نزدیک کند. برخی تصور می‌کنند که این جدا شدن از دنیا منجر به این می‌شود که کلیسا تأثیر خویش را از دست می‌دهد.

به زعم آنان هر چه کلیسا بیشتر به دنیا نزدیک شود بیشتر می‌تواند آنرا تحت تأثیر قرار دهد. این تصور با کلام خدا مغایرت دارد.

عیسی خداوند تجسم کامل خانه خداست، هنگامی که او در این دنیا زندگی می‌کرد فاصله‌ای بزرگ میان او و دنیا وجود داشت. هیچکس نمی‌توانست از این فاصله عبور کند و به او برسد مگر آنکه "تولد تازه" پیدا کند. او نه تنها در آسمان که حتی اینجا روی زمین نیز با خدا راه می‌رفت و می‌دانیم که او نمونه کلیسا است. بنابراین همان اصول بر کلیسا حکم‌فرماست.

مذبح دقیقاً در مرکز این محوطه قرار داشت بر طبق کلام خدا، صلیب در مرکز تعالیم عهد جدید قرار دارد. چرا که خدا آنرا در بطن موعظه عهد جدید نهاده است. یگانه واقعیت محوری که رسولان و دیگر واعظین اولیه بدور آن جمع شده بودند، این بود که همگی به مسیح مصلوب شده و قیام کرده وعظ می‌کردند؛ یعنی دقیقاً هر دو روی سکه را. مرگ و قیام مسیح پیام صلیب است. اکنون صلیب محور الهی همه چیز است.

خاکستر دون

نهر از پای صلیب جاری می‌شود به عبارت دیگر روح‌القدس همواره از طریق صلیب نازل می‌گردد. شاید از لحاظ آموزه‌ای و الهیاتی ما به خوبی بر این امر وقوف داریم ولی از لحاظ تجربی فرا گرفتن این حقیقت بکندی صورت می‌پذیرد.

صلیب دو جنبه یا دو بعد دارد. در یک روی آن صلیب بعنوان جایگاه داوری ترسیم شده یعنی اینکه هر آنچه خلقت تازه پیدا نکرده باید در آتش سوخته، خاکستر شود. این فرجام هر آن چیزی است که به خلقت کهنه تعلق دارد. همه ما می‌دانیم که خاکستردون چیست. در خاکستر نه حیات هست نه ثمره آتیه‌ای. اصلاً خود خاکستر گویای اینست که همه چیز به انتها رسیده. بنابراین از جنبه‌ای صلیب جایی است که همه در آن به داوری کشیده می‌شوند و خاکستر می‌گردند.

در باب اول نبوتهای حزقیال، وصف شعله‌های اخگرهای آتش و برق را می‌خوانیم:"و اما شباهت این حیوانات این بود که صورت آنها مانند شعله‌های اخگرهای آتش افروخته شده مثل صورت مشعلها بود. وآن آتش در میان آن حیوانات گردش می‌کرد و درخشان می‌بود و از میان آتش برق می‌دویدند و برمی‌گشتند"(حزقیال ۱: ۱۳-۱۴).

صورت برق در اینجا یعنی مکشوف شده، معروف شده، علنی، عیان و متجلی شده. این کاری است که صلیب در هر زمان کرده و می‌کند. شعله‌های آتش نشانه هر آن چیزی است که تجلی پیدا کرده و شناخته شده است. صلیب این کار را هم انجام می‌دهد.

در آن روی دیگر سکه، صلیب را سر آغاز همه چیز می‌بینیم جایی که از میان خاکسترها شکوفه‌های بوستانی جدید سر بر می‌آورند. "و در موضعی که مصلوب شد باغی بود..."(یوحنا۱۹:۴۱).

روح‌القدس با هر دو روی سکه عملکرد و تأثیر صلیب در ارتباط است. او بعنوان روح حیات بواسطه صلیب نازل می‌گردد. جدای از نمادها و نمونه‌ها، اکنون به تحقیق می‌دانیم که آنچه در روز پنطیکاست برای نخستین بار اتفاق افتاد واقعیتی محض بوده است.

در همان روزی که نهر جاری شد، آنان مسیح مصلوب را موعظه کردند. عبارتی که مرتباً در موعظه رسولان طنین انداز بود را به خاطر می‌آورید؟"... که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید..."(اعمال۴:۱۰).

داستان صلیب تنها در دو جمله کوتاه خلاصه شده" شما مصلوب کردید خدا برخیزانید" و روح‌القدس به تبع آن آمد. بواسطه صلیب است که روح‌القدس می‌آید و بواسطه صلیب است که می‌ماند. فرقی نمی‌کند که این نهر کجاها می‌رود و یا چه کارهایی می‌کند، آنچه مهم است آنست که این نهر جز از پای صلیب از هیچ جای دیگر جاری نمی‌شود.

اگر تا به آخر با خداوند سلوک کنیم برویم، در واپسین لحظات زندگی خویش باز خواهیم دید که روح‌القدس بوسیله و از طریق صلیب عمل می‌کند. با اعمال "اصل صلیب" است که پری روح میسر می‌گردد و جدای از صلیب نمی‌توان به بهره‌ای مضاعف از روح‌القدس دست یافت.

بیائید برای لحظاتی به اهمیت خاکستر بیندیشیم. گفتیم که یک روی صلیب خاکستر است. شاید احساس می‌کنید که همه چیز به خاکستر بدل شده و زندگی روحانیتان را چنان خشکسالی و بی‌ثمری‌ای فرو گرفته که گویی اصلاً از لحاظ روحانی مرده‌اید. چه خوشمان بیاید و چه نیاید، ما در زندگی و خدمت مسیحی خود مکرراً خاکستر را تجربه کرده‌ایم.

آیا بایستی اینطور باشد؟ خیلی‌ها می‌گویند خیر! بسیار خوب ولی من باید بشما بگویم، بله بایستی اینطور باشد! اگر دارید رشد می‌کنید قطعاً با این موقعیتها مواجه می‌شوید.

خشکی و خاکستر شاید گاهی نتیجه وجود موانعی بر سر راه روح‌القدس باشد. در چنین حالتی دیگر تجربه کردن خاکستر چیزی نیست که در نقشه خدا برای ما تدارک دیده شده باشد.

بنابراین وقتی دوره خاکستر فرا می‌رسد باید اول ببینیم آیا در موردی دنبال خواهشهای نفسانی رفته‌ایم یا اینکه آیا روح‌القدس را محزون کرده‌ایم؟ پس از آنکه دلهایمان را تفتیش کردیم، اگر در حضور خدا نتوانستیم بگوئیم که نه هیچیک از موارد فوق را انجام نداده‌ایم آنوقت باید از دیدگاهی دیگر مسئله را بررسی نمائیم. بر پایه این دیدگاه، اصل صلیب، اصلی ابدی است و هرگز روح‌القدس از این اصل جدایی نمی‌پذیرد راه صلیب راهی بس مشکل و فرایندی است پر از درد و محنت و راه گریزی هم از آن نیست. ما گاهی چنان از میان فشارها و زحمات روحانی شدیدی می‌گذریم که بنظر می‌رسد دیگر هرگز نمی‌توانیم جان سالم از مهلکه بدر ببریم. چرا؟ روح‌القدس به جایی وسیعتر احتیاج دارد و او برای آنکه ظرفیت روحانی ما را افزایش دهد به مجرایی عمیقتر و پهن‌تر نیاز دارد.

مجاری کم عمق هرگز نمی‌توانند حامل بار عظیمی از زندگی و کمک برای دیگران باشند بلکه اینکار فقط از مجاری عمیقی بر می‌آید که بخوبی لایروبی شده‌اند. جایی که بیش از هر جای دیگری برای افزایش ظرفیت روحانی به وجود صلیب نیاز هست جاییست که اشتیاق زیاد خدا به دادن در تقابل با انفعال و بی‌تفاوتی انسان قرار می‌گیرد.

حتی زمانی که دلهای ما تماماً متوجه خداوند است و اثری از خواهشهای نفسانی در انجام اراده او دیده نمی‌شود باز هم به دوره‌های خاکستر برمی‌خوریم. ولی مقصود خدا اینست که "... به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه‌گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تمجید وی نامیده شوند" (اشعیا۶۱:۳). این کلمات ما را به یاد درختانی می‌اندازد که در رویای حزقیال بر کنار نهر نشانده شده بود.

روح‌القدس که همان نهر است تمام آن چیزهایی را که خدا می‌خواهد ما داشته باشیم بما می‌دهد و این همه را از طریق صلیب عطا خواهد نمود. فکر خدا این نیست که روح‌القدس را به ما قطره قطره بدهد بلکه می‌خواهد نهرهای آب زنده را جاری سازد و این نحوه بخشیدن روح‌القدس صرفاً بواسطه صلیب انجام می‌پذیرد.

جسم انسانی ما همواره خواهان گرفتن است؛ عمیق‌ترین ریشه‌های سرشت آدمی که مقدمات سقوط او را نیز فراهم نمود صفاتی از جمله زیاده طلبی و حس مالکیت است.

بیائید نگاهی به حس ترحم بر خود بیندازیم که زائیده همین خواستنهاست. حس ترحم بر خود در واقع یک واکنش و تنها یکی از راههای جذب و جلب بطرف خویشتن است، در صورتیکه خدا که دارنده همه چیز است دقیقاً در نقطه مقابل قرار دارد؛ او با تمام وجود می‌خواهد بدهد.

ما طالب چیزهای الهی هستیم . برای چه؟ شاید منکر این باشیم که همین چیزها را هم برای وجود خودمان می‌طلبیم، ولی چه کسی از اعماق دل بشر خبر دارد؟ فقط خدا. به همین خاطر است که اغلب اوقات پیش از اینکه خدا آن چیزهایی را که مورد نظرش است بما بدهد، ابتدا از کوران مشکلات هولناک عبورمان می‌دهد. خدا آنقدر با این حس مالکیت شخصی برخورد می‌کند تا به جایی برسیم که بگوئیم "خداوندا، اگر تو نمی‌خواهی من این را داشته باشم، من هم اینرا نمی‌خواهم".

روح‌القدس همه آن چیزهایی را که برای بخشیدشان از طریق صلیب آمده، می‌بخشد. روح مفسر صلیب است. خدمت در روح و بوسیله روح تا حد زیادی همان تفسیر صلیب است . مادامی که صلیب را آنگونه که روح‌القدس برایمان تفسیر می‌کند نشناسیم، هرگز به جایی نخواهیم رسید.

"... مسیح به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید"(عبرانیان۱۴:۹). بواسطه هدایت و قوت روح‌القدس بود که مسیح جان خود را برکف گرفت و بروی صلیب رفت. عظمت صلیب خداوند عیسی بحدی زیاد است که ما اصلاً قادر نیستیم در مورد آن دست به مبالغه بزنیم.

از آنجایی که او به روح ازلی خویشتن را به خدا گذرانید و از آنجائیکه روح‌القدس او را بسوی صلیب راهبری نمود و تا به آخر با او بود بنابراین تنها روح‌القدس است که صلاحیت تفسیر مفهوم صلیب را دارد. اگر ما از روح‌القدس تعلیم بیابیم، آنوقت معنای صلیب را خواهیم فهمید. هرگز خادمی که از روح‌القدس هدایت می‌شود صلیب را نادیده نمی‌انگارد و یا آنرا مورد کم توجهی قرار نمی‌دهد. مردان روحانی که دارای ظرفیت عظیم روحانی هستند جملگی ساخته و پرداخته صلیبند. نهر از مذبح جاری شده صحن و محوطه اطراف را سیراب می‌کند و بر کناره‌های این نهر درختان بسیاری کاشته شده که هر ماه میوه‌ای تازه می‌آورند. درختان نماد انسانها هستند.

پس درختها نماد انسانهایی هستند که زندگیشان تحت کنترل روح‌القدس است و میوه‌هایی که می‌آورند ثمره زندگی‌اشان در روح است. این همان چیزی بود که در روز پنطیکاست اتفاق افتاد. مردانی روحانی که در نهر روح غوطه خورده بودند و زندگیشان را در نهر آب زنده شسته بودند با ظرفیت بالای روحانی سر برآوردند. تا پیش از نزول روح درست همان مردانی که اکنون در مرکز توجهات قرار داشتند – امثال پطرس، یعقوب و یوحنا و دیگران – در تاریکی بسر می‌بردند. ایشان نمی‌توانستند در مرگ عیسی نکته‌ای با ارزش حتی برای زندگی خودشان بیابند. اما در روز پنطیکاست همه چیز را دریافتند. روح‌القدس بر معنای صلیب نور افکند و آنرا روشن ساخت؛ اینک آنان مردان روحانی بودند که حقیقتاً از نو مولود شده‌اند. صلیبی که می‌اندیشیدیم نقطه

ضعف و ناتوانیمان بشود، ما را از نو می‌سازد. روح‌القدس از همان چیزهایی که از آنها واهمه داریم استفاده می‌کند تا از ما مردانی جدید بسازد.

پیام پنطیکاست در نهایت پیام حیات است. خدا بوسیله صلیب زندگی تازه‌ای می‌بخشد و اینکار را در هر جایی انجام می‌دهد. "...هر ذی حیات...در هر جایی که آن نهر داخل شود زنده خواهد گشت..."(حزقیال۴۷:۹). همه چیز زنده خواهد گشت، بله این است کار روح‌القدس.

اگر معنای صلیب را به اشتباه تفسیر و یا از آن بهره‌گیری کنید به نوعی به نقطه پایان می‌رسید که اصلا این منظور نظر خدا نبوده است. اگر همیشه برای مصلوب کردن خویش، روی تلاش شخصی خود حساب کرده‌اید پس تاکنون از صلیب برداشت غلطی داشته‌اید. اینکار را به روح‌القدس واگذارید.

انتظاری که از صلیب می‌رود اینست که نه تنها ما را از خودمان رها سازد بلکه ما را وارد زندگی تازه‌ای بکند. هدف روح انجام دادن کاری کامل و تمام عیار است؛ اگر در کار یک مجموعه یکی از اجزاء آن از حرکت بازایستد آنجا مشکلی جدی پیش خواهد آمد. نهر رابطه‌ای تنگاتنگ با خانه دارد. نهر از خانه سرچشمه می‌گیرد یعنی از مسیح و کلیسایش که خانه خداست. اگر چیزی را از این مجموعه کم کنید، در حقیقت روح‌القدس را محدود کرده‌اید. زیرا خانه خدا، تمامیت فکر خداست؛ کلیسا "...بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد" (افسسیان۱:۲۳).

روح‌القدس در رابطه با تمامیت فکر و مقصود خدا کار می‌کند. آن اندازه شناختی که ما از روح داریم متناسب است با میزان مقصود و هدف خدا در زندگی ما. اگر ما با کلیت مقصود خدا هم راستا باشیم آنوقت همکاری کامل روح‌القدس را هم با خود خواهیم داشت.

بدین ترتیب مشاهده کردیم که نهر در وهله نخست با صلیب در ارتباط است که راه را باز نگه می‌دارد و مجرای عبور نهر را عریض و عمیق می‌کند. افزایش ظرفیت روحانی تنها از طریق رنج صورت می‌گیرد؛ اینست "صلیب". رنج ممکن است موجب شود ما نسبت به تواناییهایمان سرخورده شویم همچنانکه پطرس شد.

رنج می‌تواند در هم شکننده طبیعت نفسانی و خود محور ما باشد و نیز می‌تواند منجر به رها کردن برخی اعتقادات مذهبی شود. اما هر چه باشد در حیطه خلقت بدون رنج هیچ توسعه یا افزایشی صورت نمی‌گیرد.

این مخصوصاً در مورد زندگی مسیحی صدق می‌کند. آنانی که بیشتراز بقیه مردم دست دهنده دارند همان کسانی هستند که بیشتر از همه رنج دیده‌اند. این حقیقت بخوبی نشان می‌دهد که چرا خدا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم.

منظور خدا از اینکه می‌گذارد انسان رنج ببیند این نیست که به او ضرر یا خسارتی برسد بلکه می‌خواهد بر ظرفیت او بیافزاید می‌خواهد ظرفیت روحانی او بر مبنای حس مسئولیت‌پذیری، توکل و خدمت پر ثمر افزایش پیدا کند.

ممکن است که تاکستان در اثر هرس کردن شاخه‌های اضافی توسط باغبان دچار درد و حتی خونریزی شود، ولی این هرس کردن منجر به آوردن میوه‌های بیشتر و بزرگتر می‌گردد.

این است طریقی که به پنطیکاست منتهی می‌شود...

فصل نهم

قربانی بدنها

رومیان ۱۲: ۱–۳ ، اول پادشاهان ۱۸: ۲۱–۳۹

آیات فوق از قربانی سخن می‌گویند. چیزی که کلیسابه فراموشی‌اش سپرده است.

در اول پادشاهان می‌خوانیم که ایلیای نبی، انبیاء بعل را استهزاء نمود. اما تنها استهزای چیزهای نادرست و باطل کافی نیست. خود من بر ضد آنانی که انجیل راتحریف کرده‌اند موعظه کرده و آموزه‌هایشان و اعمالی را که بنام مسیح انجام داده‌اند را به استهزاء گرفته‌ام و در برابر ارواح گمراه کننده و آموزه‌های شیطانی فریاد برآورده‌ام. اما خدا به من گفت:"تنها استهزای آنها کافی نیست".

فقط چند ساعت به لحظه گذرانیدن قربانی توسط ایلیا مانده است. همه نظرها به او جلب شده. قرار است که ایلیا از آسمان طلب آتش کند تا قربانی‌اش را ببلعد و اگر این اتفاق نیفتد قطعاً سنگسار خواهد شد.

ما به آتش احتیاج داریم. ما به جلال خدا و مسح روح‌القدس نیازمندیم. لازم است که به مبانی اصولی نهضت پنطیکاستی رجعت نمائیم. هیچ چیزی کمتر از جنبش روح‌القدس در کلیسا نمی‌تواند مایه احیا و بیداری واقعی شود.

هیچکدام از برنامه‌ها، فن‌آوریها، شبکه‌های تلویزیونی یا تجهیزات دیگر ما نمی‌توانند جای روح‌القدس را بگیرند. هیچ چیزی جز آتشی که از آسمان نازل می‌گردد، توان احیای کلیسا و مهیا نمودن آن برای بازگشت عیسی مسیح را ندارد.

به ایلیا پس از اینکه انبیاء بعل را به باد تمسخر گرفت نگاه کنید. آنان تمام روز را به دعا و نبوت کردن پرداختند و توقع داشتند که از آسمان آتش نازل شود. مردم گفته بودند که به خدایی خدمت خواهند نمود که با آتش پاسخ گوید. انبیای بعل انتظار داشتند که آتش بر مذبح آنها فرود آید اما کلام خدا می‌گوید که نه آوازی بود و نه کسی که جواب آنها را بدهد و یا به آنان توجه نماید.

به هنگام گذرانیدن قربانی عصر گاهی ایلیا مشغول مرمت مذبح خدا که خراب شده بود، گردید. او دوازده سنگ برداشته از آنها به نام خداوند یهوه مذبحی برپا نمود.

ما باید کاری فراتر از استهزاء کردن انجام دهیم. باید در این عصر و دوره مذبح عیسی مسیح را از نو بنا کنیم. باید عیسی مسیح را آنگونه که هرگز موعظه نکرده‌ایم، موعظه کنیم. باید در این دوره با مسیح زندگی کنیم، نفس بکشیم، راه برویم و درباره‌اش حرف برنیم.

انبیاء بعل توجه خویش را از عیسی مسیح برگرفته و متوجه جایی دیگر شده‌اند.

مذبح عیسی مسیح باید تعمیر شود. ما بخاطر نادیده گرفتن مذبح عیسی مسیح متحمل بهای سنگینی شده‌ایم.

باز نگاهی به اعمال باب ۲ بیندازیم؛ می‌بینیم که شاگردان آمرزش گناهان بواسطه نام عیسی مسیح را موعظه کردند و خلق بسیاری نجات یافتند. در باب ۳ می‌خوانیم مرد لنگی که نزد دروازه جمیل هیکل گدایی می‌کرد در نام عیسی مسیح برخیزانیده شد و بیداری عظیمی بوجود آمد. در باب چهارم به رقم ایمان آورندگان به مسیح ۸۰۰۰ نفر افزوده شده و همه اینها بخاطر نام عیسی انجام شده است. در بابهای ۴و۵ شاهد آن هستیم که سنهدرین دست بر رسولان انداخته آنها را به شورا برده تهدید کردند و کتک زدند و سپس به زندان افکندند. در نهایت هنگامی که رسولان را آزاد کردند بدیشان قدغن کردند که حق تعلیم و موعظه درباره عیسی را ندارند. "...رسولان را حاضر ساخته تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنید پس ایشان را مرخص کردند. و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایسته آن شدند که به جهت اسم او رسوایی کشند" (اعمال ۵: ۴۰-۴۱).

آنان می‌دانستند که برای مردن دلیلی قانع کننده دارند. شریر از همان هنگام می‌دانست که اگر بتواند صدای موعظه درباره عیسی را خاموش کند، دیگر کلیسا بکلی خشکیده و مضمحل می‌گردد و دیگر نه قوتی خواهد داشت و نه پیروزی. آنوقت دیگر زندگی هیچ کس تغییر نمی‌کرد.

شما می‌توانید افراد مذهبی باشید بدون اینکه عیسی مسیح را داشته باشید؛ می‌توانید بدون وجود عیسی مسیح آموزه‌هایی تدوین کنید و یا درباره سعادت و خوشبختی وعظ کنید. اینها همه ممکن است اعترافی مثبت برجا بگذارند و توجه و احترام مردم را برانگیزد ولی فقط عیسی‌مسیح است که می‌تواند ما را نجات بخشد. این عیسی‌مسیح بود که برای ما مرد و خونش بخاطر ما ریخته شد و این عیسی‌مسیح است که ما باید موعظه‌اش کنیم. باید مذبحی به نام خداوند برپا کنیم.

به هر تقدیر ایلیا در هنگام گذرانیدن هدیه عصر گاهی مذبح را برپا نمود و پس از گذاشتن هیزم، گاوی را ذبح کرده قطعه قطعه کرد و بر مذبح و روی هیزم گذاشت.

امروزه تمام هم و غم ما صرف گذاشتن هیزم بر مذبح می‌شود یعنی تدارک تجهیزات و بکارگیری تکنولوژی، اما این هیزم نیست که موجب بیداری می‌شود؛ اگر آتش را می‌خواهیم باید چیزی را قربانی کنیم.

آتش هرگز بر هیزم فرود نخواهد آمد بلکه فقط بر قربانی است که آتش نازل می‌گردد، آتش بر مذبح خالی فرود نمی‌آید. زمانی که مرد خدا گاو ذبح شده را به خدا تقدیم نمود، آتش از آسمان نازل شد و قربانی را بلعید. آنروز ۸۵۰ نفر از انبیاء و کاهنان دروغین کشته شدند چرا که قربانی یک نبی راستین پذیرفته شده بود.

در سفر خروج باب ۲۹ آمده که هر صبح و عصر هدیه‌ای به حضور خدا تقدیم شود. قربانی صبحگاهی، قربانی خونی بود یعنی بره‌ای که برای قربانی ذبح می‌کنند و خونش را در ظرفی ریخته بر مذبح می‌پاشیدند و گوشت بره را به بیرون شهر برده معدوم می‌ساختند.

این همان کاری بود که عیسی‌مسیح بر روی صلیب بخاطر ما انجام داد. او بر صلیب کشیده شد و خونش بر مذبح خدا ریخت. همانطور که عبرانیان باب ۱۳ می‌گوید او بخاطر ما بیرون لشکرگاه رنج کشید. بدن او معدوم گشت و خون او برای من و شما ریخته شد. او قربانی صبحگاهی را انجام داد تا ما را از گناهانمان برهاند. عیسی دیگر متحمل رنج نخواهد شد.

رومیان ۱:۱۲ می‌فرماید: "لهذا ای برادران، شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است". این آیه از قربانی دیگری سخن می‌گوید.

پولس در رومیان ۱:۱۲ از قربانی عصرگاهی صحبت می‌کند. قربانی عصرگاهی، قربانی سوختنی است که باید در آستانه خیمه اجتماع گذرانیده شود. خدا در هنگام تقدیم قربانی عصرگاهی فرمود "با شما ملاقات می‌کنم." سه چیز هست که خدا فرمود به هنگام تقدیم قربانی عصرگاهی که مقبول وی قرار گیرد، انجام خواهد داد آن سه چیز عبارت از اینهارهستند: در آنجا با شما ملاقات می‌کنم و در آنجا با تو سخن خواهم گفت و در آنجا جلال من خیمه اجتماع و مذبح را تقدیس خواهد کرد. همه اینها را خدا در پاسخ به قربانی عصرگاهی انجام می‌دهد.

برای همین است که پولس ما را تشویق می‌کند این قربانی را بگذرانیم: "لهذا ای برادران شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی ...بگذرانید". ما هم به آتش نیازمندیم و هم به جلال. لازم است که ما از خدا بشنویم ولی تا قربانی عصرگاهی را نگذرانیم چنین اتفاقی نخواهد افتاد.

مردان خدا در همه قرون و اعصار این قربانی را گذرانده‌اند. پولس، پطرس و همه آنانی که در روز پنطیکاست از روح خدا پر شدند این قربانی را گذرانیدند و هر بار آتش، جلال و قوت خدا بر آنها فرود آمد. در طول دوران گذشته هر از چند گاهی مردان خدا بپا خاسته خویشتن را بر مذبح خدا همچون قربانی زنده

تقدیم کرده‌اند و هر بار بدون استثنا خدا با آنان ملاقات کرده با ایشان سخن گفته و با جلالش تقدیسشان نموده است.

بیداری‌های عظیم در طول تاریخ اتفاقی نبوده‌اند. بیداری واکنش خدا به همین قربانی عصرگاهی است. کلمه "قربانی" که کاملاً واضح است، یعنی فدا کردن. "گذرانیدن" هم یعنی تقدیم کردن. در انگلیسی کلمه(peresent) یعنی گذرانیدن معنای دیگری هم دارد یعنی "ایستادن کنار چیزی". یعنی قربانی کردن و ایستادن کنار آن .

در باب ۱۵ پیدایش آمده وقتی ابراهیم قربانی گذرانید لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند تا قربانی او را از مذبح برگیرند، اما او کنار قربانی‌اش ایستاد و لاشخورها را راند. ما چگونه می‌توانیم بدنهایمان را به خدا قربانی بگذرانیم و کنار آن بایستیم؟

باید به این مرحله از فهم و ادراک برسیم که این بدنها از آن "ما" نیست. بدن ما محل سکونت نفس زنده است همان که خدا در آدم دمید و او نفس زنده گشت. کلام خدا می‌گوید که آدم اول نفس زنده شد ولی آدم دوم روح حیات‌بخش. آنچه از جسم مولود می‌شود جسم است و هر آنچه از روح مولود می‌گردد، روح. ما خلقت تازه هستیم، یعنی آفریده شده در عدالت و تقدس راستین. ما عمل دستهای خدا هستیم که آفریده شده‌ایم تا در مسیح‌عیسی و بنابر آنچه خدا از پیش مقدر فرموده اعمال نیکو بجا آوریم.

واقعیت اینست که مخلوقات تازه درست مثل عیسی هستند. مردم درباره فیض و خون مسیح زیاد حرف می‌زنند ولی خیلیها هنوز تحت عهد کهنه قرار دارند. ما باید ماهیت خلقت تازه را درک کنیم و بفهمیم که منظور از ایستادن در کنار قربانی چیست. مخلوق تازه موجودی عادل، مقدس و کامل است. او مثل عیسی در عدالت و تقدس راستین آفریده شده است.

کلمات بسیاری در عهد عتیق و عهد جدید موجود است که معانی متفاوتی دارند. یکی از این کلمات "مقدس شده" است این واژه در عبری یعنی "تقدیس شده یا برای انجام مراسم مذهبی تخصیص یافته می‌باشد." در یونانی عهد جدید یعنی "مقدس آفریده شده".

الهیات امروزی می‌گوید: "مسیحیان کامل نیستند، تنها گناهانشان آمرزیده شده". این همان عهد عتیق است عهد عتیق هم می‌توانست گناهان را بیامرزد. نمونه آن داود پادشاه است که مردی را کشت و زنش را تصاحب کرد، با این حال آمرزیده شد. در عهد جدید ما رهایی از گناه را داریم. رهایی به معنای بخشوده شدن یا آمرزش نیست، بلکه یعنی"آزادی". خون مسیح آزادی از گناه را به ارمغان آورد.

الهیات امروزی که می‌گوید "آمرزیده شده نه کامل" همان شریعت است. چرا که شریعت هم قادر نبود هیچکس را به کمال برساند بلکه تنها می‌توانست در آنها امید بهتر شدن را زنده نگهدارد. مشکل اصلی

"انسانیت کهنه" است. این انسانیت کهنه است که زمام امور بدن را در دست گرفته. خدا به مخلوق تازه می‌فرماید:"بدنت را همچون قربانی زنده بگذران (تقدیم کن)". مخلوق تازه باید بدن را از چنگال "انسانیت کهنه" آزاد ساخته آنرا چون "قربانی زنده" به خدا تقدیم نماید. آنوقت مثل ابراهیم باید کنار قربانی‌اش بایستد و لاشخورها را از پیرامون قربانی و مذبح براند.

سومین معنای "گذرانیدن" عرضه کردن بدن است. آیا می‌خواهید زندگی خود را به خدا عرضه کنید؟ رومیان ۱:۱۲ می‌گوید:"...بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذرانید..." این عرضه کردن باید امری واقعی و حقیقی باشد و نه فقط در فکر، یعنی باید قربانی که بر مذبح خدا قرار می‌گیرد قربانی واقعی باشد. خدا می‌خواهد که بدن شما بیانگر درون شما باشد. اگر خدا مخلوقی کامل در درون ما ننهاده بود آنوقت ما برای ارتکاب گناه عذر و بهانه داشتیم ولی جای هیچ بهانه‌ای برای ما گذاشته نشده.

موضوع اصلی بحث ما قربانی عصرگاهی است یعنی تنها چیزی که می‌تواند بیداری را برای نسل ما به ارمغان بیاورد. هنگام گذرانیدن بدنهایمان بعنوان قربانی زنده به مسیح، باید بدنهایمان را یعنی هر آنچه که مقدس است به او عرضه کنیم.

اما مقدس چیست؟ "و نی ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت:برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما"(مکاشفه۱۱:۱). "و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته گفت:"بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم" آنگاه مرا در روح به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود"(مکاشفه ۲۱: ۹ و ۱۰). "و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را بپیماید و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است"(مکاشفه ۲۱: ۱۵ و ۱۶). "و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است"(مکاشفه۲۱:۲۲). یوحنا از اورشلیم آسمانی سخن می‌گوید که در آن بره همان قدس اورشلیم آسمانی است. "در سال بیست و پنجم اسیری ما در ابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده مرا به آنجا برد. در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که به طرف جنوب آن مثل بنای شهر بود. چون مرا به آنجا آورد اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در دستش ریسمانی از کتان و نی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود آن مرد گفت : "ای پسر انسان به چشمان خود ببین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هر چه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را

به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هر چه می‌بینی آگاه ساز"(حزقیال۴–۱:۴۰). این سومین باری است که می‌بینم یک نفر در حال اندازه‌گیری یا پیمایش نمونه‌ای آسمانی از شهر خداست.

یوحنا در مکاشفه ۱۱ هیکل، مذبح و پرستندگان را پیمایش می‌کند. به یوحنا گفته شد که شهر را اندازه‌گیری کند، اما در آن شهر هیچ هیکلی (قدسی) وجود نداشت چرا که بره، قدس آن است. حزقیال هم به اندازه‌گیری شهر دیوارها، دروازه‌ها، هیکل، مذبح و کهانت پرداخت. او هر آنچه را که در آن الگوی آسمانی وجود داشت اندازه‌گیری کرد. زمانی که حزقیال شهر و هیکل و مذبح را در رویا دید، شهر کاملا ویران شده بود. خدا به او می‌گوید: تو را به اینجا آورده‌ام تا هر آنچه را می‌بینی به خاطر سپرده برای قوم اسرائیل موعظه کنی".

"آنچه می‌بینی را اعلان نما و بدان موعظه کن. با آنها درباره الگوی آسمانی حرف بزن؛ به آنها درباره شهر مقدس و کهانت مقدس و قوم مقدسی که دیدی تکلم نما".

در حزقیال۴۳:۱۰ خدا دلیل اینکار را بیان می‌کند:"و تو ای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گناهان خود خجل شوند و ایشان نمونه آن را بپیمایند".

در مکاشفه یوحنا عیسی‌مسیح را می‌بینیم که قدس اورشلیم آسمانی است. او نمونه است. وقتی مسیح را موعظه کنیم و او را نشان دهیم، مردم از گناهانشان خجل می‌شوند. می‌خواهید بدانید تقدس چیست؟ عیسی مسیح را بپیمائید، آنوقت به معنای تقدس پی خواهید برد.

یوحنا در رساله اول خویش چنین می‌فرماید:"کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به جا می‌آورد، عادل است چنانکه او عادل است". او عدالت خدا را با عدالت عیسی مقایسه می‌کند. عیسی نمونه هیکل خداست. او نمونه همان چیزی است که خدا در آن سکونت می‌گزیند. او نمونه آن چیزی است که خدا با جلالش آنرا پر خواهد نمود.

خدا در حزقیال ۴۰ می‌گوید:"ایشان را موعظه کن." ولی در باب ۴۳ می‌گوید:"به آنها نشان بده." من معتقدم که این همان جایی است که ما قرار داریم. ما عیسی را به مردم موعظه کرده‌ایم، اما خدا کسانی را خوانده است تا او را به مردم نشان دهند.

اگر می‌خواهید ندامت، شکستگی و الزام را در چهره مردم ببینید، به آنها نمونه آسمانی را نشان دهید. قربانی را بر مذبح خدا بگذارید و آن الگو و نمونه را به آنها نشان دهید تا خجل شوند.

دنیای مذهبی امروز از قوم حقیقی خدا منزجر است. چرا؟ چون ما تقدس، عدالت راستین و کاملیت در عیسی‌مسیح را موعظه می‌کنیم. اما خدا فرمود "اگر آن نمونه را به آنها نشان دهی، خجل خواهند گشت".

خدا می‌گذارد که آنها نمونه را بپیمایند:

۱- همچنانکه آنان هیکل را پیمودند؛ هیکل همان عیسی است.

۲- مذبح را پیمودند، مذبح همان صلیب است.

۳- عبادت کنندگان را پیمودند: این هم من و شما هستیم.

از پیش چنین مقدر شده که ما هیکل یعنی آن نمونه را اندازه بگیریم،به عبارت بهتر به صورت پسر خدا متبدل شویم. بدنهایتان را که در عدالت وتقدس راستین آفریده شده تقدیم خدا کنید، تا عیسی را روبرو ببینید

مسئله پیمودن هیکل قابل درک است، اما پیمودن مذبح و عبادت کنندگان چه معنایی دارد؟ عبادت کنندگان باید با مذبح متناسب باشند. پرستنده امروزی نسبت به مذبح خیلی بزرگ‌نمایی شده است. فرد مسیحی که تمام توجه و حس احترامش به شخص خودش معطوف است چگونه می‌تواند با مذبح تناسبی داشته باشد؟

هر چقدر هم که هیزم برای مذبح جمع کنید فایده ندارد چون هیزم موجب فرود آمدن آتش نمی‌شود. هر چقدر می‌خواهید دست به گردآوری تکنولوژی، تجهیزات، دانش و آموزش بزنید، ولی هیچیک آتش را بر مذبح نازل نخواهد کرد. اگر آتش را می‌خواهید آن قربانی درست و شایسته یعنی وجود خودتان را بر مذبح بگذارید، آنوقت جلال خدا خواهد آمد و خدا سخن خواهد گفت.

ایلیا بعد از اینکه هیزم را بر مذبح نهاد، گاوی را گرفته ذبح کرد و قطعه قطعه نمود و بر هیزم گذاشت. یک گاو کامل برای مذبح خیلی بزرگ بود، به همین دلیل مرد خدا آنرا قطعه قطعه کرد. همین اصل در مورد ما نیز صادق است ما هم باید به ابعاد متناسب با مذبح درآئیم.

عیسی مسیح نمونه آن چیزی است که خدا می‌خواهد ما باشیم. عیسی‌مسیح آن چیزی است که خدا وجودش را در ما جستجو می‌کند. ما به زور می‌کوشیم تا شبیه عیسی شویم و مدام برای رسیدن به این هدف دست و پا می‌زنیم اما خدا هرگز به ما نگفته که ادای عیسی را در آوریم. تقلید کردن عملی ساختگی و تصنعی است. ما باید بواسطه وجود روح خدا صورت خود را از جلال تا به جلال تبدیل دهیم و به منظور تحقق این امر باید قربانی را به ابعاد متناسب با مذبح در آوریم و آنوقت قربانی را بر مذبح قرار دهیم.

نسل امروز بطور خاص محتاج شنیدن این پیغام است. ما ناگزیر از داشتن آتش و جلال خدا هستیم. ما در شرایطی هستیم که باید خدا ملاقاتمان کند. باید حضور او در ما ساکن شود چرا که تنها جلال خداست که می‌تواند خیمه اجتماع را تقدیس و تطهیر کند؛ تنها جلال خداست که می‌تواند این عصر دین‌زده را که ما در آن بسر می‌بریم، عوض کند. تنها جلال خداست که می‌تواند در میان این همه فریبکاری، حصاد را درو کند. تنها یک راه وجود دارد که به جلال منتهی می‌شود و آن یگانه راه، مذبح است.

به خدا بگوئید: "خداوندا تو بدن خود را برای خاطر من قربانی کردی؛ خون تو بخاطر من ریخته شد؛ تو مرا از گناهانم رهانیدی؛ تو مرا آزادی بخشیدی؛ تو مرا در عیسی‌مسیح خلقتی تازه عطا کردی. اکنون من بدنم را همچون قربانی زنده به تو تقدیم می‌کنم و در کنار آن می‌ایستم و بدین وسیله خویشتن را به تو عرضه می‌دارم تا این قربانی منظور نظر و مورد تأیید تو واقع گردد."

میلیونها انسان گمشده در دنیا وجود دارد و درو کردن چنان حصادی نیازمند جلال خدا و نازل شدن آتش است. مردان و زنانی هستند که بدنهایشان را به خدا تقدیم می‌کنند. در اقصی نقاط جهان، کسانی هستند که گرسنه و تشته عدالت هستند و نیمه شب از خواب برمی‌خیزند و زانو زده دعا می‌کنند و نزد خدا برای این گمشدگان شفاعت می‌نمایند. بدین ترتیب قربانی به حضور خدا تقدیم می‌گردد و جلال او آمده خیمه اجتماع را تقدیس می‌کند.

فصل دهم

بدن بیمار

ارمیاء ۱۴:۶

"و جراحت قوم مرا اندک شفایی دادند، چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست". همه ما اگر روراست باشیم باید اقرار کنیم که جراحت قوم خدا را تنها اندکی شفا داده‌ایم. روح مرگ آمده و جمعی از بهترین مقدسین را بیمار ساخته. شاید بعضی وقتها بیماری نتیجه گناه باشد ولی همیشه اینطور نیست. کتاب مقدس صراحتاً بما هشدار می‌دهد:"دزد (شریر) نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند..."(یوحنا۱۰:۱۰).

دشمن وارد کلیسا شده و مقدسین را مبتلا ساخته و کاری از دست ما بر نمی‌آید مگر آنکه به دنبال پزشک بفرستیم و فرد بیمار را ملامت کنیم. دیگر از یاد آوری اینکه الیشع هم بیمار شد و وفات یافت، درمانده‌ایم او نه گناهکار بود و نه در انجام وظایفش دچار فترت و سستی شده بود. در واقع در استخوانهای جسد مرده الیشع آنقدر قوت بود که سبب زنده شدن مرده‌ای دیگر شد.

گاه آن فرا رسیده که کلیسا با خشم و غضب هر چه تمامتر بر علیه شریر بپاخیزد. ما قربانی و بازنده نیستیم بلکه فاتح و برنده این نبردیم! عیسی هرگز نگفت که به شریر قوت غلبه بر ما را داده است بلکه او گفت: "اینک شما را قوت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید وچیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید"(لوقا۱۰:۱۹).

مداخله جسم

پس چرا ما جراحات قوم را تنها اندکی شفا می‌دهیم؟ ارمیای نبی در ۵:۱۷ به این سوال پاسخ می‌دهد:"...ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف

شود".مشکل اصلی مداخله جسم است. مادامی که تفکر دنیوی بر کلیسا حاکم است کلیسا فاقد هر گونه توان برای مقهور کردن ابلیس و انجام کارهای خدا می‌باشد. امراض ناشی از تفکر دنیوی کلیسا را فلج ساخته است.

مسئولیت کلیسا

مسئولیت شفا دادن بر عهده کلیسا است. البته نه کلیسایی که قربانی جنگ با شیطان است. اگر بیماری آنقدر ایمان دارد که به کلیسا می‌آید، کلیسا باید آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند او را شفا دهد. همه ما خطا کاریم اما وقت آن رسیده که با این موضوع رودررو شویم. خدا مایل است که ما در روح با یکدیگر متحد شویم به طوری که هر یک ضعف دیگری را مدد کنیم.

"...در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته و به مدد هر مفصلی و بر حسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمو می‌دهد برای بنای خویشتن در محبت"(افسسیان ۴: ۱۵-۱۶). وقتی که تک تک ما در مسیح می‌مانیم و او را خداوند زندگیمان می‌سازیم، همانگونه عمل خواهیم کرد که خدا می‌خواهد عمل کنیم: "و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گوید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است"(لوقا ۱۰: ۸-۹).

"بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوهارا بیرون نمایید، مفت یافته‌اید، مفت بدهید"(متی ۸:۱۰). خدا می‌گوید: من به شما قدرت داده‌ام تا اعمال مرا بجا آورید، حال به میان این نسل محتاج رفته میانشان کار کنید.

سالها پیش زمانی که من در فونیکس بودم، زنی به همراه کودک ۹ ساله‌اش که مکرراً به حمله صرع دچار می‌شد، ۱۵۰ مایل را برای دیدن من زیر پا گذاشت. او در تمام طول راه با یک دست فرمان اتومبیل را گرفته پیش می‌راند و دست دیگرش را روی کودک بیمارش گذاشته دعا کرده بود. کودک شفا نیافته بود ولی چه کسی می‌تواند منکر ایمان مادر بشود. دیگر واعظین مسئولیت شفای کودک را بر گردن مادر و ایمانش انداخته بودند. حال آنکه مسئولیت شفا بر عهده کلیساست و کلیسا هرگز حق ندارد با سرزنش کردن قربانی بخاطر بی‌ایمانیش، از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند. رسولان در مورد مسئولیت کلیسا مطالب بسیاری گفته‌اند:

"هر گاه کسی از شما بیمار باشد کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند، و دعای ایمان مریض را شفا خواهد بخشید..."(یعقوب ۵: ۱۴-۱۵).

خدا هرگز از شخص مریض انتظار ندارد که تمام ایمان لازم برای شفا را داشته باشد. "شما(کلیسا) جراحات قوم مرا اندکی شفا داده‌اید". وقتی این آیه را با دقت خواندم، هراسان شدم. خدا از ما دعوت کرده تا مردم را از

درد و مرض خلاصی دهیم، نه اینکه دیگران را سرزنش کنیم و یا عذروبهانه بتراشیم. خدا بما قدرت داده تا جمیع اعمال ابلیس را باطل سازیم. پس این قدرت کجاست؟ چرا عمل نمی‌کند؟ مشکل در وجود ماست. ما بهانه تراشان زبر دستی شده‌ایم، اما خدا از دست بهانه تراشی‌های ما به تنگ آمده است. زمانی که در حضور تخت داوری خدا بایستیم، باید در برابر این پرسش که چرا به انجیل عمل نکرده‌ایم باید پاسخگو باشیم. خدا به ما انجیل را داده تا بواسطه آن زندگی پیروزمندی داشته باشیم.

ابزار الهی

"زحمات مرد صالح بسیار است، اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهانید"(مزمور ۱۹:۳۴).

خواست و اراده خدابرای کلیسا هرگز این نبوده که او به بلاهای جهنمی دچار گردد. این روح من است که نجات یافته نه بدنم؛ بنابراین بدن من هنوز در برابر بیماری آسیب پذیر است، اما خدا فرمود: من از طریق پسر حبیبم برای شما شفا مهیا نموده‌ام. قوت خدا برای شفا وآزادی توسط روح‌القدس در کلیسای عیسی مسیح یعنی تنها ابزار الهی، عمل می‌کند. او این قدرت رانه در اختیار فرشتگان، بلکه در اختیار انسانها گذاشته. انسانهایی که تولد تازه یافته‌اند و ایماندارانی که از روح پر شده‌اند و تشکیل دهنده بدن کلیسا هستند.

بی‌ایمانی

تنها عیسی است که شفا می‌دهد و این عیسی در کلیسا زندگی می‌کند. بنابراین مشکل از جانب کلیساست؛ ما یعنی اعضای کلیسا خطا کاریم چون مانع جاری شدن حیات می‌گردیم. زمانی که شاگردان از مسیح پرسیدند که چرا آنها نتوانسته‌اند روح پلید را اخراج کنند، او بی پرده چنین جواب داد:

"...به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هر آینه به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود، لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود"(متی ۱۷: ۲۰-۲۱).

چرا نمی‌توانیم مردم را شفا دهیم؟ چون بی‌ایمانیم! ما اعضای کلیسا حق نداریم بخاطر اینکه مطابق کلام خدا زندگی نمی‌کنیم، بر خود بدیده ترحم بنگریم. در مورد مشکلات و شکستهایمان هم هیچ بهانه و توجیهی نداریم. همه ما بدون در نظر گرفتن گذشته و سابقه‌امان باارزش برابر تولد تازه یافتیم. همه یک پدر داریم و فرصتهایمان هم برای دخول به خزانه برکات الهی یکسان است. بنابراین جای هیچ عذروبهانه‌ای نیست.

"هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است"(اول یوحنا۹:۳).

بی‌ایمانی محصول عمل جسم است. از این رو وقتی عیسی از بی‌ایمانی حرف زد به جسم اشاره کرد جسم یعنی توکل کردن بر فلسفه‌ها، عقاید وفن آوری‌های انسانی. بزرگترین مسئله‌ای که کلیسا با آن روبروست همین طبیعت جسمانی فاسد درون ماست.

فساد درونی

کلیسا یعنی این قوم بزرگ هرگز از بیرون فرو نخواهد ریخت بلکه اگر فروپاشی‌ای محتمل باشد از درون خواهد بود. آنچه به شکست ما می‌انجامد فساد و پوسیدگی‌ای است که در درون ما بوجود می‌آید از جمله فساد سیاسی و تجاری، مواد مخدر، فحشا و هزار فاجعه دیگر. باید قبول کنیم که مشکل در درون خودماست. اگر پیکره کلیسا را پاکسازی کنیم و بگذاریم مسیح در آن زندگی کند آنوقت دیگر نه شریر و نه بیماری نمی‌توانند جلوی کلیسا بایستند.در آن صورت کلیسا هم چون خداوندش شکست ناپذیر می‌گردد.

بیماری روحانی

کلیسا که همانا بدن مسیح است، کالبدی روحانی است. بدین لحاظ همانگونه که حیات جسد در خون آن است حیات این کالبد نیز بسته به روح خدا است. جالب آنکه به تعبیری روح و خون بصورت عباراتی مترادف بکار رفته‌اند. عیسی فرمود:

"...آمین آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود حیات ندارید"(یوحنا۶:۵۳).

خوردن بدن و نوشیدن خون وجود حیات‌بخشی که جان خود را بر صلیب جلجتا فدا ساخت عملاً شدنی نیست. در اینجا عیسی دارد از روح خدا سخن می‌گوید. ما باید از روح‌القدس بنوشیم.

حیات کلیسا، حیاتی روحانی است، به همین خاطر بیماریهایی که موجب تضعیف آن می‌گردند نیز روحانی هستند. فکر دنیوی هرگز قادر به تشخیص این مشکل نیست. تنها روح‌القدس است که می‌تواند بیماری کلیسا را تشخیص دهد و شفا بخشد. بیماری کلیسا انجام اعمال جسم است. "و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و ناپاکی و فجور و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه وخشم و تعصب وشقاق و بدعتها و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند"(غلاطیان ۵: ۱۹-۲۱).

کتاب رساله به غلاطیان خطاب به مقدسین نوشته شده نه گناهکاران. از این جهت پولس درباره مسائل و مشکلات کلیسا صحبت می‌کند. این بیماریها یا همان اعمال جسم زمانی در کلیسا؛ک‌کک شیوع پیدا می‌کند که کلیسا زمام کنترل خویش را بدست فکر دنیوی بسپارد.

یکی از گناهانی که گریبان کلیسای آلوده شده به فکر دنیوی را می‌گیرد، گناه فسق است:"...هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لیکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد...اما جسم برای زنا نیست بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم"(اول قرنتیان ۶: ۱۳ و ۱۸).

"آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن هستید"(اول قرنتیان ۳: ۱۶-۱۷).

این آیات صرفاً به بدنهای جسمانی ما اشاره نمی‌کند؛بلکه منظور این آیات کلیسا یعنی انسان جدید است: "و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید"(افسسیان۲:۲۲).

"شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، زنا مکن. لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است"(متی ۵: ۲۷-۲۸).

عیسی بدین نکته اشاره کرد که زنا مشکلی است که درون قلب شخص وجود دارد؛ بدین دلیل مشکلی روحانی است. شاید بسختی بتوان ایماندار پروپاقرصی یافت که از لحاظ جسمانی مرتکب عمل زنا شود؛ با این وجود بسیاری از همین ایمانداران در حالی روی نیمکتهای کلیسا می‌نشینند که دلهایی شهوت آلود دارند و کلیسا به سبب وجود این بیماری قلبی روحانی ناتوان و عاجز گشته است.

"زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرداً اعضای یکدیگر"(رومیان ۱۲: ۴-۵).

چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر عضوها را نماند قرار. حتی گناه یک عضو می‌تواند کلیسا را در برابر حملات دشمن به صورت بی‌دفاع و منفعل درآورد.

کینه (تنفر)

بیماری دیگری که سبب تضعیف کلیسا می‌شود کینه و نفرت است. عیسی فرمود:

"شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود". لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد"(متی ۵: ۲۱و۲۲).

هر فرد مسیحی که کینه و نفرت را در دلش جا می‌دهد در واقع نسبت به برادرش مرتکب عمل قتل شده است. کینه هم مرضی روحانی است که کلیسا را فلج می‌کند.

مسیحیان حتی از فکر کردن به ارتکاب عمل قتل فیزیکی برخود می‌لرزند؛ با این حال کینه و نفرت در بدن مسیح موجب قتل چیزهایی گرانمایه‌تر از جسم فیزیکی می‌شود. کینه قلبی، ایمان و امید و محبت را می‌کشد. ریشه مرارت در دل نمو کرده جمعی کثیر را آلوده می‌سازد. شفای بدن مستلزم از ریشه برکندن این مرارت است.

جادوگری

بیماری فلج کننده دیگر که در کلیسا شایع است، جادوگریست. کلمه‌ای که در انگلیسی برای جادوگری بکار رفته از واژه لاتین (pharmacia) مشتق شده یعنی کیمیاگری و همین واژه امروزه به معنی داروخانه بکار می‌رود(pharmacy). با این تعبیر، جادوگری عبارتست از بکار بردن داروهای گوناگون برای انجام مقاصد بد و شریرانه. اینگونه داروها نشئه و سرخوشی کاذب ایجاد می‌کند ولی بعد قربانی خود را در کام افسردگی عمیق فرو می‌برد.

امروزه گونه‌هایی از جادوگری روحانی را در کلیسا می‌توان به وفور دید. تقلید از شیوه‌های عقلی و روان شناختی در شخص تولید حس سرمستی روحانی کاذب می‌کند، اما این کار منجر به تخدیر روحانی می‌گردد. حس سرمستی مذهبی کاذب، حیات را از کف انسان درمی‌آورد. جادوگری روحانی واقعیت را از ما دزدیده و ما را در ورطه‌ای از توهمات مذهبی رها ساخته است.

مسیح پیش از بنیاد عالم مرد. من در طول زندگیم چهار مرتبه بر فراز تپه جلجتا جایی که صلیب واقعی عیسی‌مسیح بر پا شد و او بر آن جان سپرد، ایستاده‌ام. سهم خدا این بود که در جلجتا وسیله‌ای برای نجات انسانها فراهم کند. این کار از پیش انجام شده است، ولی خدا می‌بایست قدرتی صادر کند و زندگی انسان را لمس نماید. تولد تازه حالت روانی بخصوصی نیست که بر پایه اعتراف صرف قرار گرفته باشد. بلکه به مفهوم واقعی کلمه تولد قدرت و حضور خدا در درون قلب فرد است. تولد تازه یک واقعیت است. "از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما، زیرا که از روح خود به ما داده است"(اول یوحنا۴:۱۳).

هر کسی که حقیقتاً تولد تازه یافته است چنین شهادتی در دل خود دارد. از طرف دیگر مرض جادوگری یا حس سرمستی روحانی کاذب، احساس امنیت کاذبی بوجود می‌آورد که چون لالایی کلیسا را به خواب خوش فرو می‌برد. در سرتاسر آمریکا میلیونها نفر به کلیسا می‌روند در حالیکه هرگز تولد تازه نیافته‌اند اما کلیساها آنها

را به سمت این باور سوق داده‌اند که همه چیز روبراه است. شاید بشود گفت در حال حاضر ۸۵٪ کلیساهای موجود از کرکاسها تشکیل می‌شوند.

حسد

درست همانطور که بالاترین رقم مرگ و میر در دنیا بدلیل بروز حمله قلبی است، در کلیسای امروز بالاترین رقم مرگ و میر روحانی بعلت شیوع حسد است.

بدن انسان ماشینی فوق‌العاده با شکوه است، اما آیا می‌توانید تصور کنید که اگر در بدن استخوانی وجود نداشت چه اتفاقی می‌افتاد؟ استخوانها، اسکلت‌بندی بدن را تشکیل می‌دهند و عمل راه رفتن و کار کردن را ممکن می‌سازند. از طرف دیگر تولید خون به عهده مغز استخوان است. تصور کنید که بدون وجود استخوان، بدن انسان چقدر بی‌استفاده می‌بود.

"دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانهاست"(امثال۱۴:۳۰).

حسد استخوانهای روحانی کلیسا را می‌پوساند و بدین ترتیب آنرا در برابر حملات بی‌امان دشمن بلادفاع می‌سازد. اگر کلیسا می‌خواهد همان چیزی باشد که خدا توقع دارد، باید از مرض دهشتناک حسد پاک گردد.

روح در برابر جسم

ما یک راه رفتن در روح داریم و یک راه رفتن در جسم. طریقی خدایی داریم و طریقی انسانی:

"زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم؛ و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید"(غلاطیان ۵:۱۷).

"راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می‌باشد"(امثال۱۶:۲۵).

"زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق‌های شما طریق‌های من نی "(اشعیا۵۵:۸).

"آنچه از جسم مولود شده جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید"(یوحنا ۳: ۶-۷).

پاکسازی کلیسا

یک بدن بیمار نمی‌تواند به انجام وظایف محوله بپردازد. این در مورد وضعیت روحانی کلیسا نیز صدق می‌کند. کلیسا از شریر ترسیده است. خدا هرگز نمی‌خواسته که کلیسا سازمانی صرفاً مذهبی باشد، بلکه می‌خواهد قوت حیاتش بوسیله کلیسا نشان داده شود. وقتی قدرت خدا در کار باشد، دیگر هیچ مسیحی در

کلیسا نیست که نتواند کسی را شفا دهد. ولی چرا اینطور نیست؟...چونکه کلیسا بیمار است و احتیاج به پاکسازی دارد. این پاکسازی باید از فرد فرد اعضاء شروع شود چرا که تک تک آنها به انواع امراض روحانی از قبیل شهوت، حسد، کینه و نفرت و غیره مبتلا هستند.

ما بیماری را به اشتباه تشخیص داده‌ایم و لاجرم داروی اشتباهی هم تجویز کرده‌ایم. طبیبان روحانی بما گفته‌اند که اعتراف درست هر مرضی را شفا می‌دهد اما درواقع تنها امید ما جراحی اساسی است که بوسیله شمشیر روح انجام می‌شود. کلیسا را از لحاظ روحانی شفا دهید، آنوقت کلیسا هم به نوبه خود برای شفای کسانی که پا بر آستانش می‌گذارد، اقدام مؤثر خواهد کرد.

ما فکر می‌کنیم که می‌توانیم مذبح را دور بزنیم و بدون کلام خدا، به خود خدا برسیم. اما این از حماقت ماست. تنها برای شفای کلیسا یک راه وجود دارد و این تنها راه، دعا است.

"پس عمالیق آمده در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. و موسی به یوشع گفت:"مردان برای ما برگزین و بیرون رفته با عمالیق مقاتله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته بر قله کوه خواهم ایستاد". پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند. و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی‌افراشت، اسرائیل غلبه می‌یافتند و چون دست خود را فرو می‌گذاشت، عمالیق چیره می‌شدند و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور یکی از این طرف و دیگری از آن طرف دستهای او را برمی‌داشتند و دستهایش تا غروب آفتاب بر قرار ماند. و یوشع عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت"(خروج ۱۷: ۸-۱۳).

در این قسمت موسی را می‌بینیم که توانش همسان با احتیاج قوم نیست؛ به همین خاطر برایش سنگی می‌آورند تا بر آن بنشیند. آنها برای وی سنگی آوردند و هارون و حور دستانش را بالا نگهداشتند. یعنی نقش شفیع را بازی کردند اهمیت بالا بردن دستهای موسی بدین خاطر است که موسی وابستگی‌اش را به خدا نشان می‌دهد. اصولاً عامل دعا نشان دهنده دیدگاه ما نسبت به خود خداست.

وقتی از ایمانمان صحبت می‌کنیم به مبحث دعا هم اشاره می‌کنیم ولی شهادتی که کلیسا بر جای می‌گذارد حاکی از بی‌ایمانی ما به صحت گفته‌هایمان است. دیدگاه موسی در روزگار عهد عتیق نسبت به خدا نشانگر وابستگی کامل وی به او بود. موسی خداوند را می‌خواند و یوشع دشمن را منهزم می‌ساخت. امروز همین چالش پیش روی ماست. اگر مردمی که مشمول عهد و پیمان قدیم بودند توانستند دشمن را تضعیف کنند و از پا در آورند، چقدر بیشتر ما که مشمول عهد جدید هستیم می‌توانیم دشمن را لگدکوب کنیم. دشمنی که اعمالش باطل شده است.

عیسی اعمال ابلیس را باطل کرد. در روزگار ما هر آنچه که شیطان انجام می‌دهد بواسطه فریب است. عیسی در جلجتا شیطان را مغلوب ساخت واینک کلیدهای موت و عالم اموات رادر دست دارد.

اگر ما پیروزی‌ای را که داریم غنیمت بشماریم و مطابق دعوتی که خدااز ما بعمل آورده شفاعت کنیم، می‌توانیم پیشروی کرده پیروزی خود را تحکیم نمائیم. اما اگر دعا نکنیم ودستهایمان را که نشانه وابستگی به خداست برنیفرازیم، شریر با تمام فریبکاریش ما را نابود خواهد ساخت.

در خروج ۳۶ خدا در مورد دعا یعنی هر آنچه که وجودش ضروری و اساسی است صحبت می‌کند. اگر عوامل اصلی در جای صحیح قرار نگیرد، آنوقت ما از جسم تبعیت کرده، راه به خطا خواهیم پیمود. ما چشیده‌ایم که خداوند نیکوست و همین چشیدن نیکویی خدا باعث شده که مشتاق دیدن جلال او نیز باشیم. اگر عوامل اصلی یعنی ایمانی که بتواند قدرت و جلال و حیات خدا را در زندگیمان جاری سازد گرد نیاوریم آنوقت در طلب یافتن آن قدرت به جسم روی می‌آوریم و سعی می‌کنیم میانبر بزنیم.

نقشه خدا برای ما اینست که جسم مصلوب شود و عیسی‌مسیح قیام کند و وجود هر یک از ما مسیح قیام کرده را به دنیای بی‌ایمان نشان دهد. "آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه نجاسات و از همه بتهای شما طاهر خواهم ساخت. و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد..."(حزقیال ۳۶: ۲۵-۲۶).

خدا از قومی سخن می‌گوید که از طریق امتحانات وادار به رویارویی با چهره دنیا طلب دلهایشان شده‌اند. این قوم همان ذریت آینده است ولی اکنون خدا آنها را از بوته آزمایش می‌گذارند. این قوم مرتد شده و به همین خاطر مورد تنبیه قرار گرفته بود؛ ولی حالا خدا آنها را گرد هم جمع کرده به آنها می‌گوید: "دل تازه به شما خواهم داد وروح تازه دراندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور خواهم کرد." تا ما خواست او را ندانیم نمی‌توانیم دعا کنیم. اگر مطابق اراده او دعا کنیم آنوقت مطمئن خواهیم شد که او صدای ما را می‌شنود.

چگونه می‌توانیم اراده او را بشناسیم؟ من اینرا از کلام خودش فرا گرفته‌ام: "و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته آنها را بجا آورید و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. و شما را از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خوانده آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد. و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امتها متحمل رسوایی قحط نشوید و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود

خویشتن را در نظر خود مکروه خواهید داشت و خداوند یهوه می‌گوید بدانید که من این را به خاطر شما نکرده‌ام..."(حزقیال ۳۶: ۲۷-۳۲). من شما را چون یک قوم بلند نمی‌کنم بلکه پسر خودم را برمی‌افرازم و ن ا م خود را از طریق این قوم تکریم خواهم نمود."...پس ای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود خجل و رسوا شوید. خداوند یهوه چنین می‌فرماید در روزی که شما را از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه‌ها معمور خواهد شد. و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب می‌بود، شیار خواهد شد و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصار دار و مسکون شده است. و امتهایی که به اطراف شما باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانه‌ها را غرس نموده‌ام. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آورده‌ام"(آیات ۳۶-۳۲).

وقتی من این بخش از کلام خدا را می‌خوانم درمی‌یابم که خدا در حال سخن گفتن با کلیساست. هر آنچه برای قوم اسرائیل اتفاق افتاد نمونه‌ای برای ماست. خدا می‌خواهد بدون توجه به زمان اندکی که به وقوع روز داوری مانده کلیسا این کلام را از آن خود بداند.

آیه بعدی کلید همه این سخنان است. در بالا به مواردی اشاره کردیم که خدا فرموده "من خواهم کرد". اما تصور ما اینست که خواست و اراده خدا برای انجام عملی کافی است. خدا می‌گوید "من می‌خواهم، و همچنین می‌گوید: اگر سخن گفته‌ام، بعمل خواهم آورد". من پیغام را شنیده‌ام و بارش اندکی از نزولات قدرت خدا را نیز دیده‌ام اما خدا می‌فرماید "من می‌خواهم زمین را از جلالم پر سازم".

چرا این گفته بوقوع نمی‌پیوندد؟ پاسخ در آیه ۳۷ است: "خداوند یهوه چنین می‌گوید برای این بار دیگر خاندان اسرائیل از من مسألت خواهند نمود، تا آن را برای ایشان بعمل آورم". البته اراده خدا بدون وجود خود او انجام نخواهد شد، اما او اراده‌اش را چنین مقدر فرموده که بدون وجود من و شما نشود. خدا برای انجام اراده‌اش به انسان نقشی داده و این نقش، دعا کردن است و گریز و گزیری از این نقش نیست. اگر ما به آنچه که می‌گوئیم ایمان داریم، ایمان داشته باشیم دیگر گزینش دیگری برایمان باقی نمی‌ماند. این خانه باید خانه دعا باشد.

اگر خدا اراده‌اش را بدون اینکه از وجود ایماندار استفاده کند انجام می‌داد، آنوقت جسم انسانی ما دعا را به فراموشی می‌سپرد. بدون ایمان تحصیل رضامندی خدا محال است. دعا نشاندهنده دیدگاه ما نسبت به خداست. خدا می‌خواهد ببیند رویکرد ما نسبت به دیدها و رویاهای الهی، دنیا، شرایط و نسبت به اندوه، تلخی و لطمه و جراحات چیست.

او همچنین مراقب توجه و رویکرد ما نسبت به خودش است و هیچ چیز به اندازه زندگی آمیخته به دعا نمی‌تواند احساس مرا نسبت به خدا نشان دهد". بدون ایمان تحصیل رضامندی خدا محال است زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد."ایمان من هیچ وقت به آن اندازه‌ای که در محراب زانو زده‌ام و تمام ارواح شریر به خلوت‌گاه من حمله‌ور می‌شوند تا ببینند من می‌خواهم چکار کنم، آزموده نمی‌شود.

"پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند، بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیختند"(مزمور ۷:۱۰۶). آنان معنای رهایی عظیم را درک نکردند.

خدا به دنبال مکانی می‌گردد که مسیح در آن تولد یابد و بطور کامل در آن به بلوغ برسد. از این روست که در آسمان به جهت توبه یک نفر گناهکار خوشی عظیمتر از هر چیز دیگر رخ می‌دهد چون یک مخلوق تازه فرصتی جدید برای آنست که مسیح به دنیا نمایانیده شود.

"لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید و بحر قلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجه‌ها مثل بیابان رهبری فرمود و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید و آب دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند. آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراییدند. لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند"(آیات ۱۵-۸). آنان دعا نکردند و منتظر خداوند نشدند.

دعا نکردن نشان دهنده اینست که شخص به وجود خدا قلباً ایمان و به آنچه که می‌گوید و می‌خواهد انجام دهد اعتقاد ندارد."پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوتر فروشان را واژگون ساخت و ایشان را گفت مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید. و کوران و شلان در هیکل نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید. اما رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایبی را که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده "هوشیانا پسر داودا"می‌گفتند، دیدند غضبناک گشتند"(متی ۲۱: ۱۲-۱۵).

اگر امروز شما هم از این پیغام دچار رنجش و آزردگی خاطر شوید بدلیل آنست که پیغام در هر زمان یعنی دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است."به وی گفتند نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت: بلی مگر نخوانده‌اید اینکه از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟".

در اینجا شاهد یک ترتیب هستیم. وقتی خدا وارد هیکل می‌شود اولین کاری که انجام می‌دهد تطهیر هیکل است. اگر شما عیسی را می‌شناسید این واقعیت به شما نیز مربوط می‌شود. اولین کاری که خداوند انجام

می‌دهد تطهیر و پاکسازی وجود ماست. پست‌ترین گناهکاران می‌توانند نزد این چشمه بیایند و چون برف سفید گردند. این نظام بدین ترتیب است: تطهیر، دعا، قوت و حمد و پرستش. درباره کلیساهایی که زیاد پرستش می‌کند خیلی چیزها شنیده‌ایم ولی درباره کلیساهایی که زیاد دعا می‌کنند، شنیده‌ها اندک است.

نتیجه پرستش خالی تنها اینست که لبها به حرکت می‌آیند. ما به خانه خدایی می‌آئیم و او را پرستش می‌کنیم که در طول تمام هفته نادیده‌اش گرفته‌ایم؛ به عبارت بهتر با سنج فغان کننده فرقی نداریم. کلیسای عیسی‌مسیح فاقد قدرت است چون دعا نمی‌کند. من اگر تمام سرخوردگی‌ها و شکستهای زندگی مسیحی‌ام را ردگیری کنم به این نقطه می‌رسم که در برهه‌ای از زمان خواسته‌ام از مرحله تطهیر پریده به مرحله قوت برسم.

کلیساهایی که می‌خواهند تولید قوت کنند، سعی می‌کنند با یادآوری چیزهایی که شنیده‌اند زمانی اتفاق افتاده، پرستش تولید کنند و دنیا به خوبی متوجه تصنعی بودن این پرستشها می‌شود، چون ما بدنبال دستاویزی هستیم تا بواسطه آن ثابت کنیم افرادی روحانی هستیم، اصالت خویش را می‌فروشیم تا مگر چیزی اتفاق بیفتد. تا این ترتیب را رعایت نکنیم خدا قوتش را جاری نمی‌کند.

"روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت، زمین را شفا خواهم داد، شما را ملاقات خواهم کرد، مرا بخوانید، شما را اجابت خواهم نمود". ولی تحقق اینها مستلزم همکاری ماست. تطهیر تنها کافی نیست؛ صرف پاک بودن دلیل بر قدرت داشتن نیست.

حلم یعنی داشتن اقتدار تحت انضباط. وقتی خدا ما را پاک می‌سازد، قدرت خویش را نیز به ما می‌دهد. ما از قدرت خدا استفاده می‌کنیم تا بر گناه پیروز شویم چراکه او جریمه گناه را پرداخته و قوت گناه را بر صلیب درهم شکسته است.

خون مسیح‌عیسی ما را از همه گناهان پاک می‌سازد. منی که نجات یافته‌ام قوت او را در زندگیم دارم، اما این آن قدرتی نیست که در بدن مسیح متجلی گردد و مریضان را شفا دهد و نام خدا را بواسطه قوت عطایای روح‌القدس جلال دهد. ما نمی‌توانیم از مرحله تطهیر به مرحله قدرت و یا از آنجا به مرحله پرستش کامل و بی‌عیب بجهیم. باید تمام قوتی را که در صلیب و زیر دست زورآور خدا یافته‌ایم تحت انضباط درآوریم و فروتنی و سرسپردگی محض و دل توبه کار خویش را بوسیله دعای بی‌وقفه به خدا نشان دهیم .

ما یعنی کلیسا آنقدر خود را مصروف کارهای مختلف فرعی کرده‌ایم که فرصت دعا کردن نداریم و برای اینکه این کارها پیش برود هر روز دست به ابداع روشهای جدیدتر می‌زنیم و تازه از این بابت هم سخت به خود می‌بالیم. این گناه است.

عیسی دعا کرد

عیسی عادت داشت که صبح خیلی زود برخاسته دعا کند. خصلت دعا کردن را می‌توان هم در ابتدای خدمت او هم در اواسط آن و هم در انتهای خدمتش مشاهده کرد. او در جتسیمانی و حتی روی صلیب دعا کرد. شاگردان فزون بر سه سال با عیسی راه می‌رفتند و شاهد قدرت او بودند؛ می‌دیدند که او مریضان را شفا می‌دهد، ابرصان را طاهر و مردگان را زنده می‌کند. از اینرو پرسیدند: "خداوندا، به ما هم یاد بده که قوت داشته باشیم یا مریضان را شفا دهیم. البته همه این سؤالها را در یک جمله جمع کردند که علت العلل همه اینها بود. ایشان گفتند: "خداوندا، دعا کردن را به ما بیاموز".

در اناجیل هر جا که اتفاقی روی می‌دهد در فاصله میان دو دعاست. آیا می‌خواهید با عیسی راه بروید؟ بسیار خوب باید آنجایی باشید که او هست. انتظار نداشته باشید که او به آنجایی که شما هستید بیاید. ولی این کاهن اعظم کجاست؟ او اکنون دارد در حضور تخت شفاعت می‌کند. غلام از آقای خود برتر نیست. همچنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. دعا کردن را بما بیاموز.

"و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گزارند تا مردم ایشان را ببینند. هر آینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما، و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. و چون عبادت کنید، مانند امتها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند. پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند، پیش از آنکه از او سؤال کنید"(متی ۶: ۵-۸).

خدا نسبت به حرفهای شما بی‌تفاوت یا بی‌علاقه نیست. بنابراین نباید با او طوری صحبت کنید که انگار دارید مشکلتان را پیش یک وکیل دعاوی مطرح می‌کنید. نباید فهرستی بلند بالا در چندین صفحه از احتیاجات خویش تهیه کنید. فقط کافی است که دعای صحیح را یاد بگیرید. آنطور دعا کنید که عیسی به شاگردان آموخت. او احتیاجات ما را پیش از آنکه از او سؤال کنیم می‌داند. او می‌خواهد بما برنامه‌ای بدهد تا طبق آن عمل کرده شکل بگیریم تا تنها او را خدا بدانیم. وقتی در کلیسا او خداست، قدرت او هم در آنجاست."پس شما به اینطور دعا کنید..." جسم دوست ندارد دعا کند. روحی که در وجود من نهاده شده باید به جسم فرمان دهد که زانو زده دعا کند. وقتی خانه، خانه دعا شود، شفا خواهد یافت. وقتی ما ظرفی مقبول به خدا تقدیم کنیم، خدا نهر خویش را جاری خواهد ساخت.

فصل یازدهم
روح و حیات

یوحنا ۶:۶۳

در مورد احیای پیام پنطیکاست، نه تنها لازم است بدانیم این پیام چیست، بلکه باید بدانیم که چه چیزی نیست.

بگذارید درهمین ابتدای فصل یکبار دیگر بیاد بیاوریم که خواست خدا برای قومش اینست که روح‌القدس "مثل نهرهای آب زنده" در وجود آنان عمل کند. هرچیز دیگر غیر از این و یا کمتر از این مغایر با فکر خداست.

یوحنای رسول بما می‌گوید که این نهر که باید در ما بجوشد و از ما به بیرون بتراود، همانا روح القدس است(یوحنا۷:۳۹). پولس رسول نیز به ما خبر می‌دهد که این روح، "روح حیات" نیز هست(رومیان ۸:۲). بنابراین بر طبق آیات فوق پر شدن از روح خدا مساوی است با پر شدن از حیات خدا، برای همین وقتی نهر از درون ما جاری شود مردم دیگر ما را نمی‌بینند بلکه خدا را.

از آنجایی که شیطان می‌تواند تغییر شکل داده خود را بصورت فرشته نور درآورد، همواره می‌کوشد تا از حیات خدا تقلید کند و بزرگترین حربه او برای اینکار فریب دادن از طریق جعل واقعیت است.

برای اینکه موضوع بهتر روشن شود بیائید به رساله دوم تیموتاوس باب ۳ آیه ۸ نگاهی بیندازیم:"و همچنانکه ینیس و یمبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند..." کسانی که پولس رسول بدانها تحت عنوان "ایشان" اشاره می‌کند، کسانی هستند که در روزهای آخر"با راستی مقاومت می‌کنند"، یعنی همان "مردمان" مذکور در آیه ۲و۶. این یکی از شگفت انگیزترین و پر ابهت‌ترین مکاشفات مکتوب در کلام خداست و هشداری ویژه به آنانی که دوست دارند"...از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابند"(لوقا۲۱:۳۶).

ولی این مکاشفه چیست؟ بیایید به عقب برگشته به سراغ خروج ۷: ۹-۱۱ برویم. خدا موسی و هارون را همراه پیغام ضرب الاجل "بگذار قوم من بیرون بروند!" به دربار فرعون فرستاد. او هر دو آنها را با هم فرستاد تا مطابق کلامش که می‌گوید "هر کلامی از دهان دو یا سه شاهد، تصدیق می‌گردد" با فرعون اتمام حجت کند.

فرعون آماده بود تا با خواست خدا مقاومت کند. وقتی فرعون جویای هویت ایندو شاهد شد، هارون با افتخار خودشان را معرفی کرد. او عصای شبانی موسی را به اژدها تبدیل نمود. این یک معجزه بود که می‌بایستی صحت گفتار آنها را اثبات کند.

در این موقع اتفاقی باور نکردنی رخ داد. فرعون در مقابل ایندو شاهد، دو نفر از ساحرانش را به دربار طلبید. ایندو ساحر مصری منکر واقعیت معجزه موسی نشدند بلکه کاری تأثیر گذارتر کردند، بدین ترتیب که همان معجزه را تکرار کردند تا نشان دهند که آنان نیز از همان قدرت برخوردارند.

دو مطلب در کلام خدا کاملا واضح است نخست آنکه: خدا و شیطان هر دو برتر از طبیعت و انسان هستند. دوم اینکه: خدا و شیطان قادرند آیات و معجزات و عجایب و اعمال مافوق طبیعی بظهور رسانند (مراجعه کنید به یوشع۱۰، متی ۸: ۱۴-۱۸ و ۷: ۲۱-۲۳؛ مکاشفه ۱۳: ۱۳-۱۵ و ۱۶: ۱۳-۱۴). البته خدا در همه این موارد بسیار برتر و متعال است. انسان باید بتواند میان قدرتی که پشت نظام طبیعی و نیز مافوق طبیعی که بر اشیاء حاکم است و مربوط به تاریخ و تجربه بشری می‌گردد، تمایز قائل شود. تنها راه ممکن برای درک چنین تمایزی توسل جستن به کلام مصون از خطای الهی است.

دانستن این مطلب به ما کمک می‌کند که بهتر بفهمیم که چگونه فرعون و ساحرانش قادر بودند با بهره‌گیری از افسونهای شیطانی دست به انجام برخی معجزات بزنند و موسی که خادم حقیقی خدا بود توانست با کمک قدرت خدا معجزات عظیمتر بنماید. همین استراتژی فریبکارانه را می‌توانیم بخوبی در این زمانهای آخر مشاهده کنیم که در صدر برنامه‌های شیطان قرار گرفته.

تقلید شیوه‌ای است که شیطان برای گول زدن موسی بکار برد و امروز هم همین شیوه را با موفقیت هر چه تمام تر اعمال می‌کند تا پسران فرعون را شبیه معلمین کلام خدا جلوه دهد.

تقلید: همه ما مقلدهای خوبی هستیم. یک کودک همان چیزهایی را که از دهان دیگران شنیده باز گو می‌کند. او آنچه را که دیگران انجام داده‌اند و او دیده، انجام می‌دهد و تقریبا نمی‌توان از میان گفته‌ها و کارهایش چیزی اصیل یافت که مأخوذ از محیط پیرامونش نباشد. همین امر در مورد دین نیز صدق می‌کند. اکثر کسانی که به کلیسا می‌روند ظاهراً سنگ مسیحی واقعی بودن را به سینه می‌زنند و ادعا می‌کنند که به تمام کتاب مقدس ایمان دارند.

اکثریت اعضای عادی کلیسا چیزی از تجربیات مذهبی خویش نیاموخته‌اند چرا که اصولا این تجربیات واقعی نیست و اگر هم باشد تجربه خود آنها نیست. دین برای آنها چیزی است که سینه به سینه نقل گشته و تبدیل به سنت شده است، که دارای چارچوبی ثابت و محتوی یکسری عادات و تقالید همیشگی است.

بشر با سرشتی دینگرا پا به جهان هستی می‌گذارد؛ از این رو ناگزیر از داشتن دین است. اما از طرف دیگر همین بشر قابلیت چشمگیری در خود فریبی دارد و طبیعت زودباورش به آسانی با فریبهای شیطانی اقناع می‌گردد. او که همواره به دنبال طریقی ساده و هدفی سهل الوصول می‌گردد در دام وعظ مسیحیانی می‌افتد که امروزه از بالای منبرها "ایمان آوردن بدون نیاز به توبه" را موعظه می‌کنند. این همان زندگی مسیحی بدون بر دوش کشیدن صلیب است که نه نیاز به قربانی دارد و نه سرزنش و ملامتی در پی. دیگر این روزها برای مسیحی شدن، گناهکار لازم نیست چیزی را قربانی کند و امری نیست که او نتواند با قدرت طبیعی خویش از آن اطاعت نماید.

دیگر نیازی به قدرت خدا حس نمی‌شود. هیچکس هم از فرد ایماندار انتظار ندارد که شخصی مافوق طبیعی باشد. او تنها کافی است که ایمان بیاورد. شیاطین هم ایمان دارند و بخود می‌لرزند، اما ایمان صرف کافی نیست. به همین دلیل است که کلیسا به عبارت کلی جایگاه انواع پرندگان عجیب یا "...ملاذ هر روح خبیث..."می گردد.(مکاشفه ۲:۱۸).کلیسا بجای اینکه هر روزه بیشتر به مفهوم "اکلسیا Ecelesia" یعنی جماعت خوانده شده در یک بدن، نزدیک شود، دارد بیشتر و بیشتر به کنیسه شیطان مبدل می‌گردد. کلیسا واژه‌ای یونانی است به معنای جماعت خوانده شده و جدا شده از دنیا. کنیسه یعنی جایگاه گردهمایی گروهی از تمام طبقات اجتماعی، و این همان نهضت جهانی وحدت کلیساها است.

"نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد. بسا در آن روز مراخواهند گفت خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟ آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!"(متی ۷: ۲۱-۲۳).

آیات بالا بیان کننده حقیقتی تکان دهنده است. ما در کلیسا خیلی از مردم را داریم که گمان می‌کنند پیروان خداوند عیسی هستند و حتی برای لحظه‌ای اصطلاحات و واژگان مربوط به ایمان مسیحی از لبانشان دور نمی‌شود. به قول معروف می‌توانند کلمه "شبولیت" را درست تلفظ کنند. مدعی هستند که پنطیکاستی‌اند و هر آنچه انجام می‌دهند در نام عیسی است. با این حال چنان فریب خورده شیطان هستند که متوجه غیر واقعی بودن اعتراف ایمان خویش نیستند.

اینگونه افراد که در زمانه ما هزار برابر شده‌اند همگی دارای علائم و نشانه‌های ظاهری هستند. به زبانها تکلم می‌کنند و علی الظاهر حتی دست به معجزه نیز می‌زنند. به زبان عهد جدید سخن می‌گویند ولی خدا آنها را رد کرده است.

این تقلید شیطان است که کلام خدا آنرا "سر شرارت" می‌خواند. شیطان دست به جعل واقعیت می‌زند. استراتژی شیطان برای رسیدن به منظورش، انکار حقیقت نیست بلکه جعل و تقلید از آن است. این واقعیت ما را به این نتیجه گیری سوق می‌دهد که هر کس بر اساس دیده‌هایش قضاوت کند، فریب خواهد خورد. مذهبیون زیرک آموخته‌اند که چگونه از واقعیت تقلید کنند.

ما باید قادر به تشخیص واقعی از غیر واقعی باشیم. چرا که ناآگاهی بهانه‌ای است که خدا از ما نمی‌پذیرد؛ فریب خورده و فریب دهنده هر دو در ظلالت و گمراهی‌اند. "...هر گاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند"(متی۱۴:۱۵). کلام خدا بما فرمان می‌دهد که:"ای حبیبان، هر روح را قبول نکنید، بلکه روحها را بیازمائید که از خدا هستند یا نه..."(اول یوحنا۱:۴).

ولی چگونه می‌توان روحها را آزمود؟ ما به دنبال یافتن چه چیزی هستیم؟ در روحهای واقعی چه چیزهایی می‌توان یافت که در روحهای غیر واقعی یافت نمی‌شود؟ ما به دنبال حیات می‌گردیم. اصلاً منظور از وجود کلیسا چه در مفهوم محلی و چه جهانی آن، اینست که حیات را در دنیا جاری سازد. روح خدا "نهرهای آب زنده" خوانده شده و کلیسایی که این نهر در آن جاری است قطعاً باید زنده باشد. دلیل نهایی برای اثبات حقیقت که طبعاً حقیقی نیز هست، دلیلی عقلانی نیست؛ یعنی ما نمی‌توانیم با بحث و استدلال کسی را متقاعد کنیم که ایمان بیاورد، یا با بحث نمی‌توان حقیقت را ثابت کرد.

دلیل نهایی برای اثبات حقیقت، زنده بودن است، نه حیاتی که شی مورد بحث در وجود خود دارد، بلکه آن تأثیر حیاتی و حیات بخشی که در پیرامون خود بر جای می‌گذارد. کلیسای حقیقی با وجود خویش به دیگران حیات می‌بخشد. "روح است که زنده می‌کند..."(یوحنا۶۳:۶). زنده می‌کند یعنی از مرگ برمی‌خیزاند. این همان منظور حقیقی است که خدا می‌خواهد از طریق کلیسا بدان نایل شود.

از طرف دیگر همین حیات است که ملاک تمییز "راستی" از ناراستی است. وقتی چیز تقلبی و بدلی به تنهایی عمل می‌کند و هیچ تقابلی با چیز اصلی و حقیقی وجود ندارد، مشکل بتوان آنرا از اصل بازشناخت. دربرخورد شی واقعی و زنده با بدلی است که ماهیت مرده جنس جعلی رو می‌شود. وجه تمایز در این میان، زندگی و مرگ است.

"روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من بشما می‌گویم روح و حیات است"(یوحنا۶:۶۳). روحانیت ممیز همه چیز است و تاریخ این تمایز را بروشنی ثابت کرده. این دو واژه روح و حیات اولا بر ماهیت و دوماً بر تاثیر دلالت می‌کنند و شامل فعالیتهایی می‌گردند که ماهیتاً روحانی هستند و از لحاظ تأثیرگذاری زنده‌اند. اگر متنی را که آیه فوق در آن آمده بخوانید بخوبی می‌توانید به تأثیر کلمات پی‌ببرید در اینجا اولا میان مسیح و یهودیان طبق معمول شکافی مشاهده می‌شود؛ اما ثانیاً میان مسیح و گروهی از شاگردان که صرفاً هوادار وی بودند و زبانی به او ایمان داشتند شکافی می‌بینیم. "کسی نمی‌تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند..."(یوحنا۶:۴۴).

گروه کثیری از مردم بودند که خودشان را به عیسی منضم ساخته بودند، حال آنکه پدر آنها را از لحاظ روحانی جذب نکرده بود و جزو پیروان حقیقی عیسی نبودند و هیچ تغییر درونی در آنها حاصل نشده بود. وقتی عیسی شروع کرد به مطرح کردن مباحث عمیق روحانی، ایشان دریافتند که دیگر نمی‌توانند از وی پیروی کنند. چرا که از نظر درونی شاگرد عیسی نبودند. "در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته دیگر با او همراهی نکردند"(یوحنا ۶:۶۶). در وهله نخست شکاف میان روحانیت و مادی‌گرایی بود.

وقتی ما از مادی‌گرایی صحبت می‌کنیم معمولاً چیزی نکوهیده و ناپسند به ذهنمان خطور می‌کند، اما مادی گرایی بر نگرشی بیرونی دلالت می‌کند که فقط به چیزهای قابل رویت، قابل لمس و قابل ادراک با حواس مادی محدود می‌گردد. این همان تقابل میان "طبیعی" با "ماوراء طبیعی " یا روحانی و تعارض "دیدنی" با "نادیدنی " است. مادی گرایی اصطلاحی است که کاربرد وسیعی دارد.

در وهله بعد شکاف میان روحانیت و سنت گرایی بود. البته پرواضح است که سنت گرایی تنها جنبه دینی مادی‌گرایی است. این شکاف همچنین شکاف بین روحانیت و زندگی براساس بایدها و نبایدها و روشهای مذهبی نهادهای دینی بود. این شکاف همچنین بین روحانیت و عرفان‌گرایی رمزآلود نیز بود که این شکاف را اغلب اوقات بسختی می‌توان ردیابی کرد و باز شناخت.

مذهب عهد عتیق، مذهبی بود که تا حد زیادی با نمادها سروکار داشت و به سادگی قابلیت آنرا داشت که تبدیل به نوعی نمادگرایی و عرفان شود که بازشناسی آن از روحانیت کاری دشواری باشد.

عرفان و روحانیت دو چیز کاملاً متفاوت از یکدیگر می‌باشند و اصلا به دو قلمروی متفاوت تعلق دارند. عرفان به درون مسیحیت خزیده و جای روحانیت را گرفته درحالی که با آن از یک نسخ نیست.

و سرانجام اینکه میان روحانیت یعنی آنچه از روح است و نفسانیات یعنی هر آنچه که از نفس سرچشمه گرفته، فرق هست. دین بنی‌اسرائیل در عهد عتیق بکلی نفسانی بود. یعنی دینی بود که تنها برای انسان نفسانی و

مادی قابل درک و فهم بود. انسان نفسانی می‌توانست به احکام این دین عمل کند و آنرا رعایت نماید بدون آنکه از درون متحول شده باشد.

درنهضت پنطیکاستی جدید باز همین اشتباه گرفتن عرفان بجای روحانیت رامی‌بینیم و گاه موارد استفاده جسمانی از عطایا، تکلم به زبانها و دیگر عطایا به چشم می‌خورد. آنچه که از روح نشأت گرفته ذاتاً با جسم متفاوت است؛ چرا که به حیطه‌ای کاملا متفاوت تعلق دارد و تأثیری نیز که بر جای می‌گذارد کاملا متفاوت است. "روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست". جسد(زندگی مادی)در قلمرو امور روحانی جایی ندارد. تفاوت آندو کاملاً آشکار است.

آزمون راستی

حال آزمونی که هر پدیده مذهبی در پیش رو دارد اینست که تا چه حد می‌تواند مردان و زنان را روحانی کند؟ تمام چیزهایی که این یهودیان داشتند نتوانسته بود از آنها قومی روحانی و به معنای واقعی کلمه "ملتی زنده" بسازد.

خداوند عیسی در باب ششم انجیل یوحنا دقیقاً انگشت خود را بر همین نکته می‌گذارد و عملاً می‌گوید که بین همه این چیزها و روحانیت حقیقی شکاف بزرگی وجود دارد. شاید مذهب چیزی واقعی بنظر برسد چونکه دارد از هر آنچه درست و برحق است حرف می‌زند، اما آیا می‌تواند قلب را هم عوض کند؟

تنها یک چیز می‌تواند معیار شایسته برای سنجش هر چیز مذهبی باشد: اینکه تا چه حد می‌تواند از انسانها، مردان و زنانی روحانی بسازد این چالشی بسیار جدی است که کلیسای امروز در مقابل خود دارد، چرا که نیک می‌دانیم که کلیسا ممکن است میان کسانی که حقیقتاً روحانی هستند و آنانی که ادعای مسیحی بودن می‌کنند ولی روحانی نیستند، تقسیم شود. عیسی با صراحت کامل عنوان کرد که هر آنچه روحانی نیست و هر کس که در زمره مردان و زنان روحانی که با مسیح زیست می‌کنند، قرار ندارد، از راستی فاصله زیادی دارد.

عیسی مکرراً به این تمایز میان روحانی و غیر روحانی اشاره کرده. معروف‌ترین مورد آنرا می‌توان در باب ۴ یوحنایعنی گفتگوی عیسی با زن سامری اهل سوخار، یافت. در خلال گفتگو صحبت به جایی رسید که خیلی شخصی شد و زن خواست موضوع گفتگو را عوض کند. زن که احساس کرده بود عیسی مردی مذهبی است و می‌خواهد صحبت از دین و مذهب کند، بحث را به آنجا کشید."پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود. عیسی بدو گفت ای زن مرا تصدیق کن که

ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد... خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد"(یوحنا ۴: ۲۰-۲۴).

در واقع عیسی گفت که نه کوه جرزیم حقیقت (راستی) است و نه هیکل اورشلیم؛راستی تنها آن چیزی است که روحانی باشد و جوهر و ماهیت روحانی داشته باشد.

روحانیت یعنی دیدن

برای روحانی بودن نخست باید چشم داشت تا بتوان دید. "تا چشمان دل شما روشن گشته بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین"(افسسیان ۱۸:۱). نگاهی به متن زمینه آیاتی که آیه فوق را از آن نقل کردیم، بیندازید. "و گفتند: آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟" (یوحنا۶:۴۲). حتی ذره‌ای به فکر آنان خطور نمی‌کرد که خاستگاه، عیسی آسمان باشد. چرا که قادر نبودند ورای زمان و مکان را ببینند.

نخستین مشخصه روحانیت، دیدن است. این مطلب درباره کروبیان نشان داده شده که البته قبلاً پیرامون آنها صحبت کرده‌ایم. یکی از بارزترین ویژگیهای کروبیان چشمانشان بود که بوسیله آنها می‌توانستند همه چیز را ببینند که بینایی نشانه قوه هوش و ادراک است.

کار کروبیان چیست؟ قبل از هر چیز باید متذکر شد که آنها فرشته نیستند و با دیگر موجودات آسمانی فرق دارند. کلاً کروبیان با دیگر مخلوقات زمینی و آسمانی تفاوت دارند. کروبیان از نظر سمبلیک نماینده آگاهی و بصیرت الهی هستند. خوب می‌دانیم که در سرتاسر جهان مردم از نمادها بهره می‌گیرند و مسئله بهره‌گیری از نمادها و کلاً نمادگرایی رواج بسیاری دارد؛ خصوصاً در روزگار قدیم هر چیزی برای خود نمادی ویژه داشت که نماینده آن چیز حقیقی بود. خدا هم برای نمایاندن حقایق ظاهری و اصول روحانی خویش از نمادهای مشرق زمین استفاده کرد. و تنها کافی بود که شخص برای درک معنای حقایق مزبور آن نمادها را تفسیر کند.

وقتی روح‌القدس حقایق الهی را در قالب نمادها بیان می‌کند، این بدان معنی نیست که همه چیز به همین نمادها ختم می‌گردد بلکه باید در ورای نمادها بدنبال معانی گشت که تنها روح‌القدس می‌تواند آنها را تفسیر کند. بدون حضور روح‌القدس همیشه در هنگام تفسیر اینگونه حقایق، خطر در کمین مفسرانت و این خطر افتادن در دام عرفان و رازورزی است.

حقایق وقتی در قالب نمادها و نمونه‌ها بیان می‌شوند بسیار جذاب و مسحور کننده‌اند، اما مادامی که بوسیله روح‌القدی تفسیر نشوند از حالت ایده‌های انتزاعی بیرون نمی‌آیند و کاربرد عملی پیدا نمی‌کنند. وظیفه ما

اینست که تحت هدایت روح‌القدس حقایق عملی را از میان نمادها استخراج کنیم. ما هرگز نباید به کتاب مقدس نزدیک شویم مگر با این هدف که با کمک خدا به موضوعاتی عملی در آن دست بیابیم.

با انداختن نگاهی به اصول مربوط به کروبیان در کتاب حزقیال می‌توانیم این مسائل را بهتر بفهمیم. "و از میانش شبیه چهار حیوان پرید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. و هر یک از آنها چهار رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت. و پایهای آنها مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آنها چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می‌رفتند رو نمی‌تافتند بلکه هر یک به راه مستقیم می‌رفتند. و اما شباهت رویهای آنها این بود که آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند" (حزقیال ۵: ۱–۱۰).

پس دیدیم که کروبیان عمدتا چهار ویژگی نمادین دارند:نخست شیر است که نماد اقتدار و حاکمیت الهی و روحانی بر آفرینش است، دوم گاو که نشانه قدرت الهی و روحانی است؛ سوم انسان که نماد عقل و درایت الهی و روحانی است و چهارم هم عقاب که نماد فرمانروایی توأم با آزادی مطلق است. که هر چهار مورد برای حیات اموری ضروری هستند. کروبیان حیوان یا موجود زنده نامیده شده‌اند و دلیل زنده بودن آنها هم اینست که اصول در وجودشان جسم پوشیده است. حال اگر به سراغ کتاب اعمال برویم، تبیین عملی این اصول را خواهیم دید. پسر انسان بر تخت نشسته است و این اصول در کلیسا و از طریق کلیسا به موقع اجرا گذاشته شده است. این همان جوهره پیام ماست. پیام پنطیکاست پیامی زنده است که اعمال حاکمیت خدا از طریق کلیسا را نشان می‌دهد. پنطیکاست یعنی اینکه پسر خدا بوسیله روح‌القدس و از طریق کلیسا مکشوف شده است.

در کتاب اعمال اقتدار و حاکمیت آسمان یعنی شیر غران را می‌بینیم و همچنین قدرت و توان عظیم یعنی گاو را. چنان قدرتی که برای هیچ فکر زمینی قابل تصور نیست. ابزار اعمال این قدرت مردمان پا برهنه‌ای هستند که در این دنیا هیچ ندارند. نه تابع مقرراتی هستند و نه عنوان و وجهه و شهرتی برای خویش قایلند. با این وجود منشاء جریان چنان قدرتی هستند که هیچ کس و هیچ چیز را یارای ایستادن در مقابلش نیست. قوای شریر بر ضد آنها بپا می‌خیزد و حتی برای لحظاتی چنین بنظر می‌رسد که بر آنها برتری نیز می‌یابند؛ اما؛ی‌کک کتاب را تا به آخر باید خواند. در نهایت قدرت آسمان در وجود کسانی عمل می‌کند که در این دنیا هیچ هستند.

در کتاب اعمال، عقل و درایت آسمانی و روحانی به وضوح تصویر شده است. کسانی که در بالا از ایشان صحبت کردیم به چنان درجه‌ای از شناخت و ادراک رسیدند که فراتر از عقل زمینی بود. آنانی که دارای سواد

چندانی نبودند و در تفاسیر و برداشتهای خویش دچار اشتباهات می‌شدند درمقطعی که روح‌القدس نازل گشت دیدگاه و روان و تعقلشان متحول شد و فهم و ادراکی آسمانی دریافت نمودند.

مورد اخیر بیش از هر جای دیگر در کتاب اعمال بچشم می‌خورد. آزادی مطلق روح‌القدس چنان حرکتی ایجاد می‌کندکه دیگر هیچ مانع و مزاحمتی را برنمی‌تابد. گویی روح‌القدس در روزی که بر رسولان نازل شد بدانهاگفت: من از شما می‌خواهم که از سنتها و تفاسیر و طرق گذشته خویش بکلی آزاد شوید. من خواهان آزادی کامل هستم. اگر از خواسته من روی برتابید و مرا متابعت نکنید، از نزدتان خواهم رفت!

کتاب اعمال رسولان کتابی عملی است و هر آنچه که ما در وجود کروبیان بصورت نمادین دیدیم در این کتاب عملاً به اجرا گذاشته شده مشاهده می‌کنیم. ما حصل اجرای این اصول حیات است. وقتی نظام و اصول الهی اعمال گردد، حیات جاری می‌شود. این است پیام پنطیکاست.

به عقب برگردیم و نگاهی به کروبیان در باغ عدن بیندازیم. در اینجا کروبیان را در موقعیتی کاملاً متفاوت از آنچه که در عهد عتیق از آنها ارائه شده می‌بینیم. "پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند"(پیدایش ۲۴:۳). در اینجا جایگاه و وظیفه کروبیان چیست؟ به سه نکته زیر توجه کنید:

الف) آدم از باغ عدن به بیرون رانده شده.

ب) درخت حیات در درون باغ است.

پ) کروبیان میان آن دو حایل هستند.

حتماً به خاطر دارید که کروبیان نماینده آن کسانی هستند که ما شاید بتوانیم ناظران یا عاملان روحانی اجرای اراده خدا در امر خلقت بنامیم چرا که همیشه وجود آنها با خلقت همراه است و بیاد دارید که آنها مراقبند تا از ورود انسانهای گناهکار و سقوط کرده به جایگاه تصمیم گیری و فرمانروایی بر خلقت جلوگیری بعمل آورند. در اصل آدم برای فرمانروایی آفریده شد. خدا او را در باغ نهاد تا آفرینش را اداره کند ولی مرتکب گناه شد و از باغ اخراج گردید و کروبیان که تجسم اصول فرمانروایی الهی هستند مانع ورود مجدد وی گردیدند و بعنوان نمایندگان خدا در امر اداره آفرینش، جای وی را گرفتند.

چهار چیزی که از آنها نام بردیم، حقوق و مشخصات ویژه روح‌القدس خدا هستند که عبارتند از :۱) اقتدار و حاکمیت الهی. ۲) قوت و توان الهی و روحانی. ۳) شناخت عقل و ادراک روحانی. ۴) آزادی الهی و روحانی.

انسان نسبت به این حقوق روح‌القدس مرتکب گناه شده. او در اصل نسبت به روح‌القدس گناه کرده و همین اصول سد راه وی گردیده‌اند و به او می‌گویند:"تو دیگر در ملکوت جایی نداری؛ نه اقتدار داری و نه قدرت، نه

شناخت داری و نه آزادی. تو دیگر بیرون افکنده شده‌ای". خود قوانین ملکوت مانع از ورود بشر غیر روحانی به جایگاه اصلی‌اش می‌شود.

برای اثبات صدق این گفتار می‌توان آیات بسیاری از کلام خدا آورد. ما بعنوان کسانی که نسبت به کار خدا مسئول هستیم باید این قوانین را جدی بگیریم. اگر کلیسا این قوانین را جدی بگیرد تغییراتی بنیادین در آن بوجود خواهد آمد. تخطی از این قوانین موجب بروز فاجعه‌ای دهشتناک شده است. تنها مردان و زنان روحانی هستند که حق، اجازه، اقتدار یا علم یا آزادی دارند به امور مربوط به ملکوت نزدیک شوند.

تمام انجیل در همین خلاصه می‌شود که "شما باید از سر نو مولود شوید"، "آنچه از جسم مولود می‌شود جسم است" و و خارج از ملکوت خدا قرار دارد. کروبیان از آنجائیکه تجسم این قوانین هستند با تحکم بسیار می‌گویند "تمام کسانی که اصول الهی را نقص کرده‌اند رانده شده و بیگانه محسوب می‌شوند و نمی‌توانند حیات داشته باشند. شما همه در قلمرو مرگ بسر می‌برید و در شما حیات نیست".

از طرف دیگر کروبیان چنین اظهار می‌دارند که اگر می‌خواهیم وارد ملکوت خدا شویم که علامت مشخصه‌اش حیات ابدی است و می‌خواهیم جایگاهی را که خدا برای ما در نظر داشته مجدداً بدست آوریم باید تبدیل به مردان و زنان روحانی شویم. تنها انسان روحانی است که می‌تواند به جایگاه حاکمیتی که از جانب خدا برای این منظور در نظر گرفته شده باز گردد." او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی..."(مزمور ۶:۸). پس در اولین برخورد با کروبیان می‌بینیم که پیام آنها چنین است: "هر که روحانی نباشد از جایگاهی که دارد اخراج می‌گردد".

حالا به نقش کروبیان در خیمه اجتماع می‌پردازیم. "و دو کروبی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز. و یک کروبی در این سر و کروبی دیگر در آن سر بساز. کروبیان را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز. و کروبیان بالهای خود را بر زبر آن پهن کنند و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند و رویهای کروبیان به طرف تخت رحمت باشد" (خروج ۲۵: ۱۸-۲۰).

"و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود"(خروج ۳۱:۲۶).

در ارتباط با خیمه اجتماع و کروبیان در اینجا مطالب بسیاری می‌توان گفت.اما اولین چیزی که توجه ما را بخود جلب می‌کند وجود یک تغییر است. کروبیان دیگر بیرون نیستند بلکه در درون خیمه جای داده شده‌اند و بر تخت رحمت آرمیده‌اند. اما قابل توجه است که در عهد عتیق خیمه اجتماع مکانی بود که تنها کاهنان حق دخول بدان را داشتند. دو ویژگی عمده‌ای که وجودشان دیگر چیزها را در خیمه اجتماع تحت الشعاع حضور

خویش قرار می‌داد، یکی کاهن بود و دیگری مذبح و این بخوبی جایگاه کروبیان را توجیه می‌کند. چیزهایی که با این بخش در ارتباط زیادی قرار داشت، تعمق و تفکر، خون کفاره، آب تطهیر و روغن مسح بود که همه اینها با وجود کروبیان عجین و آمیخته بود.

موادی که تاروپود پرده یا حجاب خیمه اجتماع از آنها ساخته و پرداخته شده بود عبارت بودند از: ۱)کتان سفید که نشانه عدالت انسان است. ۲)ارغوان که نشانه مقام سلطنتی انسان است. ۳) قرمز که نشان دهنده رنج انسان است. اینها موادی بودند که کروبیان را بوسیله آنها بر روی پرده بافته بودند. آنها تخت رحمت را یعنی جایگاه خون کفاره و مکانی را که خدا سخن می‌گوید و به عبارتی جایگاه عهد و میثاق الهی را می‌پوشانیدند. این شامل همه آن چیزهایی می‌شود که "خلقت تازه در مسیح" معنی می‌دهد: کروبیان در خیمه اجتماع ندای رهایی سر می‌دهند که از جانب خدا مهیا شده و اعلان می‌کند که بواسطه این رهایی، انسان و خدا دوباره با هم به مصالحه می‌رسند. کروبیان حک شده بر پرده خیمه اعلان کننده رابطه روحانی میان انسان و خدا هستند؛ بدین معنا که دیگر یگانگی میان آن دو از نو احیا شده است.

اصولاً در ارتباط با همین یگانگی است که نقش خدمت کهانت روشن می‌شود؛ خدمت کهانت در واقع خدمت ایجاد مصالحه است. اولین جایی که کروبیان پا به عرصه می‌نهند نقش جدا کننده دارند ولی در دومین حضور نقش بهبود دهنده این گسستگی را به عهده می‌گیرند. آنچه که در باغ عدن از دست رفت در خروج از نو بدست آمد.

اگر خدا نظام و ترتیبی الهی و روحانی دارد پس بر مبنای آنچه که مسیح بواسطه صلیبش انجام داده چه اتفاقی خواهد افتاد؟ مردم نجات خواهند یافت و این امری بسیار عادی خواهد بود."خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود". اما باید کلیسا به معنای واقعی باشد تا خداوند بر آن بیفزاید.

سرانجام به نقش و حضور کروبیان در هیکل می‌رسیم. کروبیان را در مکانهای ذیل می‌توانیم بیابیم:

۱) در محراب (اول پادشاهان ۲۳:۶؛ دوم تواریخ ۱۰:۳)؛

۲) بر دیوارهای خانه (اول پادشاهان ۲۹:۶؛دوم تواریخ ۷:۳)

۳) بر درهای محراب(اول پادشاهان ۳۲:۶)؛

۴) بر دروازه‌های هیکل (اول پادشاهان ۳۵:۶)؛

۵) بر پرده (دوم تواریخ ۱۴:۳)؛

و ۶) بر دریاچه ریخته شده (اول پادشاهان ۷: ۲۹و۳۶).

دو تا از کروبیان را از طلا ساخته بودند . دو تای دیگر را از چوب زیتون که با طلا روکش شده بود. همیشه کروبیان را به تعداد جفت (دوتایی) می‌ساختند چرا که "دو" در کتاب مقدس نماد عهد کامل است. "هر گاه دو نفر از شما...متفق شوند"(متی ۱۹:۱۸). دو کروبی طلایی نشاندهنده ارزش والای آن چیزهایی است که کروبیان نماد آنها می‌باشند و دو کروبی از چوب زیتون که با طلا روکش شده‌اند نشانه بشری است که از روح‌القدس قوت گرفته است.

دو تا از کروبیان بر خون نظر می‌افکندند و دوتای دیگر بر سراسر محل خدمت نظارت داشتند. اما گذشته از جزئیات بیائید معانی این امور را جمع بندی کنیم.

نکته اول حیات روحانی و الهی است که در پرتو شناخت کامل از مسیح حاصل می‌گردد و مقصود حقیقی از پنطیکاست دریافت همین حیات است. خون گرانبهای مسیح پسر خدا بر دو کروبی که بر تابوت عهد قرار دارند و رویشان به سوی تخت رحمت است، پاشیده می‌شود. این دو در برابر این خون پر بها سر فرود می‌آورند و قدرشناسی کامل خود را نسبت به مسیح و کار عظیم او بر صلیب ابراز می‌دارند. نکته دوم، اصول الهی مربوط به "خدمت" است:

دو کروبی بعدی ایستاده‌اند نه نشسته. بالهایشان هم کاملاً کشیده است نه جمع شده؛ حتی در اینجا به پاهایشان هم اشاره شده. این تصویری است از آمادگی برای خدمت به خدا. نگاه و روی آنان به سوی محل خدمت است (دوم تواریخ ۱۳:۳). این تصویر، بیان کننده زندگی توأم با خدمت است و در ارتباط با مکان مقدس و قداست صلیب این تنها پاسخ به تقلید کاذبانه‌ای است که امروزه شایع شده.

هیکل سیمای عهد عتیقی از خانه خداست. پطرس می‌فرماید که ما "عمارت روحانی" هستیم. کلیسا عمارت روحانی یا خانه خداست. بنابراین باید همان اصولی که در وجود کروبیان متجسم شده بود در کلیسا وجود داشته باشد، کاملا آنرا بپوشاند و بر آن حاکم باشد.

خدمت در خانه خدا باید کاملاً روحانی باشد و توسط افراد روحانی انجام شود. خدمت باید در اقتدار و اختیاری که تنها از جانب مسیح داده شده انجام پذیرد. باید با قوتی که از او دریافت می‌شود خدمت کرد. خدمت باید به مدد عقل و ادراکی که روح‌القدس می‌بخشد انجام شود و باید تحت آزادی کامل روح‌القدس باشد.

تجربه کردن اصول در عمل

اگر شما می‌خواهید خادم راستین خدا باشید باید در زیر دست روح‌القدس این سه چیز را دریابید:

الف) قدرت باید از آن او باشد. هیچ قدرت انسانی در حیطه روحانی یارای ایستادگی در برابر او را ندارد و ما عملاً این را ثابت کرده‌ایم. نیاز به قدرت از نوع دیگری هست. وقتی عیسی گفت: "از جسد فایده‌ای نیست" منظورش این بود که با قدرت و نیروی عقلانی نمی‌توان هرگز کاری را به انجام رسانید. خواست ومیل واحساسات نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. تنها قدرت روح خداست که می‌تواند بر همه چیز فایق آید.

"لیکن چون روح‌القدس بر شما آید، قوت خواهید یافت..."(اعمال ۸:۱) این پیام پنطیکاست است. "...نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صبایوت این است..."(زکریا ۶:۴).

پ) خواهیم آموخت که هیچ نمی‌دانیم مگر آن که روح‌القدس بما بیاموزد."...امور خدا را هیچکس ندانسته است. جز روح خدا"(اول قرنتیان ۱۱:۲). فرد روحانی تحت کنترل کامل روح‌القدس قرار دارد. روح و حیات روحانیت و زنده بودن دو چیز است که از پیدایش تا مکاشفه بهم مرتبط و متصل بوده‌اند. وقتی ایندو احیا شوند، آنوقت پیام پنطیکاست احیا شده است.

فصل دوازدهم
حیات

یوحنا۴:۱، یوحنا۳:۳، رومیان۲:۸

"باید از سر نو مولود شوید..."

خدمت کلیسا، خدمت حیات است. فرقی نمی‌کند که چقدر پایبند به اصول تعلیمی درست باشیم، اگر خدمت حیات در کلیسا وجود نداشته باشد، وقت تلف می‌کنیم. نوع بشر در گناهان و خطایای خویش مرده است. در یک نفر یعنی آدم همه مرده‌اند.

خدا در قادش برنیع به موسی فرمود: از سر راه من کنار برو، می‌خواهم تمام این قوم را هلاک کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم‌تر از ایشان خواهم ساخت. موسی نزد خدا شفاعت کرد و خدا آنان را زنده باقی گذارد. ولی خدا بار دیگر اینکار را در جلجتا از سر گرفت. آنگاه که عیسی مرد، همه مردند؛ و اکنون در قیام او همه می‌توانند از مردگان قیام کنند.

خدمت کلیسا خدمت حیات است یعنی برخیزانیدن مردگان یوحنا۴:۱ را بخوانید: "در او حیات بود و حیات نور انسان بود". این همان انجیل است. پیام پنطیکاست اینست. این تصادفی نیست که اولین معجزه پس از واقعه پنطیکاست (تولد کلیسا) شفا دادن مرد لنگ نشسته بر دروازه هیکل (کلیسا) بود. در کلیسا لنگان بسیاری هستند که لازم است بر سر پاهایشان بایستند. ما باید خدمت حیات را در میانشان انجام دهیم. وقتی کلیسا در روح گام برمی‌دارد و هوای خدا را استنشاق می‌کند و می‌گذارد نهر از وجودش جاری شود، آنوقت شاهد تغییر خواهیم بود. بیرون از کلیسای عیسی مسیح هرگز بیداری وجود ندارد چون کلیسا تنها وسیله این بیداری است.

خدا در میان قوم خود زندگی می‌کند.

صحبت از تشکیلات مذهبی نیست، ما داریم درباره خانواده الهی که از کسانی که تولد تازه یافته‌اند تشکیل شده صحبت می‌کنیم یعنی کسانی که بواسطه قدرت عظیم خدا، موجوداتی روحانی شده‌اند. هر بیداری که در

طول تاریخ بوقوع پیوسته از طریق کلیسا بوده است. تمام حیات خدا که می‌تواند بر روی زمین عمل کند در دل ایماندار نهاده شده. خدا در ساختمان کلیسا یا سازمان و تشکیلاتی مشابه زندگی نمی‌کند؛ خدا در درون قوم خود زندگی می‌کند! و کار کلیسا (بدن پر از روح ایمانداران) اینست که به خدمت حیات بپردازد.

من با چشمان خود مرد لنگی را دیدم که جلوی در کلیسا گدایی می‌کرد. همینطور کلیسایی رادیده‌ام که برای آنکه به حیات خودش ادامه دهد مرتبا حراج خرت و پرت و شیرینی و مسابقه کانون شادی برگزار می‌کرد تا با توسل به اینها مردم را به کلیسا بکشاند. ما هیچ دینی به دنیا نداریم مگر بشارت انجیل و نباید برای بقای خود از آنها گدایی کنیم. "زمین و پری آن از آن خداوند است..."(مزمور ۱:۲۴). آنکه زمین را غصب کرده شریر است نه ما.او می‌خواهد بزور هر آنچه را که بدو تعلق ندارد از آن خویش کند و ما پیش روی خود شیطان و تمام نیروهای جهنم را داریم.

من مردی را بخاطر می‌آورم که با کاسه کوچکی در دست جلوی کلیسا نشسته بود. مدت چهل سال کار او این بود که جلوی کلیسا بنشیند و از افراد خواهش کند بگذارند آنجا بماند. او هیچوقت نتوانسته بود بر پای خود بایستد، اما دو مرد خدا از آنجا عبور کردند و خدمت حیات را در حق او بجا آوردند. او از جایش برخاسته فریاد زنان شروع به دویدن کرد و دیگر از هیچکس چیزی نمی‌خواست بلکه در عوض به دنیا اعلان می‌کرد که خدا او را از نو زنده کرده است.

در عهد عتیق کسی که از نظر جسمانی عیبی داشت نمی‌توانست وارد محدوده هیکل شود. اما وقتی حیات این مرد را لمس کرد به اولین جایی که قدم گذارد، هیکل خدا بود. خدا او را زنده کرده بود. این کاری است که کلیسای امروز باید انجام دهد. باید "نهرهای آب زنده" از بطن‌های کلیسا جاری شود. من خیلی سعی کرده‌ام که به آدمها شکل و فرم بدهم اما یاد گرفته‌ام که با آدم مرده هیچ کاری نمی‌شود کرد. مرده نمی‌تواند صدای شما را بشنود.

روزی داشتم در مراسم خاکسپاری مردی الکلی موعظه می‌کردم که خود را به ضرب گلوله‌ای از پا در آورده بود. در حال موعظه به جسد او که آرمیده بود نگاه می‌کردم؛ گویا او را یکی دو بار در کلیسا دیده بودم و تا حدی برایم آشنا بود. می‌خواستم سرش نعره بزنم که آیا نمی‌دانستی عاقبت الکل ترا خواهد کشت؟ اما چه فایده‌ای از نعره زدن بر سر یک مرده عاید می‌شود. اگر می‌توانستم زنده‌اش کنم و کنار تابوت بنشانمش آنوقت می‌توانستم آنچه می‌خواهم، به او بگویم. وقتی کسی را از مردگان برخیزانید آنوقت می‌توانید با او صحبت کنید.

در کتاب مقدس داستان نبی‌ای هست که خانواده‌ای در خانه خویش برای او اتاقی مخصوص تدارک دیده بودند تا هر وقت از آنجا عبور می‌کند در اتاق خود بیاساید. روزی نبی از زن خانه خواست که اگر آرزویی دارد

بگوید تا اگر درحد توانش بود برای وی انجام دهد "آیا با پادشاه یا سردار لشگر کاری داری؟" و زن گفت که نه او را با پادشاه و در خانه پادشاه کاری نیست و او ترجیح می‌دهد که در میان قوم خویش ساکن باشد. اما ناگاه خادم نبی یادش افتاد که بچه ندارد، از این رو پرسید:"یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است" نبی او را خواند و به او وعده تولد نوزادی را داد. زن در کمال ناباوری به نبی گفت "به کنیز خود دروغ مگو". چرا که برای این زن قابل تصور نبود که بزرگترین آرزوی قلبی‌اش جامه عمل بپوشد. در اسرائیل زنی که نازا بود مورد سرزنش قرار می‌گرفت. بهر حال نبی کلام ایمان بر زبان راند و سال بعد پسری برای زن متولد شد.

وقتی پسر هشت ساله شد روزی در اثر آفتاب زدگی بیمار شد و مرد. مادرش گریه کنان او را به اتاق نبی برد و بر بستر نبی خوابانید. آنوقت الاغی آراست و برای یافتن مرد خدا روانه شد. مرد خدا او را؛ؤکک از فاصله دور دید و به خادمش گفت که به استقبال زن برود و بپرسد آیا مشکلی پیش آمد کرده یا خیر. زن خادم را نادیده گرفت و مستقیماً به دیدار مرد خدا آمد و خویشتن را به پاهای او انداخت و گفت: "آیا پسری از آقایم درخواست نمودم؟"نبی دانست که پسر مرده است، به همین خاطر به خادمش فرمود که عصای وی را برداشته ببرد و بر جسد طفل بگذارد و خادم اطاعت کرد. اما زن دست از دامن نبی برنداشت"به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم..."(دوم پادشاهان ۴:۳۰). تو کسی هستی که نبوت کردی و به بدن من حیات جاری کردی و قادرم ساختی که بچه‌دار شوم. در راه بازگشت به خادم نبی برخوردند که داشت باز م ی‌گشت او گفت:"طفل بیدار نشد"(آیه ۳۱). وقتی نبی رسید بر طفل دراز کشید و گوشت پسر گرم شد(آیه ۳۴). نبی برخاسته در خانه یک مرتبه از این طرف به آن طرف خرامید و خدا را حمد گفت و آمده بر بدن پسر خم شد(آیه ۳۵). او سعی نکرد با پسر در مورد اینکه زیر آفتاب رفتن بدون کلاه کاری احمقانه است، صحبت کند. لزومی نداشت که با مرده حرفی بزند تا اینکه دوباره حیات به او بازگردانیده شد. بعد از اینکه برای مرتبه دوم نبی خدا بر پسر خم شد، پسر بچه عطسه کرده چشمانش را گشود(آیه ۳۵).

کلیسا اگر میخواهد ابزار رسانیدن حیات به دنیا باشد باید خود از مردگان قیام کند، والا چگونه می‌تواند چیزی بدهد که خود فاقد آن است. هیچکس نمی‌تواند جلوی فردی را که با خدا در هماهنگی کامل بسر می‌برد، بگیرد. تنها با کسانی می‌توان حرف زد که زنده‌اند و زنده کردن خدمت اصلی کلیساست. "دراو حیات بود و حیات نور انسان بود".

عمری نسبتاً طولانی از من گذشته است. من حدود ۲۷ سال در محیطی زندگی می‌کردم که محیطی نسبتاً مذهبی بود اما از نقطه‌نظر الهی شخصی مرده بیش نبودم. حتی نمی‌توانستم سخنان مردان خدا را بشنوم. باید پیش از آنکه بفهمم انسانی گمشده‌ام بوسیله روح‌القدس زنده می‌شدم. ممکن است کلیسا علائمی حیاتی از

خود نشان دهد ولی با این حال مرده باشد. شاید در وا داشتن مردم به اطاعت و انقیاد، خیلی هم موفق باشد ولی با وجود این از حیات تهی باشد. من کلیساهایی سراغ دارم که برای آنکه تمام جمعیت را در خود جای دهند هر یکشنبه چهار جلسه تشکیل می‌دهند، با این حال همه آنها مرده‌اند. شاگردان یحیی از عیسی پرسیدند:"آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟... عیسی در جواب ایشان گفت: بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر...می‌گردند"(لوقا۲۲–۷:۲۰). ا ینها علائم حیاتی است که باید کلیسا از خود به منصه ظهور برساند و حضور خود را بواسطه آنها اعلام کند. اگر ما این حیات را که از خدا نشأت می‌گیرد نداشته باشیم در برابر تاریکی خلع سلاح هستیم. حتی اگر حداقل آثار حیات وجود دارد، موظفیم که آنرا تشدید کنیم و افزایش دهیم.

کسانی هستند که می‌خواهند تعالیم خویش را به دیگران تفهیم یا به عبارت بهتر تحمیل کنند. من مرتباً از طرف اشخاصی که می‌کوشند مرا تعمید مجدد دهند نامه‌هایی دریافت می‌کنم. من افرادی را دیده‌ام که حس می‌کنند خدا آنان را فراخوانده تا دستی بر زلف آشفته الهیات بکشند و آنرا مرتب کنند. در حالیکه دنیا دارد بسمت جهنم و هلاکت پیش می‌رود این افراد بر سر اینکه انسان امروز از گناهانش پاک می‌گردد یا فردا، بحث می‌کنند. کلیسا باید از مردگان قیام کند.

زندگی با مسیح آغاز می‌شود

کتاب مقدس می‌فرماید:...ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم..."(اول تسالونیکیان۴:۱۵). اگر ما که زنده‌ایم و تا آمدن خداوند باقی هستیم به آسمان نزدیکتریم تا به زمین آیا به همین خاطر باید به خدمت حیات بپردازیم؟ بشر در خطایا و گناهان خویش مرده است و باید زنده شود. عیسی‌مسیح، خود حیات است، او نه نماد همگرایی و نقطه اشتراک میان افراد است و نه پدیده‌ای روانشناختی که موجب انگیزش انسانها شود، بلکه زندگی هر فرد تنها در گرو شناخت اوست.

از آنجائیکه من تولد تازه یافته‌ام، عیسی در من ساکن است؛ او در من زندگی می‌کند و می‌خرامد و خدمتی که من می‌توانم به مردم بکنم اینست که حیات او را به آنها برسانم. "کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد".

در انجیل یوحنا باب ۷ می‌بینیم که یهودیان برای برگزاری یکی از اعیاد خویش گرد هم جمع شده بودند. در طی این عید شمعدانی را بر پا می‌کردند که مظهر نور و آب بود که این دو خود مظهر حیات است. روز هشتم عید روزی بود که یادآور خشکی و بی‌آبی در دوران سرگردانی قوم در بیابان بود و زمانی که یهودیان دور هم

جمع شدند عیسی در مقابل مذبح برپاخاسته ندا کرد و گفت "من آن چیزی هستم که شمعدان شما مظهر آن است. من همان حیاتی هستم که آب مظهر آن است. من حیات و نور هستم. در من حیات است و حیات نور انسان است".

او به روی زمین آمد و آدمیان خدا را در او دیدند. یوحنا گفت:"دستهای ما او را لمس کرد". پیش از آن هیچکس نبود که بتواند خدا را ببیند و زنده بماند. عیسی منشوری بود که قدوسیت بی‌انتهای خدا را آشکار نمود تا انسان بتواند خدای قادر مطلق را دیده زنده بماند. "و از پری او جمیع ما بهره یافتیم"(یوحنا۱:۱۶). ما براستی می‌توانیم خدا را ببینیم. تا مردم نتوانند خدا را آنطور که واقعاً هست ببینند، بیداری اتفاق نخواهد افتاد و برای اینکه مردم او را ببینند کلیسا باید خود را همچون ظرفی در اختیار وی قرار دهد.

شریر نمی‌تواند کلیسا را هلاک کند

ایوب در روزگار خویش مردی کامل بود. او مرد خدا بود و خدا در او زندگی می‌کرد. او هر روز صبح قربانی به حضور خدا تقدیم می‌کرد. یکروز صبح از خواب برخاست و دید که شترانش رفته‌اند، روز بعد بزهایش به سرقت رفتند و روز دیگر فرزندانش مردند. ناگهان یکی از ثروتمندترین مردان مشرق زمین مبدل به مردی فقیر و ورشکسته شد. او همه چیز حتی سلامتی‌اش را از دست داده بود. کار به جایی کشید که در گوشه‌ای افتاد و با تکه‌ای سفال شکسته دملهایی را که از فرق سر تا نوک پایش بیرون زده بود می‌خراشید.

خدا اجازه داد تا این همه واقع شود. او به ابلیس گفت:"آیا در بنده من ایوب تفکر نمودی؟" ابلیس جواب داد:"تو گرد او به هر طرف حصار کشیده‌ای". خدا به شیطان گفت:"من این حصار را بر می‌دارم. اینک همه اموالش در دست توست، لیکن دستت را بر خود او دراز مکن". ابلیس تمام ثروت و دارایی ایوب را از وی گرفت ولی ایوب گفت:"خداوند داد وخداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد".

هیچ نیروی شیطانی قادر به هلاک کردن کلیسا نیست. تنها راه از دور خارج کردن کلیسا اینست که خود دست به خودکشی بزند. وقتی کلیسا خود را مشغول و درگیر کارهایی کند که مطابق اراده خدا و در نقشه او نیست، این کار برای کلیسا به منزله خودکشیست.

خدا در مورد ایوب به شیطان گفت:"اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن". شیطان از ایوبی که با بدن پر از دمل در گوشه خانه‌اش بی‌قرار افتاده بود به همان اندازه زمانی که وی فردی ثروتمند بود، هراس داشت. این پول شما نیست که مایه وحشت شریر می‌شود. همینطور بزرگی یا زیبایی کلیسایی که در اختیار شماست برای او ترس آور نیست. شریر فقط از حیات می‌ترسد. هر چیزی که صورتی از زندگی در خود داشته

باشد شیطان را می‌ترساند. ایوب زمانی که در گوشه حیاط خانه‌اش افتاده بود و با تکه سفالی بدن مبتلا به دملش را می‌خراشید بهمان اندازه حیات خداوند را در خود داشت که در دوران ثروت و دارایی‌اش.

تنها امید شریر این بود که ایوب را هلاک کند ولی خدا این اجازه را به او نداد، به همین دلیل بسراغ زن ایوب رفت و گفت "چرا از شوهرت نمی‌خواهی که دست به خود کشی بزند؟" پس زن نزد ایوب رفته و گفت: خدا را ترک کن (لعنت کن) و بمیر. ایوب او را بخاطر حماقتش نهیب داد. حیات خدا هنوز در ایوب بود به همین خاطر همچنان ابلیس با دردسر مواجه بود. مادامی که ما حیات خداوند را در خود حفظ کنیم، هیچ چیز برای کلیسای عیسی مسیح محال نیست.

آیات، عجایب، معجزات

در عهد جدید برای توصیف معجزاتی که بوسیله عیسی مسیح بوقوع پیوست از سه واژه آیات، عجایب و معجزات استفاده شده است. نخستین آیتی که عیسی بظهور رسانید تبدیل آب به شراب بود و شراب همیشه مظهر حیات بوده. دراین معجزه (آیت) عیسی برتری زندگی جدید در مسیح را بر زندگی کهنه دنیوی به ثبوت رسانید.

من ۲۷ سال برای شریر زندگی می‌کردم، و اکثر مواقع در "حضیض" بودم تا در "اوج". اما از زمانی که این شراب نو را یافتم، شروع به اوج گرفتن کردم. از تمام مشکلات زندگیم صعود کردم و آنها را پیروزمندانه پشت سر نهادم. مسیح درست پس از قیامش بود که در راه عموآس با دو تن از شاگردانش همراه شد. آندو با دلی افسرده و ناامید راه می‌پیمودند چرا که برایشان همه چیز به پایان رسیده بود. زندگی کهنه و فرسوده آنها در هم شکسته بود. اما به همان شاگردان در روز پنطیکاست نگاه کنید که چطور از شراب نو حیات ابدی خدا نوشیده بودند. دیگر نومیدی رخت بر بسته بود و شریر در زیر پاهایشان قرار داشت.

حیات جاودانی با بعد مسافت محدود نمی‌شود

آیتی که این حیات نوین به کلیسا می‌دهد هیچ بعد مسافتی نمی‌شناسد. ما می‌توانیم در چهار دیواری اتاقمان دعا کنیم و بر مردم تمام دنیا اثر بگذاریم. این حیات از دیوارها در می‌گذرد و به آسمان رفته پایین می‌آید. همین نشانه حیات است.

مردی از لوئیزیانا که در ۱۵۰ مایلی شهر من قرار دارد بمن تلفن کرد و در حالتی هیستریک فریاد زد "خواهش می‌کنم برای همسرم دعا کن. او دچار اختلال روانی شده و الان من او را در ملافه‌ای پیچیده‌ام و

منتظرم تا آمبولانس از راه برسد". من از همان پشت تلفن شیطان را نهیب دادم و شیطان بلافاصله زن را رها کرد. بعد مسافت نمی‌تواند ما را محدود کند.

تماس ما با تخت خدا دائماً برقرار است. در سرودی خوانده‌ام که چنین نوشته :"خداوندا! نمی‌خواهم مزاحمت شوم". چنین چیزی غیر ممکن است! ما به هیچ وجه مزاحم خدا نیستیم! برای همه ما خطوط تماس همزمان با خدا فراهم است و در این مورد هیچ محدودیتی وجود ندارد.

آنگاه عیسی آمد

در باب ۶ انجیل یوحنا می‌خوانیم که عیسی بعد از آنکه به جماعت مردم خوراک داد شاگردانش را سوار بر قایق کوچکی شبانه راهی آنطرف دریاچه کرد. آنان تمام شب پارو زدند ولی سر از هیچ جا در نیاوردند. کلیسایی که تمام هم و غم خود را صرف برگزاری مسابقات و بازیهای کانون شادی و حراج‌های کلیسایی می‌کند درست مانند همین قایق سرگردان در دریای توفانی است. اینچنین کلیسایی حتی ذره‌ای به آسمان نزدیک نمی‌شود.

شاگردان تمام شب را پارو زدند، به مذهب متوسل شدند، سعی کردند خودشان گلیمشان را از آب بیرون بکشند. اما سرانجام تسلیم شدند و پاروها را در قایق انداختند و منتظر شدند تا مرگ فرا برسد. در همین اثنا عیسی خرامان بر آب از راه رسید و در حالیکه بر آب راه می‌رفت به آنها گفت:فقط به بالا نگاه کنید و نترسید، ایمان داشته باشید و آنوقت هر آنچه که اکنون بالای سرتان قرار گرفته زیر پاهایتان قرار می‌گیرد.

حیات تابع قوانین طبیعی نیست

خدا برای اینکه شفا دهد لزوماً نه احتیاجی به تیغ جراحی دارد و نه قرص و دارو؛ برای درمان فرد الکلی نه نیازی به آسایشگاه مخصوص دارد و نه برای افراد دیوزده محتاج به ژاکت مهارکننده مخصوص بیماران روانی است. این حیات از قوانین طبیعی پیروی نمی‌کند بلکه از روی هر محدودیت و مانعی می‌پرد، قانون جاذبه را؛ک‌کک در هم می‌شکند و شخص را آزاد می‌سازد. حیاتی که من در موردش سخن می‌گویم اینگونه است. اینست خدمت کلیسا که حیات خداوند را به دنیای چشم انتظار برساند. عیسی فرمود:"از بطن‌های شما نهرهای آب زنده جاری خواهد شد". و هر آنچه که نهر لمس کند شفا خواهد یافت.

تجربه سالهای متمادی موعظه کردن بمن نشان داده که تمام تلاش ما برای اینست که زنده بمانیم. مدتی با هیجان زیاد دست به کار می‌شویم ولی بعد از آن به سطح زندگی روزمره عقب رانده می‌شویم. وضعیت ما

درست مشابه فردی است که بر تخت بیمارستان افتاده و سرم به دستهایش وصل است و با دستگاه تنفس مصنوعی، نفس می‌کشد. تنها کاری که این دستگاه می‌کند آنست که حداقل آثار حیاتی را در شخص نگه می‌دارد. جداً که این تصویری دردناک از کلیساست، کلیسایی که خدا انتظار داشت نهرهای آب زنده از بطن‌هایش جاری شود و بر کرانه‌های این نهر درختانی غرس شوند که هر ماه میوه‌ای تازه بدهند و نفس حیات بخش به هوای این دنیا بدهند. اما حال بجای آنکه کلیسا به دنیا نفس حیات بخش بدمد تنها قادر است واپسین نفس‌های خویش را نگهدارد تا خود نمیرد.

هر بار که روح‌القدس می‌جوشد و جاری می‌شود، بلافاصله ظرفهای نیمه خالی آنرا می‌بلعند و هرگز جایی برای دنیای مرده نمی‌گذارند تا از نهر روح نوشیده حیات یابد. سه واژه کلیدی انجیل یوحنا را حتماً بخاطر دارید؛حیات، نور، و محبت. انجیل یوحنا انجیل کلیساست چرا که حاوی همان لحنی است که در رسالات افسسیان و کولسیان بکار رفته، یوحنا با کلیسا به مشابه یک موجود زنده که نفس می‌کشد و به دنیای پیرامونش شادی و حیات می‌بخشد برخورد می‌کند.

حزقیال هم همین را دید. او کلیسا را در وجود نمونه عهد عتیقی‌اش یعنی هیکل دید و مشاهده کرد که نهری از میان آن جاری است. ابتدا عمق این نهر تا قوزک پا می‌رسید، بعد به زانو و عاقبت آنقدر عمیق شد که باید در آن شنا کرد و هر آنچه که نهر لمس می‌کرد شفا می‌یافت.

پس این خدمت کلیساست. عیسی در انجیل یوحنا باب ۷ ندا کرد و گفت: "کسی که بمن ایمان آورد چنانکه کتاب می‌گوید از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. این نهر در روز پنطیکاست جاری شد و وقتی بر آن ۱۲۰ نفر فرو ریخت در همان روز ۳۰۰۰ نفر دیگر را هم لمس کرد و زنده ساخت. جاری شدن نهر در بابهای اول و دوم اعمال سبب شد که مرد لنگ خرامان گردد و ۵۰۰۰ نفر دیگر که در گناهان خویش مرده بودند حیات بیابند.

تنها ملاک شناسایی کلیسا در طول قرون متمادی همین مطلب بوده است. کلیسایی که در خدمت حیات باشد، کلیسای خداست. اگر کوران بینا، کران شنوا، لنگان خرامان و مردگان (مردگان در خطایا و گناهان) زنده شوند، کلیسا، کلیسای خداست، چه کلیسای قرن اول باشد و چه کلیسای قرن بیستم. همواره و در هر زمینه، سرانجام پیروزی از آن حیات است.

"و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده گفت: ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابدالاباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من

است"(مکاشفه ۱۷: ۱–۱۸). "و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند".(مکاشفه ۴:۶).

کتاب مکاشفه که نقطه اوج کتاب مقدس را تشکیل می‌دهد، سراسر به پیروزی نهایی بره پرداخته است. با وجودیکه پیروزی بره همه جانبه است ولی فاتح این کتاب بطور خاص پیروزی خود را در قالب "من هستم...زنده" بیان می‌کند و چهار موجود زنده (حیوان) در چهار طرف تخت مؤید زنده بودن تمام آن چیزهایی هستند که مظهرشان می‌باشند. پیروزی، پیروزی حیات است.

لحن خداوند، حاکی از عظمت این پیروزی است."من هستم...زنده و مرده شدم و اینک تا ابدالاباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است". این یعنی پیروزی حیات. این مطلب در مورد چهار موجود زنده نیز صدق می‌کند. سرانجام ما به آسمان خواهیم رفت و بر تخت خواهیم نشست! این یک پیروزی عظیم است؛ این همان پیروزی‌ای است که بخاطرش مدتهای مدید درگیر کشمکش بوده‌ایم مناقشه‌ای که در باغ عدن شروع شد و در مکاشفه ختم می‌گردد.

باید توجه داشته باشیم که حیات اصلی‌ترین موضوع کتاب مقدس است. درست است که کتاب مقدس به بخشهای متعددی تقسیم بندی شده که هر کدام بر طبق توالی روحانی بدنبال هم آمده‌اند ولی از ابتدا تا انتهای آن یک موضوع حاکم است و آن موضوع حیات است که تمام چالشها و مسائل مطرح شده در کتاب مقدس حول و حوش آن دور می‌زند.

در ابتدای عهد عتیق قسمتی را مشاهده می‌کنیم که حکم مقدمه بر کل کتاب‌مقدس را دارد و سه باب اول سفر پیدایش را شامل می‌گردد این قسمت به معرفی کلی موضوع حیات و مناقشه بر سر آن می‌پردازد. آنچه که در باغ عدن اتفاق می‌افتد بر سرحیات –حیات جاودانی– است که در این اینجا بصورت نمادین درخت حیات نشان داده شده. بدین ترتیب تخاصم و مجادله آغاز می‌گردد و در طول تاریخ کتاب مقدس ادامه پیدا می‌کند تا جایی که ما به نقطه پایانی برسیم. ولی در پایان درخت حیات پیروز است!

اولین بخش اصلی عهد عتیق که از باب چهارم پیدایش تا آخر سفر تثنیه را در بر می‌گیرد، به شکلی جدید این موضوع را ارائه می‌کند. در ارتباط با حیات شاهد آزمونی هستیم که دیگر در سطح فردی اعمال نمی‌گردد بلکه ابتدا در سطح یک قبیله برگزیده و بعد در سطح یک ملت برگزیده انجام می‌شود. بخش اعظم این قسمت به ثبت وقایعی می‌گذرد که در خلال چهل سال سرگردانی در بیابان بر اسرائیل گذشت. آنچنانکه می‌دانیم، عدد چهل همیشه نشان دهنده دوره امتحان بوده و این بخش کشمکش یک قوم را بر سر مسئله حیات به ثبت

رسانیده است. در این بخش از کتاب مقدس حیات در ارتباط تنگاتنگی باکفاره قرار دارد، یعنی مضمون اصلی در این قسمت، کفاره است.

کاهن و مذبح نمادهای بارز این دوره‌اند. عید بزرگ، قربانی بزرگ، تخت رحمت و پاشیدن خون همه و همه نقش مرکزی دارند. تمام موضوع حیات بر کفاره متمرکز شده و قوم با این معیار آزموده می‌شوند. در پایان این بخش قوم را در حالتی می‌یابیم که مرده‌اند: همه قوم بجز دو نفر در بیابان هلاک می‌شوند.آنان در امتحان مردود می‌شوند و عمل کفاره‌ای بزرگ خدا شامل حالشان نمی‌گردد.

دومین بخش از یوشع تا استر را در بر می‌گیرد و در اینجا امتحان حیات در رابطه با چیز دیگری است. در حالیکه هنوز موضوعاتی نظیر کاهن، خون، مذبح و کفاره بر جای خود باقی است، بارزترین موضوع در این بخش اقتدار است. این موضوع درست از همان ابتدای کتاب یوشع آغاز می‌شود یوشع مردی را با شمشیر برهنه در دست می‌بیند که ایستاده و خود را سردار لشکر خداوند معرفی می‌کند و یوشع را امر می‌کند که از او اطاعت محض کند. در این مرحله بخصوص مسئله اقتدار در قالب نمادهایی چون تخت، پادشاه و رهبر قوم ابراز می‌گردد که رابطه‌ای تنگاتنگ با موضوع حیات دارد. اکنون حیات هر کس بسته به حضور اقتدار الهی خدا در میان قومش است، چرا که حاکمیت الهی بنابر ترتیبی مشخص و معین در میان این قوم بر قرار شده است.

همینطور که بخشهای مختلف کتاب مقدس را پشت سر می‌گذاریم به بخش ایوب تا غزل غزلهای سلیمان می‌رسیم و بعد از آن آخرین بخش از عهد عتیق یعنی اشعیا تا ملاکی را داریم که باز جنبه‌ای دیگر از همین موضوع را می‌بینم و این بار بصورت امتحان قوم در لبیک گویی به دعوت انبیاء. بگذارید کمی بیشتر این مورد اخیر را توضیح دهیم.قوم اسرائیل به خطا رفته‌اند و از خدا جدا شده‌اند، از این رو حیات روحانی‌شان رو به تحلیل و نقصان گذارده است. حال انبیاء قوم را دعوت به بازگشت می‌کنند و اسرائیل با آزمون دعوت انبیاء روبرو می‌شود.

در اینجا نماد اصلی نبی است یعنی یک انسان و باز موضوع امتحان مسئله مرگ و حیات قوم است چرا که قوم اسرائیل اصول حیات را زیر پا گذاشته و نقض کرده است. وقتی همه اینها را کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم که تعلیم عهد عتیق در مورد حیات چنین است: حیات در نهایت پری و کمال خود که از جانب خدا در انسان نهاده می‌شود، پدیده‌ای است که اساساً بر عمل صلیب مبتنی است.

هر قدر هم بر این نکته تأکید کنیم باز کم است که در طول تاریخ تنها یک موضوع بوده و هست که هم به خدا و هم به انسان مربوط می‌شود و آن موضوع، حیات جاودانی است. حیات با تمامی پریش نخست بر صلیب و مفهوم صلیب استوار است. من و شما تنها وقتی می‌توانیم این حیات را بشناسیم، آنرا از آن خود کنیم

و در این حیات رشد کنیم که صلیب را پایه و اولین واقعیت زندگیمان قرار دهیم. این مطلب باید در عمل جسم بپوشد نه اینکه صرفاً آموزه‌ای باشد که پذیرفته و بدان تن در داده‌ایم، بلکه چیزی که نیرویی عمل کننده در وجود ما بوجود بیاورد.

زیرا صلیب درست در نقطه مقابل آن رویدادی قرار دارد که در ابتدا اتفاق افتاد. طبیعت انسان در باغ عدن بالکل دستخوش تغییر شد؛ یعنی انسان مخلوقی شد متفاوت از آنچه که خدا از او انتظار داشت. به یکباره همه چیز خراب شد و دیگر نه علاجی برای وی باقی ماند و نه شفایی. حال اگر او می‌خواهد حیاتی را که از دست داده دوباره بدست آورد باید بمیرد و بگذارد انسان جدیدی که فکر خدا را دارد در او زنده شود. این همان پیام صلیب است؛ گناه انسان کفاره شده و بار گناه از دوش او کنار رفته و انسانی جدید از درون وی سر بر آورده است.

آنگونه که در کتاب حزقیال نبی دیدیم "نهر " از مذبح جاری می‌شود و اصولاً هرگز آنرا ترک نمی‌کند. به همان اندازه که از یک طرف قانون مرگ مسیح در ما کار می‌کند، از طرف دیگر به همان اندازه نیز قوت قیام او در وجود ما در کار است و ایندو با هم در تعادل همیشگی بسر می‌برند. هر چه مرگ عمیق‌تر باشد، حیات ژرف‌تر است.

اما مسئله حیات تا همین جا ختم نمی‌گردد. بلکه حیات همانطور که به مذبح که نشانه تسلیم کامل به خداوندی مسیح است، مربوط می‌شود در مقیاسی وسیع‌تر به اقتدار مطلق خداوند ربط پیدا می‌کند. در تمام طول دوره پادشاهی، تا جائیکه به مردم مربوط می‌شد، همه چیز حول محور سلطنت می‌گشت. آن هنگامی که پادشاه مطابق با میل و نظر خدا رفتار می‌کرد، تصور کنید که چه حیاتی جاری بود. به واپسین روزهای زندگی داود و چهل سال سلطنت سلیمان نگاه کنید! چه دوره سرشار از حیاتی!

وقتی تخت سلطنت دچار فساد گشت، همه چیز زیر و رو شد. امروز هم باز امتحان حیات در ارتباط با تخت سلطنت است. منظورم کاملاً روشن است. حیات بستگی تام و تمام به اطاعت کامل خانه خداوند از اقتدار وی دارد و این یک اصل واقعی است. لازم نیست، فوایدی را که در اثر اطاعت عملی از خداوند نصیب کلیسا می‌شود بزرگ‌نمایی کنیم که خود فی‌نفسه بزرگ هست.

وقتی پادشاهی وجود ندارد و هر کس هر چه در نظرش پسند می‌آید، انجام می‌دهد آنوقت دوره‌ای اسفناک است که در آن اثری از حیات نیست. حیات به مسئله اقتدار الهی که بوسیله خود خداوند برقرار شده پیوسته و وابسته است. اسرائیل هم این دوره اسفناک را تجربه کرد و دوره پادشاهی در تاریخ قوم اسرائیل به مرگ آنها

منتهی شد. حتی سلیمان به بیراهه کشیده شد و نیک می‌دانیم که چه حوادث غم انگیزی به دنبال آن روی داد و همه اینها به خاطر آن بود که تخت مورد تعدی و هتک حرمت قرار گرفت و اصل اقتدار زیر پا گذاشته شد.

از آن پس دوره انبیاء فرا می‌رسد. پیام این دوره چیست؟ در اینجا مردانی هستند که حامل پیغامی از طرف خدا هستند و می‌خواهند آنرا برای قوم خدا بازگو نمایند. این مطلب را با نگاهی به عهد جدید بهتر می‌توانیم مشاهده کنیم. در عهد جدید از انجیل متی گرفته تا رساله یهودا ما تمام این سه عنصر را با قرائن روحانیشان داریم و سپس در مکاشفه یوحنا همه آنها یکجا و بطور کامل جمع شده‌اند. اول از همه اناجیل هستند. موضوع اناجیل چیست؟ هر یک از اناجیل پیامی متفاوت از دیگری دارد و به جنبه‌ای خاص پرداخته است، ولی مضمون یا موضوع واحدی در همه آنها مشترک است و آن موضوع تقدیم بره کفاره کننده است. خدا مسیح را همچون قربانی برای گناهان و کسی که گناه را بر دوش خود حمل می‌کند و واسطه میان انسان با خداست (یعنی کاهن) تقدیم نمود. در اناجیل حیات را در ارتباط با کسی می‌بینیم که خودش را همچون قربانی، واسطه و رهاننده تقدیم کرده است. کل اناجیل در صلیب خلاصه می‌شود.

بعد از اناجیل نوبت کتاب اعمال است که در آن تخت معرفی می‌شود و پادشاهی که بر اریکه تکیه زده تمجید می‌گردد. او (پادشاه) بر دست راست حضرت اعلی در آسمانها نشسته است و بدلیل آنکه عیسی بر تخت نشسته ببینید که در کتاب اعمال چه حیاتی جاری است! پنطیکاست، نهرهای آب زنده از تخت جاری است.

از رومیان تا یهودا ما هر آن چیزی را که مایه بنای قوم خدا می‌شود، داریم. همه تعالیم، دستور العملها و مکاشفاتی که در این رسالات آمده‌اند جنبه بنا کننده دارند و به حیات مبتنی بر صلیب مربوط می‌شوند. حیاتی که به اقتدار و حاکمیت و ریاست کامل مسیح ربط پیدا می‌کند. سر بودن (ریاست) مسیح موضوع اصلی همه این رسالات است و موت و حیات چنانکه در رساله رومیان تصریح شده و مصداق آن در دیگر رسالات نیز آمده بسته به اتصال با سر یعنی مسیح عنوان گردیده است.

ولی مبادا فکر کنید که حیات بصورت صرفاً تصادفی افزایش می‌یابد؛ تنها وقتی حیات افزوده می‌شود که ما امور خداوند را فرا بگیریم و نسبت به نوری که خداوند می‌افکند واکنش نشان دهیم. هدف از فراگیری تعالیم اینست که نهایتاً به بهره‌ای بیشتر از حیات دست پیدا کنیم؛تعالیم ما باید تعالیم"زنده" باشد، این مطلب با بخش نبوتی عهد عتیق همخوانی دارد؛ انبیاء هم آمدند تا فکر خدا را بطور کامل برای مردم منکشف سازند و بدین وسیله بر حیات آنان بیفزایند.

بنابراین حیات مبتنی بر سه عامل است. نخست، حیات بر واقعیت فعال صلیب در تجربه ما مبتنی است. دوم حیات بر پایه حاکمیت مطلق و عملی مسیح بعنوان سر در زندگی ما قرار دارد. یعنی صرف اینکه عیسی را "خداوند" بخوانیم کافی نیست چرا که او خود فرمود: "چون است که مرا خداوندا خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم بعمل نمی‌آورید"(لوقا ۶:۴۶). اینکار ریاکاری محض است. خداوندی یعنی تابعیت و سرسپردگی کامل به او. سوم اینکه حیات بر مبنای این اصل بزرگ که:"هر آنچه خداوند می‌خواهد بدانیم، را فرا بگیریم و او این دانش را برای ما مهیا فرموده". استوار است.

بدین ترتیب حیات ما بسته به دانش و شناخت ما نیز هست و از این جهت است که ما این رسالات را در اختیار داریم. پولس رسول می‌گوید که مقصود خدا اینست که ما به معرفت کامل پسرش گرائیم. همین شناخت مقدماتی، خود حیات است."و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند"(یوحنا۱۷:۳). با وجودی که این شناخت تازه آغاز کار است ولی عامل اصلی حیات افزونتر می‌باشد.

در آخرین کتاب عهد جدید، مکاشفه، شاهد پیروزی حیات بر همه دشمنان هستیم. وقتی به سراغ کتاب مکاشفه می‌رویم، همه را؛کک در سرتاسر آن می‌بینیم. سفر پیدایش و دیگر کتب در آن گرد آمده‌اند و به همه آزمونها پاسخ داده شده است. شریر پاسخ خویش را دریافت کرده برای همیشه از حضور خدا رانده می‌شود، گناه توسط "بره ذبح شده" جواب داده می‌شود.(مکاشفه۵:۱۲). پاسخ هرج و مرج و عصیان نیز داده می‌شود. پادشاه بر تخت خود نشسته و نور کامل در پیشگاه تخت در حال درخشیدن است. هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته و در میان تخت و گرداگرد آن چهار حیوان(موجود زنده) که از پیش و پس به چشمان پر هستند و نماد بصیرت، معرفت و مکاشفه کامل هستند پیروزمندانه نشسته‌اند (مکاشفه ۴: ۵و۶). این پیروزی‌ای است که بواسطه صلیب نصیب پسر شده است و زمان خداوندی روح‌القدس یعنی روح حیات است.

کتاب مکاشفه چکیده و عصاره کل کتاب مقدس است در آن می‌توان حیات را بطور کامل و وافر دید، حیاتی که بر مرگ غلبه یافته است. واپسین تصویری که در آن به چشم می‌خورد اینگونه است: "نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود"(مکاشفه۲۲:۱).

تحلیل نهایی پیام پنطیکاست می‌گوید:"قوم خداوند باید مظهر قیامت از مردگان باشند. "اگر این پیام براستی صحت داشته باشد، پس ما با چالشی بزرگ رودرو هستیم. زیرا علت تمام تعارضات و کشمکش‌های این دنیا وجود همین حیات است، شریر اگر بتواند، دست به هر کاری می‌زند تا مگر انسان را از داشتن این حیات

محروم وآنها را از بدست آوردنش دلسرد و نااميد كند. هر چند در نهايت پيروزى از آن خداست ولى اكنون ما درگير نبردى جدى هستيم.

يكى از مسائلى كه كليسا خود را با آن روبرو مى‌بيند اينست كه بايد با قيام خود تجسم پيروزى كامل مسيح باشد. به عبارت ساده‌تر قيام عيسى مسيح نبايستى تنها جزيى از اعتقادنامه مسيحى بلكه بخشى از ماهيت وجودى فرد مسيحى باشد. به همين دليل بوده كه خداوند هيچگاه قومش را در مقابل دشمنيها و مخالفتها محافظت نكرده است. زيرا اين كليسا يعنى قوم خداست كه بايد مظهر قوت قيامت او باشد و با قيام خود قيامت مسيح را شهادت دهد.

از اين روست كه اگر ما افرادى روحانى باشيم از چنان تجربيات مهيبى عبور مى‌كنيم كه اصلاً اميد زنده بدر آمدن از آن تجربيات را فراموش مى‌نمائيم و گمان مى‌كنيم كه پايان كارمان فرا رسيده است. اگر در كتاب مقدس تنها يكنفر را بتوان يافت كه مصداق كامل اين جمله بالا باشد، بى‌شك آن شخص پولس رسول است. او پرى حيات را مى‌شناخت و همين حيات كينه و نفرت شيطان را برانگيخته بود، ولى قيامت مسيح در او عملاً متجلى بود و او را به پيش مى‌برد. اين مرد يعنى پولس مى‌توانست طورى از حيات حرف بزند كه هيچكس ديگر قادر به آن نبود. اگر مى‌خواهيد لب كلام پولس را نخست در مورد قيامت خداوند عيسى از مردگان و سپس درباره همين قيام بعنوان تجربه زنده ايمانداران در جملاتى خلاصه كنيد بهترين جا اين عبارات است:"...بدانيد كه اميد دعوت او چيست و كدام است دولت جلال ميراث او در مقدسين و چه مقدار است عظمت بى‌نهايت قوت او نسبت به ما مؤمنين بر حسب عمل توانايى قوت او كه مسيح را از مردگان برخيزانيد و به دست راست خود در جايهاى آسمانى نشانيد"(افسسيان ١٨: ١-٢٠).

عظمت بى‌نهايت قوت او در قيام دادن مسيح از مردگان، نسبت به مؤمنين؛ چه عبارت فوق‌العاده‌اى! كسى كه اين حرفها را مى‌زند لابد نبايد هرگزچيزى غير از اين را تجربه كرده باشد. حال آنكه همان مرد مى‌گويد:"ما از جان هم مأيوس شديم...و در خود فتواى موت داشتيم..." اما تجربه او فقط اين نيست. آنچه كه فتواى وى را كامل مى‌كرد اينست"... تا بر خود توكل نكنيم بلكه بر خدا كه مردگان را برمى‌خيزاند"(دوم قرنتيان٩:١). حالت پولس، حالت انتقال از يأس به تجربه قيام و از نقطه‌اى كه بنظر پايان خط است به نقطه پيروزى مى‌باشد.

اينها را كسى مى‌گويد (پولس) كه در سرتاسر عمرش با مرگ دست و پنجه نرم كرده و شرايط دشوار و دهشتناكى را پشت سر گذرانيده است. خلاصه تجربيات تلخ او را كه در رساله دومش به قرنتيان آمده بخوانيد"...در مرگها مكرر"، با وجود اين او مظهر پيروزى مطلق حيات بر موت است. "...زندگانى كه الحال در جسم مى‌كنم به ايمان بر پسر خدا مى‌كنم..."(غلاطيان٢:٢٠).

اینگونه باید شهادت داد و به همین دلیل است که خداوند اجازه می‌دهد قومش چنین تجربیاتی داشته باشند. او می‌گذارد کلیسا در وضعیتی گرفتار آید که بنظر برسد مشرف به موت است و همه چیز خبر از پیروزی شیطان بدهد، ولی در آن هنگامه کلیسا بپاخیزد و این بار قدرتمندتر از بار قبل به نبرد با شریر ادامه دهد. شهادت عهد عتیق در مورد قوم اسرائیل در مصر چنین است:"...چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند..."(خروج۱:۱۲). این اصل قیام است که نه تنها برخیزیم بلکه بیشتر از قبل متزاید شویم.

حیات موضوعی است که در رابطه با خدا دارای اولویت و اهمیت ویژه است. هر چیزی که با خدا عجین است منعکس کننده این حیات می‌باشد. ماهیت فناناپذیر این حیات باید در وجود ما نیز جسم بپوشد شهادت دادن صرفا به ارائه یکسری آموزه‌ها و تعالیم خلاصه نمی‌شود بلکه شهادت اینست:"عیسی از مردگان برخاسته است و وجود ما آنرا ثابت می‌کند".

مقابله با شریر بسیار خوب و پسندیده است ولی نباید فراموش کرد که تنها حربه نبرد با شیطان، رئیس موت، همانا حیات است. با کلمات صرف نمی‌توان به او حمله برد، پاسخ مرگ را باید با حیات داد. کتاب مکاشفه عاقبت کار را بدین گونه به تصویر می‌کشد که همه آنانی که بر ضد خداوند علم طغیان برداشته‌اند، تمام توان و قوه خویش را از دست می‌دهند و درهم شکسته و مقهور حیات می‌شوند حیاتی که بر مرگ غلبه یافته است. این کاری بس خطرناک است و مستلزم درگیریهای بسیار و سپری کردن اوقات تلخ و نومید کننده‌ایست. ولی تنها راه شهادت دادن در مورد حیات اینست. تا به نبرد علیه آنچه که با حیات در تعارض است برنخیزیم، هرگز نخواهیم توانست ماهیت حیات را بشناسیم.

فصل سیزدهم

مگر روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست؟

اشعیا ۵۸: ۶-۱۴

پیام پنطیکاست بر این نکته تأکید می‌کند که خدای پدر، خدای پسر را بواسطه خدای روح‌القدس و از طریق ابزاری انسانی بنام کلیسا نمایان می‌سازد.

ما پیش از این دیدیم که در موضوع هبوط (سقوط آدم) روح انسان چگونه لگدمال شد وتحت انقیاد کامل نفس وی درآمد و انسان بالکل مخلوقی متفاوت از آنچه در گذشته بود،گشت. خدا این مخلوق جدید را از حضور خویش راند و سپس کروبیان را با شمشیری آتشبار بر پا داشت تا دیگر نوع بشر را یارای بازگشت به حضور وی نباشد.

آنگاه خدا بواسطه زندگی، مرگ و قیام عیسی قومی جدید برای خویش آفرید و عیسی شد نخست زاده این قوم. بخاطر مرگ عیسی طریقی تازه و زنده برای آمدن به حضور خدا باز شد؛ حال انسان می‌توانست از نو متولد شود،"او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم". اینک انسان از طریق "تولد تازه" که محض اطاعت از مسیح میسر می‌شود، می‌تواند بار دیگر در مسیری قرار بگیرد که در نهایت به شباهت مسیح درآید.

این تغییر و تبدیل بوسیله جایگزین کردن زندگی تازه بجای زندگی کهنه امکان پذیر است که کتاب مقدس این تبدیل را تقدیس شدن می‌نامد. وقتی انسان تولد تازه می‌یابد، خلقتی تازه بوجود می‌آید، اما "انسانیت کهنه" هنوز پا بر جاست و اکنون در یک بدن دو طبیعت "انسانیت کهنه" و "انسانیت تازه"بسر می‌برند. به مجرد ورود "انسانیت تازه" به عرصه، نبرد آغاز می‌شود. "زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم، و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوریکه آنچه می‌خواهید نمی‌کنید"(غلاطیان ۵:۱۷).

این نبرد بسیار جدی است و هزینه آن خیلی سنگین. "...تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی"(رومیان۸:۱۳). پولس رسول که بهای گزاف پیروی از خواهش جسم را بخوبی می‌شناسد چنین

می‌گوید:"...انسانیت کهنه را...از خود بیرون کنید و به روح ذهن خود تازه شوید و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید"(افسسیان ۴: ۲۲-۲۴).

تبدیل شدن و بشکل مسیح در آمدن مستلزم آنست که انسانیت کهنه بمیرد و انسانیت تازه رشد و نمو کند. اگر قرار است مسیح در ما؛ٌکک افزوده شود، باید چیزهایی را قربانی کنیم و همچون قربانی سوختنی به او تقدیم نمائیم.

دستورالعملی که خدا بما داده تا طبق آن "طبیعت کهنه" را بکشیم، روزه است. "مگر روزه‌ای که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید و گره‌های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟"(اشعیا۵۸:۶).

بندهای شرارتی که باید گشوده شوند و گره‌های یوغی که باید باز گردند، همگی محدودیتهای خفقان آوری هستند که از جانب طبیعت جسمانی بر طبیعت روحانی تحمیل می‌شوند و عرصه را بر آن تنگ می‌کنند. همین مطلب در رومیان باب ۷ صراحتاً توضیح داده شده است. بعضی‌ها چنین تعلیم می‌دهند که وقتی پولس با این مشکلات و مصائب دست به گریبان بود هنوز به مسیح ایمان نیاورده بود؛ حال آنکه خود مصائب مذکور شاهدی بر این واقعیت است که او نجات یافته بوده. در غلاطیان ۱۷:۵ خیلی واضح و دقیق صحت این مدعا را می‌بینیم. "زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و ایندو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید".

به ندای پولس رسول گوش بسپارید:"که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم. پس هر گاه کاری را که نمی‌خواهم بجا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست. و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است. زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی. زیرا الان نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم"(رومیان ۷: ۱۵-۱۹).

هرگز شخصی که تولد تازه نیافته درگیر چنین جنگ و جدالی درونی نیست. جدال واقعی وقتی آغاز می‌شود که خلقتی تازه پا به عرصه وجود می‌گذارد. نمونه‌ای از این واقعیت را می‌توان در دو پسر ابراهیم مشاهده کرد.

"زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد. لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد بر حسب وعده. و این امور بطور مثال گفته شد، زیرا که این دو زن دو عهد می‌باشند. یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است... لیکن ما ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم بلکه چنانکه آنوقت آنکه بر حسب جسم تولد یافت، بر وی که بر حسب روح بود جفا می‌کرد، همچنین الان نیز

هست. لیکن کتاب چه می‌گوید؟ کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت. خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز (جسم) نیستیم، بلکه از زن آزادیم (روح)" (غلاطیان ۴: ۲۲-۲۴ و ۲۸-۳۱).

تا زمانیکه اسحاق هنوز متولد نشده بود، در خیمه ابراهیم اثری از جنگ و نبرد نبود. تا آن موقع که پسر روح پا به خیمه پدرش ابراهیم نگذاشته بود، اسماعیل یا فرزند جسم هیچ مشکلی بوجود نیاورد. محال است که جسم و روح با هم بتوانند در صلح و صفا در یک کالبد بسر برند. یکی از آن دو ناگزیر از رفتن است.

به همین ترتیب پولس رسول هم پیش از آنکه تولد تازه پیدا کند هیچ مشکلی با طبیعت جسمانی خویش نداشت. این جدال سخت میان دو طبیعت متضاد در یک بدن است که موجب می‌شود شخص فریادی دلخراش سر داده بگوید؛ "وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟"(رومیان ۲۴:۷).

در این آیه پولس ضمن اشاره به "جسم این موت" از یکی از روشهای اعدام توسط رومی‌ها استفاده می‌کند تا به "انسانیت کهنه" اشاره کند. رومیان در موارد خاصی برای کیفر جنایت، فرد جانی را با زنجیر به لاشه مرده انسانی دیگر به هم می‌بستند و مجرم مجبور بود در همان حالت به اعمال حیاتی خود نظیر خوردن و خوابیدن و غیره بپردازد تا اینکه در اثر تعفن و گندیدگی لاشه متصل به وی از پا در آید. پولس می‌گوید نسبت طبیعت مادی به طبیعت روحانی برابر است با نسبت جسد مرده نسبت به بدن زنده.

بر طبق اشعیا۷-۵۸:۶ خدا روزه گرفتن را بعنوان تنها راه رها شدن انسان از گره‌های دست و پا گیر این طبیعت سهمناک برگزیده است. خدا عملاً در این آیات می‌گوید: "اگر بخواهید می‌توانید از طریق روزه گرفتن اعمال جسم را بکشید و زیست نمائید. خدا به عبارت ساده‌تر می‌فرماید، اگر ما سهم خود را نسبت به عهد خدا انجام دهیم و"انسانیت کهنه" را مصلوب سازیم و بدین ترتیب به "انسانیت تازه" یعنی مخلوق روح اجازه دهیم در ما ساکن شده زیست نماید، آنوقت دیگر ما نیستیم که زندگی می‌کنیم بلکه مسیح در ما خواهد زیست. اینست پیام پنطیکاست. وقتی به روح‌القدس اجازه داده می‌شود که یوغ جسم را در هم بشکند و پسر خدا را بوسیله بدن مسیح یعنی کلیسا مکشوف سازد، آنوقت کشمکش پایان می‌پذیرد و انجیل شروع به عمل می‌کند. وقتی "انسانیت تازه"از قید جسم آزاد شود، آنوقت خدا "مرد موافق دل خویش" را یافته است و ب واسطه او هر آنچه که انتظار انجامش را داریم بطور خودکار تحقق خواهد یافت.

وقتی در خانه همه چیز بطور مرتب سر جای خود قرار داشته باشد، "نهر" جاری خواهد شد. "کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد"(اما این را گفت درباره روح).

برای اینکه نهر (روح) شفا بدهد لازم نیست از او التماس و تمنا نمائید. هر آنچه را که نهر لمس کند شفا خواهد یافت. "و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خزنده‌ای در هر جایی که آن نهر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد شد، زیرا چون این آبها به آنجا می‌رسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نهر جاری می‌شود، همه چیز زنده می‌گردد"(حزقیال ۹:۴۷).

هر چه ما بیشتر به "شباهت مسیح متشکل شویم" و تمامی موانع "جسم" از سر راه نهر برداشته شود و نهر با آزادی کامل جاری شود، حضور و قدرت خدا با قوت بیشتری بروز می‌کند. مسیح فرموده تمامی قدرت در آسمان و زمین به من داده شده است" و هر که به شباهت مسیح در آمده باشد همین تجربه مسیحی را در خود دارد و بواسطه طبیعت تازه قدرت خدا در وجود او جمع می‌شود. "لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است"(دوم قرنتیان۳:۱۸).

اگر ما با زبون ساختن جسم از طریق روزه و بلند کردن روح از طریق دعا بر سر عهد خویش با خدا بایستیم، نهر روح‌القدس جاری می‌شود و قدرت و حضور خدا را به همراه می‌آورد. به آیه ۸ باب ۵۸ اشعیا توجه کنید. این آیه با کلمه "آنگاه" شروع می‌شود، یعنی بعد از آن. ولی بعد از چه؟ بعد از آیات ۶و۷، بعد از آنکه یوغ جسم شکسته شد. دقت کنید چه روی خواهد داد."آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد...(اشعیا۵۸:۸).

یوحنا۱:۴ را بخوانید:"در او (عیسی) حیات بود و حیات نور انسان بود". زمانیکه عیسی روی زمین بود فرمود: "من نور جهان هستم". و پیش از آنکه شاگردانش را ترک گوید گفت: "شما نور عالمید". وقتی ما روح‌القدس را می‌یابیم،"روح حیات" را مطابق رومیان ۲:۸ دریافت می‌کنیم. وجود این حیات در ماست که کلیسا را نور جهان می‌سازد. ولی یک واقعیت هم هست و آن اینکه ممکن است در ما حیات باشد ولی این حیات دیده نشود. عیسی چنین حکم فرمود:"بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند"(متی ۵:۱۶). در اینجا تأکید بر کلمه "بگذارید" است، "بگذارید نور شما... بتابد".

"خدا نور است..." و تنها منبع نور در ما حیات خدا در وجود ماست. ولی در بدن جسمانی ما حیاتی دیگر نیز وجود دارد، "حیات جسم". اگر می‌خواهیم نور ما بتابد، باید جسم را بکشیم. اگر می‌خواهیم عیسی در ما دیده شود، باید جسم را مصلوب کنیم. "می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم" وقتی "انسانیت کهنه" از طریق روزه‌ای که مورد پسند خداست در هم شکسته می‌شود و "انسانیت روحانی" جای او را می‌گیرد، آنوقت

چیزهای عجیب اتفاق می‌افتد. لازم نیست از نهر خواهش کنید تا جاری شود، فقط کافیست که موانع را از سر راهش بردارید. هر چه را که نهر لمس کند، شفا می‌یابد. "...و صحت تو بزودی خواهد رویید..."(اشعیا۵۸:۸). "اگر همان روحی که مسیح را از مردگان برخیزانید در شما ساکن است، پس همو بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد گردانید".

اکثر بیماریها نتیجه تنش و افسردگی است و قسمت اعظم تنشها ما حصل خودخواهی بشر است. در مورد فرد ایماندار ریشه بیشتر افسردگیها نااطاعتی و عصیان است و ایندو خود محصول خود سری هستند. در جایی خوانده‌ام که وقتی پرتوی از لیزر با جسمی برخورد کند اگر با هیچ مقاومتی روبرو نشود، آن جسم را با سرعت نور به جلو پرتاب می‌کند ولی اگر مقاومتی در میان باشد، لیزر آن شی را متلاشی خواهد ساخت.

بدین ترتیب، خدا هم وقتی زندگی ما را لمس می‌کند، ما را بسمت جهان نورانی‌اش می‌راند. او بما فرمان می‌دهد که: "هر بار گران و گناهی که ما را سخت می‌پیچد، را دور بکنیم..." (عبرانیان ۱:۱۲). حال اگر ما اطاعت کنیم و انسانیت کهنه را زیر پا بگذاریم، خدا ما را بسوی نقشه زمانبندی شده خویش می‌راند. ولی اگر نااطاعتی یا مقاومت نمائیم، ما را خواهد شکست و آنوقت است که افسرده، سرخورده و بیمار می‌شویم.

وقتی در روح سلوک کنید و هر بار گران را از خود دور کنید آنوقت:"...صحت تو بزودی خواهد رویید و عدالت تو (که همان عیسی است) پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود"(اشعیا۵۸:۸).

خدا فقط با کسانی کار دارد که از روح مولود شده باشند. هر چه بیشتر به مصلوب کردن انسانیت کهنه و پوشیدن انسانیت تازه ادامه دهیم، بیشتر و بیشتر به امیال خویش واقف خواهیم شد. بشنوید آنچه روح می‌گوید: "آنگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی"(اشعیا۵۸:۹).

کسی نمی‌تواند دولتمندتر از این باشد که این آیه در موردش مصداق پیدا کند. خدا دارد می‌گوید، جایی هست که در آنجا هر استغاثه‌ای شنیده و هر دعایی اجابت کرده می‌شود. یک چنین عالمی که در آن هر دعایی جواب دارد تنها برای کسانی در نظر گرفته شده که از قسمت آخر آیه ۹ تبعیت می‌کنند و یوغ و ناحق گویی را از خویش دور می‌سازند.

یوحنای رسول در پی همین وعده گام برمی‌داشت. "و هر چه سؤال کنیم،از او می‌یابیم، از آن جهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست ، عمل می‌نماییم و این است حکم او که به اسم پدر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما؛۰کک امر فرمود"(اول یوحنا۳:۲۲).

خلاصه کلام اینکه خدا را با "انسان کهنه" کاری نیست ولی او هر استغاثه "انسان تازه" را می‌شنود. منظور داود هم از سرائیدن این آیه ۷ مزمور ۴۲ همین بود. "لجه به لجه ندا می‌دهد..." این طبیعت خداست که از درون مخلوق جدید بسوی او ندا در می‌دهد. خدا همواره نسبت به طبیعت خویش واکنش نشان می‌دهد. نمونه زیبای این واقعیت را می‌توان در رابطه مادر با کودک نوزادش مشاهده کرد. وقتی نوزادی تازه پا به دنیا می‌گذارد، مادرش را می‌شناسد و این خیلی زیباست. من وقتی اولین فرزندمان متولد شد این مطلب را دریافتم. آن اوایل اصلا مرا نمی‌شناخت و چند هفته نخست تولدش وقتی او را در آغوش می‌گرفتم، گریه می‌کرد و هر کاری می‌کردم آرام نمی‌شد. سرانجام او را به مادرش می‌دادم و بلافاصله ساکت و آرام می‌شد. چرا که در آغوش کسی بود که بخوبی وی را می‌شناخت و لذا احساس امنیت می‌کرد.

من در رابطه میان همسرم و پسر کوچکمان متوجه موضوعی دیگر نیز شدم. همسرم در خواب خوش فرو رفته بود ولی بمحض اینکه تنفس کودکمان تغییر می‌کرد یا کوچکترین تکانی می‌خورد، بلافاصله از خواب می‌پرید و خود را به گهواره او می‌رساند. حتی خفیف‌ترین ناله بچه باعث می‌شد که همسرم برخاسته به او سرکشی کند.چرا؟ چون مادر و کودک از نه ماه پیش از آنکه عملاً پا به دنیا بگذارد، با هم بوده‌اند، نوزاد از وجود او بیرون آمده یعنی به تعبیری هر دو آنها یکی بوده‌اند. از این روست که اگر بچه کوچکترین ناله‌ای کند، مادر بلافاصله نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد.

رابطه حاکم میان مادر و طفل نوزادش، در مورد رابطه پدر آسمانی و فرد تولد تازه یافته در مسیح نیز صادق است. این مخلوق تازه هم از وجود خدا بیرون آمده. او از ازل با خدا بوده و خیلی پیش از آنکه وی پا به عرصه حیات دنیوی بگذارد، خدا و این فرزند روحانی جدید یکی بوده‌اند، به همین خاطر است که پدر به کوچکترین ناله و استغاثه فرزندش مثل یک مادر، بی‌درنگ پاسخ می‌دهد."دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود..."خدا همیشه صدای انسان روحانی را می‌شنود.

"و آرزوی جان خود را به گرسنگان ببخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود" (اشعیا۵۸:۱۰). قسمت اول آیه نشان می‌دهد که ما هنوز مشمول عواقب "آنگاه" آیه ۸ هستیم. سهم انسانی ما در انجام مفاد عهد الهی آنست که از طریق روزه، جسم را زبون نگه داریم، آنگاه خدا به صدای "خلقت تازه" خویش گوش فرا می‌دهد. هنگامی که انسان سقوط کرد، خدا او را از حضور خویش راند. سپس شمشیر آتشبار در دروازه باغ قرار داد و عملا با این کار گفت:"نوع بشر حق ورود به حضور مرا ندارد". از دیدگاه او جسم لایق جلال نیست. گوشهای خدا بروی امور مادی و دنیوی بسته است.

خدا روزه را بعنوان وسیله‌ای برای از بین بردن تسلط انسانیت مادی بر انسانیت روحانی انتخاب کرده. وقتی از وی اطاعت کنیم و جسم را در هم بشکنیم، آنگاه نهر حیات از درون ما شروع به جاری شدن می‌کند. لازم نیست با خواهش و تمنا از نهر بخواهیم که جاری شود. موانع را بردارید، سدها را بشکنید، نهر خود به خود جاری خواهد شد و هر چه را لمس کند، شفا خواهد یافت. وقتی نهر جاری شود، دیگر منازعه و درگیری خاتمه خواهد یافت و آنچه که برای وقوعش دست و پا می‌زنیم، به وقوع خواهد پیوست. مشکل اصلی طبیعت کهنه آدم یعنی "جسم"است.

"زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم. و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند، بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید"(غلاطیان۵:۱۷). "کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد".(یوحنا۷:۳۸). پاسخ هر چیزی در جریان نهر حیات نهفته است. اما برای اینکه نهر جاری شود، باید اول "جسم"را مصلوب نمود و اینکار تنها بوسیله روزه میسر است. روزه موانع جاری شدن نهر را برمی‌دارد. "...آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود"(اشعیا۵۸:۱۰).

اگر مفاد عهد را که به ما مربوط است رعایت کنیم و چنانکه پولس موعظه نمود، هر روزه بمیریم، آنوقت می‌توانیم اعمال جسم را از طریق انضباط روزه بکشیم و اگر در عین حال بوسیله دعا "انسانیت تازه" خویش را تعالی بخشیم، حیات ما که در حقیقت حیات خدا در ماست سر از تیرگی برآورده خواهد درخشید و مسیح عیسی در ما دیده خواهد شد. "و خداوند تو را همیشه هدایت نموده..."(اشعیا۵۸:۱۱).

زیستن در اراده خدا بالاترین شکل از وجود است. متعالی‌ترین سطح از روحانیت آنست که شخص آنجایی زندگی کند که خدا به او می‌گوید. "زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند"(رومیان۸:۱۴).

کلمه پسر در این عبارت، از بلوغ روحانی صحبت می‌کند. خدا فرد روحانی بالغ را پیوسته هدایت می‌کند و به‌هیچ‌وجه قدمهای انسان مادی یا دنیوی را استوار نمی‌سازد. "خداوند قدمهای انسان نیکو را مستحکم می‌سازد..."(مزمور۳۷:۲۳). عیسی فرمود:"...هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد"(لوقا۱۸:۱۹). این آیات بما می‌گویند که خدا تنها قدمهای کسی را مستحکم می‌سازد که از طبیعت خودش سرشته شده است.

"پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است..."(دوم قرنتیان۵:۱۷). خلقت تازه شریک طبیعت الهی خدا شده است. "...تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید...(دوم پطرس۱:۴).

این هدایت الهی مشمول فرایندی است. از طرفی باید طبیعت کهنه مصلوب شود. مادامی که به نبرد و منازعه میان جسم و روح پایان ندادهایم(غلاطیان۵:۱۷)، هرگز نمی‌توانیم تحت هدایت راستین روح‌القدس قرار بگیریم . برای این منظور خدا "روزه" را بما داده است. ولی چگونه روزه می‌تواند جسم را مصلوب سازد؟ خیلی ساده. هر موجود زنده‌ای نیاز به خوراک دارد. کافی است که خوراک را از موجود زنده اعم از گیاه، حیوان، انسان یا موجودات روحانی باز دارید تا بمیرند. وقتی به "انسانیت کهنه" روزه می‌دهید، در واقع آنرإ؛کک ضعیف می‌کنید و اگر همزمان با اینکار وقت زیادی را صرف دعا کردن بنمایید "انسانیت تازه" در شما تقویت خواهد گردید. وقتی انسانیت نو بر کهنه تفوق پیدا کند و حرف اول را بزند، آنوقت خدا می‌تواند (انسانیت نو) را مطابق اراده و مقصود خویش هدایت کند.

نه تنها "انسانیت کهنه" باید مصلوب شود بلکه "انسانیت تازه" باید حساسیت نسبت به روح‌القدس را یاد بگیرد و این حساسیت از طریق انضباط اطاعت حاصل می‌گردد. کتاب‌مقدس یعنی کلام خدا دستورالعملی است برای زندگی مخلوق تازه. لازم نیست که به انسان نیکو بگویید که نیکویی کند؛ او ذاتاً نیکوست. تنها کافیست به او یاد بدهید که نیکو چه چیزی است؛ به همین خاطر است که خدا کلامش را بما بخشیده است. پس کلام مکتوب خدا سرآغاز اطاعت و هدایت است. وقتی کلام را می‌خوانیم و آنچه خوانده‌ایم را بکار می‌بندیم، در واقع یاد می‌گیریم که تحت رهبری روح‌القدس زندگی کنیم.

وقتی خداوند می‌گوید:"...می‌باید همیشه دعا کرد..."(لوقا۱۸:۱) می‌خواهد بگوید که هر وقت که دعا می‌کنیم، در حقیقت بوسیله روح‌القدس هدایت می‌شویم. "از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم..."(عبرانیان۱۰:۲۵). این آیه به ما می‌گوید که همه کسانی که از روح هدایت می‌شوند به کلیسا می‌روند. "تمامی عشرها را به مخزنهای من بیاورید..."(ملاکی۳:۱۰). و این آیه دیدگاه خدا را در زمینه مسائل مالی روشن می‌سازد. هر بار که من ده یک درآمدم را به خانه خدا می‌آورم، در واقع از روح‌القدس هدایت می‌شوم.

وقتی آگاهانه می‌کوشیم تا از کلام مکتوب خدا اطاعت کنیم، نتیجه این می‌شود که نسبت به صدای او حساس می‌شویم و آنوقت او می‌تواند در مورد مسائلی که در کلام خدا نیامده ما را هدایت کند."خداوند تو را همیشه هدایت خواهد نمود".

در سال ۱۹۵۴ هنگامی که داشتم دعا می‌کردم خدا کلمه "سایگون" را در دلم نهاد. فهمیدم که او مرا برای ویتنام خوانده است. چهارده سال گذشت تا من توانستم به این کشوری که در اثر جنگ از هم پاشیده بود بروم، یعنی زمان و تقدیری که خدا برای من در نظر گرفته بود بعد از سپری شدن این مدت عملی گشت. در حالیکه داشتم در لابی هتل محل اقامتم قدم می‌زدم ناگاه به یکی از سرهنگان ارتش ویتنام جنوبی برخوردم. بعدها

فهمیدم که اسم او "دوان وان تی Doan van tey" و سرپرست کالج نظامی ویتنام جنوبی است به محض اینکه به من رسید دستم را محکم در دست گرفت و گفت: هفت سال است که چشم انتظار تو بوده‌ام. من گفتم، ببخشید متوجه نمی‌شوم، من هرگز شما را ندیده‌ام. آنوقت او برایم تعریف کرد که در هنگام آغاز جنگ ویتنام، دولت ویتنام جنوبی او را برای فرا گیری تاکتیک‌ها و فنون نظامی راهی ایالات متحده امریکا کرد، در طی اقامت وی در ایالت فلوریدا، این شانس نصیبش شده بود که در جلسات بیداری که بر پا شده بود شرکت کند و تولد تازه بیابد. بعد از ایمان آوردنش یکباره دریافته بود که مردم کشورش ملتی بسیار مذهبی هستند ولی متاسفانه گمراه می‌باشند. به همین خاطر بمجرد بازگشت به وطن تصمیم می‌گیرد از ارتش جدا شده به موعظه انجیل در میان ملتش بپردازد. اما مقامات مسئول از پذیرفتن استعفای او سرباز می‌زنند چرا؛کک که اوضاع جنگ بحرانی و به وجود و تخصص او نیاز حیاتی بود. همه این وقایع در سال ۱۹۶۱ اتفاق افتاده بود. سرهنگ وان تی سپس بمن گفت که از آن زمان شروع کرده بود به دعا و روزه که خدا بیداری روحانی نصیب ویتنام کند. یک شب هنگامی که او داشته دعا می‌کرده، سیمای مردی را در رویا می‌بیند و خدا این کلمات را در قلبش می‌گذارد:"این مرد بیداری را به میان قوم تو خواهد آورد". سرهنگ بمن رو کرده گفت: هفت سال است که منتظر آمدنت بودم. تو دقیقاً همان شکل هستی که در رویا دیده بودم.

ما شاهد آمدن بیداری به ویتنام جنوبی بودیم؛ هزاران نفر نجات یافتند و برای نخستین بار پنطیکاست بر این سرزمین مصیبت زده پای نهاد. اگر ما سهم خود را در انجام مفاد عهد نگهداریم، خدا سهم خود را انجام خواهد داد. "خداوند تو را همیشه هدایت خواهد کرد".

"و خداوند...جان تو را در مکانهای خشک سیر خواهد کرد..."(اشعیا۵۸:۱۱). وقتی جایی خشکسالی می‌شود دیگر باران نمی‌بارد، همه چیز می‌میرد. اسرائیل سه سال و نیم درگیر خشکسالی بود. شرایط به حدی وخیم شد که مردم شروع کردند به خوردن کودکان یکدیگر. وقتی خشکسالی روحانی پیش می‌آید و دیگر اثری از حیات و بیداری نیست، همه چیز می‌خشکد و یا می‌میرد. در چنین اوقاتی کلیسا شروع می‌کند به خوردن خودش. پولس در غلاطیان ۱۵:۵ از "گزیدن و خوردن یکدیگر"صحبت می‌کند. خدا به انسان روحانی می‌گوید: تو نباید تحت تاثیر اوضاع و احوال قرار بگیری. حیات خداوند وابسته به محیط اطراف نیست. اگر در روح راه بروید، حتی اگر دیگران هم بمیرند، باز شما خواهید توانست خویشتن را احیا کنید.

این احیا و بیداری بستگی به اشخاص یا اشیاء ندارد بلکه بستگی به خود ما دارد. اگر در روح گام برداریم نهر بطور پیوسته جاری خواهد بود. روح حیات از طریق جسم جاری نمی‌شود، به همین خاطر خدا مسئولیت مصلوب نمودن آنرا بر دوش ما نهاده تااعمال جسم را به همراه خودش نابود کنیم.

وقتی در این مورد وفاداریم و طبیعت جسمانی را با علم بر این موضوع که در جسم ما هیچ نیکویی وجود ندارد، کاملاً رد می‌کنیم، آنوقت مرتکب خطایی که شائول اولین پادشاه اسرائیل شد، نخواهیم گردید یعنی دیگر بهترین قسمت جسم را برای خدا نگه نمی‌داریم، چونکه خدا تمامیت جسم راچه خوب و چه بد رد کرده است. آن زمان نور ما مثل طلوع فجر خواهد شد و صحت ما بزودی خواهد رویید که خدا دعای ما را اجابت کند. خدا ما را همیشه هدایت نموده جان ما را در مکانهای خشک سیر خواهد کرد. جاری شدن نهر و نتایج ناشی از آن امری خودکار است. مسئله اصلی کنار زدن موانع و آزاد ساختن انسان روحانی است.

من این واقعیت را در زندگی خدمتی‌ام خیلی زود دریافتم. من بر پایی جلسات بیداری را در کلیسایی آغاز کرده بودم که زمانی کلیسایی بیدار بود ولی دیگر کلیسایی مرده بیش نبود. کلیسایی که زمانی هزاران نفر در جلسات شرکت می‌کردند اکنون کمتر از پنجاه نفر دور هم جمع می‌شوند. من جلسات بیداری را یکشنبه شبها برگزار کردم. در اولین جلسه متوجه شدم که یک جای کار بطور اساسی می‌لنگد و مشکلی اساسی وجود دارد. بخوبی می‌توانستم وجود نیروهای تاریکی را در هنگام موعظه کلام حس کنم. روح‌القدس مرا از وجود گناهی عمیق و هولناک در آن جماعت آگاه می‌ساخت. آنشب در حین موعظه نمی‌توانستم باور کنم که آنچه از دهانم خارج می‌شود، حرفهای خودم باشد. در طول آن هفته در حالیکه پیوسته کلام خدا را مورد بررسی و کندوکاو قرار می‌دادم، بیشتر و بیشتر دریافتم که با گناهانی بخصوص که منشاء جسمانی دارند روبرو هستم.

این وضع چند هفته ادامه یافت و جلسات با شرکت همان عده قلیل برگزار می‌شد. مردم می‌آمدند، کلام را می‌شنیدند و می‌رفتند.و گویی کلام خدا اصلا در آنها ذره‌ای اثر نمی‌کرد.

در جلسه شنبه شب شبان کلیسا اعلان کرد که فردا یعنی در جلسه یکشنبه مراسم عشاء ربانی انجام خواهد شد. بر همین مبنا من تصمیم گرفتم در جلسه صبح یکشنبه درمورد عشاء ربانی موعظه کنم. به خودم گفتم: "من با پیغام گناه و داوری به جایی نمی‌رسم، باید پیغام را عوض کنم". ساعت ۵/۴ صبح یکشنبه بطور ناگهانی از خواب پریدم. همانطور که در بسترم دراز کشیده بودم حضور خداوند را احساس کردم. در سکوت کامل در حضور او منتظر ماندم تا اینکه این کلمات را شنیدم: "تا نان را با من پاره نکرده‌ای، آنرا با مردم پاره نکن". بی‌درنگ متوجه منظور او شدم.

بلافاصله از رختخواب بلند شدم و لباس پوشیدم تا روانه کلیسا شوم. همسرم از خواب بیدار شد و خواست بداند دارم چکار می‌کنم، هر آنچه که خداوند بمن گفته بود را برایش بازگو کردم و گفتم می‌خواهم به کلیسا رفته روزه بگیرم و منتظر خداوند بشوم. از آنجایی که من و همسرم در خانه کشیش کلیسا اقامت داشتیم، از همسرم خواستم بعداً همراه آنها به کلیسا بیاید.

کمی از ساعت پنج صبح گذشته بود که به کلیسا رسیدم و بی‌درنگ مشغول دعا شدم. در همان حالی که دعا می‌کردم و برای روی خدا انتظار می‌کشیدم، قویاً احساس کردم که باید اول پطرس ۱۷:۴ را بخوانم. کتاب مقدس را برداشتم و چنین خواندم"...این زمان است که داوری از خانه خدا شروع شود..." خداوند با قلبم سخن گفت:"اینست پیغام امروز تو".

ساعت ۱۱:۳۰ صبح بود که شبان کلیسا منبر را بمن سپرد و من در حالی که نه موعظه‌ای تهیه کرده بودم و نه یادداشتی پیش رو داشتم، شروع کردم به وعظ کردن. گویی که شیر آب باز شده باشد، کلمات پشت سر هم از روحم سرچشمه می‌گرفت و به بیرون می‌ریخت. برای یک ساعت و بیست دقیقه کلام و پیغام خداوند از دهان من جاری بود. به آنها چیزهایی گفتم که حتی خودم باور نمی‌کردم که گوینده آن سخنان من باشم. به گناهانی اشاره کردم که هیچ کس باور نمی‌کرد حاضران در جلسه کلیسایی مرتکب آنها شده باشند. وقتی مسح خداوند از من برداشته شد سیل کلمات به یکباره متوقف گردید و با همان سرعتی که آمده بود، خاتمه پذیرفت. حال من جلوی مردم ایستاده بودم و هیچ کس از جایش تکان نمی‌خورد.

سکوت حاکم بر جلسه بسیار سنگین بود. اینگونه به نظرم می‌رسید که همه حاضران با چشمانشان می‌گویند: "چرا تو این چیزها را به زبان آوردی؟" شبان کلیسا قبلاً به من گفته بود که بعد از پایان موعظه نیازی نیست جلسه را به او واگذارم، یعنی می‌توانستم تا آخر خودم آنرا اداره کنم و بعد از خاتمه موعظه از مردم برای گرفتن عشاء ربانی دعوت کنم.

عاقبت سکوت مرگبار را شکستم و از شماسان خواستم تا آمده میز عشاء ربانی را آماده کنند. سپس از مردم برای گرفتن عشاءربانی دعوت کردم تا به جلوی محراب بیایند. وقتی این حرفها را می‌زدم هیچ کس چه شماس و چه اعضاء، از جایشان نجنبیدند. بکلی مبهوت شده بودم؛ می‌دانستم که صدایم را شنیده‌اند. تنها کاری که می‌توانستم بکنم این بود که برای دومین بار از آنها بخواهم برای گرفتن نان و پیاله خداوند بمن ملحق شوند، ولی حتی یک نفر هم از جایش تکان نخورد.

زمانی که موعظه‌ام را شروع می‌کردم، شبان کلیسا روی صندلی بزرگی پشت سرم نشسته بود بنابراین وقتی مردم از جلو آمدن خودداری کردند، برگشتم تا از او کسب تکلیف کنم. وقتی برگشتم دیدم که صندلی شبان خالی است؛ لحظه‌ای بکلی گیج شده بودم ولی ناگهان او را دیدم که روی زمین افتاده و سرش را زیر صندلی پنهان کرده است. خم شدم تا او را از نزدیک ببینم. چنان بشدت می‌گریست که مدتی طول کشید تا توانستم او را متوجه حرفهایم بکنم. بالاخره وقتی توانستم توجهش را به خودم جلب کنم، از او پرسیدم: این مردم را چه

شده است؟ در حالیکه اشک از گونه‌هایش روان بود بمن نگریسته گفت: فرزندم، تو همه ما را هلاک کردی. پرسیدم: حالا باید چه کنیم؟ گفت: من نمی‌دانم دیگر کاری از من ساخته نیست.

از جایم بلند شدم و دوباره به پشت منبر رفتم. تصمیم گرفته بودم یکبار دیگر دعوتم را تکرار کنم و اگر باز از جلو آمدن خودداری کردند، از منبر پایین بیایم و دست زن و بچه‌هایم را گرفته کلیسا را ترک کنیم. این بار خیلی واضح گفتم: شماسان لطفاً جلو بیایند تا میز عشاء را آماده کنیم، یکی دو دقیقه منتظر شدم، وقتی حرکتی از جانب آنها ندیدم، منبر را دور زدم تا خانواده‌ام را بردارم و برویم. ناگهان در همین لحظه از نیمکت عقب پیر مردی چنان صیحه‌ای زد که فقط در قعر جهنم می‌توان انتظارش را داشت. پیر مرد بسوی سکوی جلو دوید و چون به شبان رسید، نه یا ده دلار از جیب در آورده به پای او انداخت و فریاد زد:"خداوندا مرا ببخش، من سوگند خورده بودم دیگر به تو هدیه ندهم و با گفتن این جمله به زمین افتاد و همچون انسان در حال احتضار دست و پا زد.

یکباره سالن کلیسا منفجر شد و همه حضار به زانو افتادند. مردم می‌گریستند، توبه می‌کردند و از یکدیگر آمرزش می‌طلبیدند و به گناهان زشت خویش اعتراف می‌کردند و صدها دلار به پای محراب می‌ریختند. دو ساعت تمام همینطور پشت منبر ایستاده بودم و به تکان دهنده‌ترین صحنه زندگی خویش می‌نگریستم. کلیسا داشت از بیخ و بن تطهیر می‌شد.

ساعت ۲ بعدازظهر بود که بالاخره کلیسا را ترک کردیم. وقتی برای جلسه عصر به کلیسا برگشتیم جای خالی در کلیسا نبود. ما نه آگهی چاپ کرده بودیم و نه در رادیو اعلان کرده بودیم ولی کلیسا مملو از جمعیت بود. نه تنها پر از جمعیت که آکنده از حضور خدا شده بود. وقتی مردم شروع به سرود خواندن و پرستش کردند ناگهان اتفاق عجیبی افتاد. ابری از سقف کلیسا پایین آمد و درست به اندازه یک دست بالای سر جماعت ایستاد و با نزول این ابر، هر که در آن محل بود از روح‌القدس پر شد.

به مجردی که خانه تطهیر گشت، نهر نیز جاری شد و وقتی نهر جاری شد، هرچیز را که لمس نمود، شفا یافت. "...جان تو را در مکانهای خشک سیر خواهد کرد..." اینست پیام پنطیکاست. خدا چنین مقدر فرموده که از وجود خویشتن با تمام پری‌اش بر انسان بریزد! با من همراه شده به افسسیان ۱: ۲۰-۲۳ نگاه کنید. "که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و بدست راست خود در جایهای آسمان نشانید بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز. و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسا داد. که بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد".

اکنون بخوبی متوجه آنچه که در رساله به افسسیان در این رابطه آمده، هستید. این رساله اول از مسیح نشسته بر تخت و سپس از خانه، کلیسا یا بدن مسیح سخن می‌گوید. کلیسا همان انسان تازه‌ای است که بعنوان بدن با سر یعنی مسیح در ارتباط است. و اینکه از جانب سر به درون کلیسا و از طریق کلیسا به دنیا، نهرهای آب زنده جاری می‌شود.

"و در روز آخر که روز بزرگ عید بود عیسی ایستاده ندا کرد و گفت هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. کسی که بمن ایمان آورد چنانکه کتاب می‌گوید از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود"(یوحنا ۷: ۳۷-۳۹).

این فکر و خواسته خدا هم برای کلیساست و هم برای فرد فرد ایمانداران. او می‌گوید: "هر که تشنه است""کسی که بمن ایمان آورد از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد. قصد خدا برای شخص ما اینست که نهرهای آب زنده از بطن هایمان جاری شود. ما روح را نمی‌توانیم مجبور کنیم اما می‌توانیم جسم را در هم بکوبیم. نمی‌توانیم خودمان را بصورت مسیح متبدل کنیم ولی می‌توانیم خویشتن را به مذبح تبدیل کنیم.

اگر بدنهایمان را همچون قربانی زنده به خدا تقدیم نماییم و در مواجهه با طبیعت کهنه خویش از او اطاعت کنیم و اگر به انسان تازه‌ای که در وجود ماست از طریق دعا اجازه دهیم که خود را ظاهر سازد، آنوقت جلال خدا را خواهیم دید و خدا شهادت خویش را در ما تأیید خواهد کرد: "و خداوند...استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود و کسان تو خرابه‌های قدیمی را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره‌های بسیار را بر پا خواهی داشت و ترا عمارت کننده رخنه‌ها ومرمت کننده کوچه‌ها برای سکونت خواهند خواند"(اشعیا ۵۸: ۱۱-۱۲). اگر برای خدا ظرفی مهیا کنیم او نهر را جاری خواهد ساخت، اینست پیام پنطیکاست.

فصل ۱۴

روزه، سلاح نهایی

مرقس ۹: ۲۳-۲۹

روزه کلید دست یابی به مقصود ازلی خداست. آن چیزی که بر سر راه انجام اراده خدا مانع است "انسانیت کهنه" و زندگی نفسانی ماست". تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود،انسانیت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید".(افسسیان۴:۲۲).

روزه کلید غلبه بر زندگی نفسانی است. در دوم تواریخ۱۴:۷ چنین می‌خوانیم:"قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند و دعا کرده طالب حضور من باشند..." روزه انسان را متواضع می‌کند. عیسی فرمود:"هر که خواهد از عقب من آید، باید خویشتن را انکار کند..."روزه یکی از طرق انکار نفس است. "جان خود را به روزه می‌رنجانیدم..."(مزمور۳۵:۱۳).

روزه چیست؟ اول از همه روزه سرکردن بدون خوراک است ولی روزه معنایی وسیع‌تر از نخوردن دارد و همه جنبه‌های نفس را در بر می‌گیرد. از آنجائیکه اشتهای انسان با خوردن غذا برآورده می‌شود، وقتی از شخصی غذا را می‌گیرید، ضعیف می‌شود و امیال جسم دراو مهار می‌گردد. خوراک امیال جسم را تغذیه می‌کند و البته بعضی ازاین امیال جسم طبیعی نیستند. خدا میل به مصرف الکل و مواد مخدر را در وجود انسان ننهاده، بلکه انسان خود، بوجود آورنده این امیال بوده است. همچنین برخی امیال و غرایز مشروع هستند و اگر تحت کنترل و چارچوبهایی قرار بگیرند، مجاز هستند. ولی هیچ میل و شهوت کنترل نشده‌ای مجاز نیست. حتی پرخوری یک گناه است. شما می‌توانید "از پرخوری سنگین گردید" و به همین خاطر نتوانید برای آمدن به حضور خدا آمادگی داشته باشید. "پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشهای دنـــیوی سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید"(لوقا۲۱:۳۴).

هر میل و نیازی را باید تحت قیود پرهیزگاری و خویشتنداری نگهداشت والا این امیال زمام اختیار زندگی را در دست گرفته بر آن سوار خواهند شد. وقتی این اتفاق نیفتد امیال جسم خداوند می‌شوند و مسیح انکار

می‌گردد. روزه وسیله‌ای ایست که خدا برای کنترل امیال بما عطا کرده است. روزه از غذا نخوردن شروع می‌شود. هر موجود زنده‌ای اعم از گیاه، جانور و انسان یا موجود روحانی برای ادامه حیات محتاج خوراک است و وقتی مانع از رسیدن غذا به او بشویم خواهد مرد. وقتی به جسم انسان غذا نرسد، او رفته رفته ضعیف شده می‌میرد. در همان حال اگر به او با مطالعه کلام و دعا خوراک داده شود، انسانیت روحانی که در درون دلها است تقویت می‌گردد. روزه انسانیت کهنه را به زیر می‌آورد و دعا انسانیت نو را بالا می‌برد. خوراک قوی‌ترین میل جسمانی است و اشتها به غذا باید تحت کنترل قرار بگیرد.

ولی مقصود اصلی روزه خیلی فراتر از جنبه فیزیکی آن است. ما باید در فکرمان روزه بگیریم. شاید امیالی که در فکر ماست خیلی بیشتر از امیال مادی، حیات روحانی ما را تهدید می‌کنند. در نهایت اعمال ما را بر اساس آن چیزهایی شکل می‌گیرد که با آنها فکرمان را خوراک می‌دهیم. اگر ما فکرمان را با چیزهایی تغذیه کنیم که امیال جسمانی را در ما بیدار می‌کنند، آنوقت در مورد امور روحانی عملاً عاجز خواهیم شد و وقتی می‌خواهیم دعا کنیم همان افکار بر ذهن ما فرمان خواهند راند. وقتی سعی می‌کنیم فکرمان را بر خدا متمرکز کنیم، افکارمان با چیزهای آشغال و زایدی پر شده که بعنوان خوراک به ذهنمان داده‌ایم و دیگر جایی برای تفکر در مورد خدا باقی نمی‌ماند. چیزهایی هستند که فی نفسه بد نیستند ولی به نظام این دنیا تعلق دارند و محض استعمال فاسد می‌گردند (کولسیان۲:۲۲). "که همه اینها محض استعمال فاسد می‌شود بر حسب تقالید و تعالیم مردم". یعنی این چیزها بما کمک نمی‌کنند تا مقدسین بهتری شویم. تا به حال هیچ کس تا در حالیکه سرگرم امور این دنیا بوده از خدا مکاشفه‌ای دریافت نکرده است. ما باید "در" دنیا باشیم نه "از " دنیا. چگونه می‌توانیم افکارمان را روزه بدهیم؟ لازم است که برای مدتی تلویزیون را از پریز بکشیم؛ رادیو را خاموش کنیم و طرف روزنامه نرویم. در طول این مدت باید وقت خود را با کلام خدا و دعا پرکنیم. این روزه فکر است. فرد مسیحی که در جستجویش برای یافتن خدا صادق است، باید دست کم یک ماه از سال را صرف روزه و دعا کند. هیچکس بدون داشتن کلامی ویژه از طرف خدا، نمی‌تواند سی روز بدون غذا سر کند. پیشنهاد من اینست که دو یا سه روز روزه بگیرید و بعد یک روز را با غذای سبک بگذرانید. اما اینکه فکرتان را سی روز روزه بدهید کاملا عملی است و هر کس در هر سن و شرایط فیزیکی می‌تواند آنرا انجام دهد.

ما آمریکایی‌ها پرزهای چشایی خود را نابود کرده‌ایم. به بهترین رستوران می‌رویم و پیشخدمت فهرست غذا را که حاوی فهرست انواع غذاهای فرانسوی و مکزیکی است پیش رویمان می‌گذارد. غذای مورد علاقه‌مان را انتخاب می‌کنیم و می‌خوریم ولی مزه آنرا اصلا نمی‌فهمیم. پرزهای چشایی ما بحدی خاصیت خود را از دست داده که مجبوریم آنقدر نمک و فلفل به غذایمان اضافه کنیم تا منجر به فشار خون بالا شود. یا بهترین استیک

دنیا را برمی‌داریم و سس و گوجه‌فرنگی را روی آن خالی می‌کنیم. هیچ چیز آن مزه‌ای را که باید بدهد نمی‌دهد.

فقط کافیست که پنج روز تمام روزه بگیریم تا قوه چشایی ما به حالت اولش برگردد. فقط پنج روز بشقاب غذا را پس بزنید؛ جز آب چیز دیگری ننوشید. پس از خاتمه این پنج روز پرزهای چشایی زبان مجدداً به حالت زنده و فعال خود خواهند برگشت و آنوقت یک بیسکویت سرد مزه یک کیک عالی را خواهد داد.

آنچه که در مورد ذائقه فیزیکی صدق می‌کند، دو چندان در مورد ذائقه روحانی صادق است. کلیسا پر از کسانی است که هیچ میلی به امور روحانی ندارند. آنها خودشان را با امور این دنیا مالامال کرده‌اند و اشتهای روحانی را در وجود خویش کشته‌اند."پرزهای چشایی" روحانی آنان نابود شده. اگر همین افراد فقط برای سی روز در همه سرگرمیهای دنیوی را به روی خود ببندند و چیزی جز کلام خدا نخوانند، در خاتمه این مدت خواهند دید که اشتیاقی سیری ناپذیر برای امور روحانی دارند و آن انسانیت روحانی در وجودشان زنده می‌گردد. بنابراین روزه فقط نخوردن غذا نیست، بلکه انکار کامل نفس است. باید بر روی نفس و تمام خواسته‌هایش بایستیم. نفس بدن شیطان است. وقتی به نفس جا بدهیم در واقع به شریر جا داده‌ایم.

خدا بما فرمان داده که اعضایمان را نسپاریم تا آلات ناراستی شوند. "و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند". (رومیان۶:۱۳). داود به جان خود دستور می‌دهد که خداوند را تسبیح بخواند". هللویاه، ای جان من خداوند را تسبیح بخوان "(مزمور ۱۴۶:۱).

روزی با مردی که کمک شبان یک کلیسا بود صحبت می‌کردم. قرار بود که در کلیسای او موعظه کنم. وی برحسب اتفاق از علاقه شدیدی که به تیم ورزشی محبوبش داشت برایم حرف زد. شبان جوان به من گفت: وقتی بازی شروع می‌شود به حدی مشتاق تماشای آن هستم که به متل نزدیک خانه‌ام می‌روم و بست می‌نشینم و سرا پا محو تماشای مسابقه می‌شوم بدین ترتیب از سرو صدای بچه‌ها که مزاحم تماشای تلویزیون هستند راحتم. آنروز در طی جلسه من در مورد روزه موعظه کردم و بعد از جلسه شبان جوان بمن گفت تحمل گرسنگی خیلی مشکل است. به او گفتم: درست است روزه گرفتن یعنی غذا نخوردن ولی بگذار به تو بگویم روزه‌ای که واقعاً شخص تو به آن احتیاج داری چیست. آنچه پیش از موعظه در مورد تیم محبوبت گفتی، شنیدم و می‌دانم تماشای بازی آنها برایت چه معنایی دارد، ولی اگر بجای تماشای این بازی به خودت بگویی که این خواهش نفس است و من برای تماشای مسابقه نخواهم رفت و آنوقت کتاب مقدست را برداری و به اتاق خوابت رفته زانو بزنی و در تمام مدتی که بازی در جریان است دعا کنی و کلام بخوانی روزه واقعی

گرفته‌ای. بگذار "نفس" بفهمد که با او اینگونه معامله می‌کنی. در آنصورت بر نفس خویش پیروز شده‌ای و این بسیار با ارزشتر و قدرتمندتر از غذا نخوردن صرف است. او به آنچه گفته بودم عمل کرد و بعدها بمن گفت: هرگز تا این اندازه خدا مرا برکت نداده بود و این برکت وقتی نصیبم شد که نفس خود را انکار کردم.

روزه گرفتن، سر کردن بدون غذاست ولی ضمناً انکار نفس نیز هست، یعنی اینکه نفس را زیر پا بگذاریم و به آن اجازه ابراز وجود ندهیم. اگر اینکار را بکنیم، اشتهای روحانیمان صد چندان افزایش خواهد یافت. اگر واقعاً طالب بیداری هستید، راهش این است. ۳۰ روز همه چیز را کنار بگذارید، نه روزنامه بخوانید، نه تلویزیون تماشا کنید و نه به رادیو گوش دهید و تمام این اوقات را به مطالعه کلام خدا و دعا بسپارید. آنوقت اشتهای روحانیتان از نو زاده می‌شود. بیداری یعنی همین.

چرا باید روزه گرفت؟ دانستن این مطلب که خدا با طبیعت انسانی بشر هیچ کاری ندارد، برای ما حائز اهمیت بسیار است. هیچ بشری در حضور او فخری ندارد که بکند(اول قرنتیان۱:۲۹). خدا فقط با "خلقت تازه" سر و کار دارد. اکثر اوقات این انسان تازه توسط جسم پوشانیده شده است و تا حجاب تن دریده نشود، این انسان تازه نمی‌تواند خود را بنمایاند. در مرقس ۹:۲۹ چنین می‌خوانیم:"ایشان را گفت: این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا (و روزه)". شاگردان دارند تلاش می‌کنند تا دیوی را اخراج کنند. پیش از این همیشه در اینکار موفق بوده‌اند و خودشان چنین شهادت داده‌اند که:"...دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند"(لوقا۱۰:۱۷). ولی این یکی سر به اطاعت آنان فرود نیاورده بود. عیسی دیو را اخراج کرد و وقتی تنها شدند شاگردان از او پرسیدند:"چرا ما نتوانستیم او را اخراج کنیم؟" عیسی فرمود: "به سبب بی‌ایمانی شما". بی‌ایمانی محصول جسم و طبیعت نفسانی بشر است. بنابراین وقتی عیسی گفت: "به سبب بی‌ایمانی شما"، در واقع داشت می‌گفت:"شما می‌خواستید دیو را با اتکا به قوت شخصی خودتان بیرون کنید".

امروزه در کلیسا موارد مشابه بسیاری اتفاق می‌افتد. ما بخوبی یاد گرفته‌ایم که چطور بدون وجود خدا اشخاصی مذهبی باشیم. کلمات درست بکار می‌بریم ولی دیوها بیرون نمی‌آیند. اراده خدا برای قومش این است که وقتی مردم به امید رهایی نزد ما می‌آیند، آزادشان کنیم. او نمی‌خواهد که مردم دست خالی یعنی همانطور که آمده‌اند روانه شوند. ما باید ابزار رهایی بخش خدا باشیم و برای این منظور باید در جایی قرار بگیریم که امکان وقوع آن باشد.

"چرا ما نتوانستیم دیو را بیرون کنیم"؟ چون شما سعی می‌کردید اینکار را با اتکا به خودتان انجام دهید. عیسی بدانها چنین پاسخ داد: "این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا و روزه". وقتی شخص روزه می‌گیرد؛ نفس وی به زیر کشیده می‌شود و وقتی دعا می‌کند انسانیت تازه در او بالا برده می‌شود. آنوقت چون

انسانیت روحانی به دیو بگوید: "بیرون بیا"! دیو بیرون خواهد آمد. انسانیت نفسانی از خدا متنفر است ولی دوست دارد که با امور روحانی بازی کند. آنگاه که انسان نفسانی خود را مشغول امور مذهبی می‌کند، لعنت وارد می‌شود و هر چه عبارات مذهبی بکار ببرد، این عبارات عمل نمی‌کند. اما وقتی انسان روحانی که توسط خدا مسح شده با دیوها سخن می‌گوید، آنها اطاعت کرده بیرون می‌روند. وقتی انسان روحانی به فرد بیمار می‌گوید:"شفا بیاب!" او شفا خواهد یافت. طریق زیستن در محدوده روحانی، دعا و روزه است. چرا باید روزه بگیریم؟ یک دلیلش خوار و زبون ساختن انسانیت کهنه و تضعیف طبیعت نفسانی و بها دادن به انسانیت تازه است. به همین خاطر اگر در حین روزه، دعا کنیم و کلام خدا را بخوانیم. انسانیت روحانی در وجود ما برتری و غلبه پیدا می‌کند و وقتی این اتفاق بیفتد، خدا آنجا برای رهایی دادن حاضر است. هر گاه زندگی نفسانی را زیر پا بگذاریم، حیات مسیح در ما نشو و نما خواهد کرد.

عیسی فرمود:"من نور جهانم "(یوحنا۹:۵) و نیز فرمود:"شما نور عالمید"(متی۵:۱۴). هیچکس چراغی نمی‌افروزد تا آن را زیر پیمانه بنهد. به همین ترتیب ما نیز نمی‌توانیم حیات مسیح را زیر جلد جسم پنهان کنیم. جسم از طریق روزه و انکار نفس شکسته می‌شود. حتی امکان این خطر هست که با وجود آنکه عیسی در ما زندگی می‌کند ولی مردم تنها ما را ببینند. اگر با روزه و سلوک با خداوند ظرف جسم را بشکنیم، آنوقت مسیح دیده خواهد شد. همانطور که باید عطردان سنگی در هم شکسته شود تا رایحه دل انگیز مسیح از آن به بیرون بتراود و اتاق را پر سازد، طبیعت نفسانی نیز باید شکسته شود تا مسیح از درون ما بدرخشد و به بیرون بتابد. آیا می‌خواهیم که مردم مسیح را در زندگی ما ببینند؟ در این صورت نمی‌توانیم با جسم همراه با عطوفت رفتار کنیم.

روانپزشکان برای آرمیدن بیمارانشان کاناپه‌ای نرم و راحت اختراع کرده‌اند. اما خدا در مورد جسم ما این را نمی‌خواهد. خواست خدا این است که جسم بوسیله دعا و روزه در هم شکسته شود و وظیفه ماست که نسبت به این حقیقت سرتعظیم فرود آوریم. خدا به دنبال کسانی نیست که هر از گاهی روزه بگیرند بلکه کسانی را می‌خواهد که زندگی توأم با روزه داشته باشند. لازم است بر طبق برنامه‌ای منظم روزهایی را برای این منظور اختصاص دهیم. نفس را هر روز باید کشت. در جایی که جسم اجازه ابراز وجود داشته باشد، عیسی خویشتن را ظاهر نخواهد نمود. وعده‌های عظیم و فوق العاده تنها به آنانی تعلق دارد که با روزه و دعا یوغ نفس را در هم شکسته‌اند. "آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحت تو به زودی خواهد رویید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود. آنگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم...". "و خداوند تو را همیشه هدایت

نموده. جان تو را در مکان‌های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود...".

آخر چرا روزه؟ شما می‌توانید در هنگامی که همه مرده‌اند، احیا شوید و این ربطی به محیط پیرامون ندارد. حیات شما در وجود شماست، چون نهرهای آب زنده از بطن‌هایتان می‌جوشد. اگر بواسطه روزه تمام موانع جاری شدن نهر را بردارید، حتی اگر همه چیز در اطراف شما صحبت از مرگ و نیستی بکند، شما خواهید زیست. حتی در وسط مکانهای خشک، زمانی که هزاران نفر در حول و حوش شما برزمین می‌افتند، اگر نفس را مصلوب کرده باشید و در روح گام برداشته باشید، خدا همیشه شما را هدایت خواهد نمود.

چه وقتی باید روزه گرفت؟ وظیفه شبانان کلیساست که بعنوان کسانی که بر گله خدا شبانی می‌کنند، در مواقعی که خطر گله را تهدید می‌کند اعلان روزه کنند. هر گاه شبان حس کند که خطری دارد به گوسفندان نزدیک می‌شود، باید آماده مقابله باشد. همانطور که داود گله‌اش را از خطر شیر و خرس محافظت کرد، شبان کلیسا باید در هر زمان مراقب گله خدا باشد. چیزهایی بسیار خطرناکتر از شیر و خرس هستند که برای کشتن، دزدیدن و هلاک کردن گله خدا می‌آیند. از جمله روح این جهان است که می‌آید تا گله خدا را از عقب خدا منحرف کند و برگرداند. به مجرد اینکه شبان این وضع را مشاهده کرد باید جلویش را بگیرد. گله را برای روزه دعوت کندو بدین ترتیب دوره بحران را با روزه پشت سر گذارند و دفع شر کنند.

در طول عهد عتیق هم هر گاه مشکلی پیش آمد می‌کرد رهبران اعلان روزه می‌کردند. وقتی "مرد خدا" مردم را به روزه فرا می‌خواند، انگار خود خدا این فراخوانی را بعمل آورده است و خودداری از شرکت در روزه به منزله مخالفت و عصیان بر ضد خداست. چه وقتی باید روزه گرفت؟ کتاب مقدس به مرد و زن دستور می‌دهد که اوقاتی را برای دعا و روزه تعیین کنند و برای مدتی موقتاً از هم جدایی گزینند. "از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد"(اول قرنتیان۵:۷).

ولی ممکن است بگویید، من از کجا بدانم که کی وقت جدایی گزیدن است. این به حرارت سنج (ترمومتر) روحانی هر ایماندار بستگی دارد. وقتی درجه آن را بخوانیم بما خواهد گفت که کی وقت روزه گرفتن و جدایی گزیدن است. "آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده گفتند: چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟ عیسی بدیشان گفت: آیا پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت"(متی ۹: ۱۴-۱۵). و همچنین این آیه را داریم:" ...تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم

نمود"(عبرانیان۱۳:۵). بر مبنای این آیات پس ایماندار مسیحی اصلاً لازم نیست روزه بگیرد. او فرمود وقتی که دیگر با ایشان نیست باید روزه بگیرند و همچنین فرمود که هرگز تو را ترک نخواهم نمود. درست است او ه رگز ما را ترک نخواهد کرد، چون به طلاق (جدایی) اعتقاد ندارد. ولی مشکل اینجاست که ما او را ترک می‌گوییم و به چیزهای کوچک اجازه می‌دهیم که آمده میان ما و او فاصله بیندازند. اینها همان روباههای کوچکی هستند که وارد تاکستان می‌شوند و محصول آنرا می‌خورند. میان ما و برادرمان اختلافی کوچک پیش می‌آید ولی بجای آنکه نزد او برویم، فاصله می‌گیریم و وضع از قبل وخیم‌تر می‌شود. بزودی محبت اولیه ما نسبت به او سرد می‌شود و دیگر آن هیجان گذشته را نداریم. زمانی هنگام سرائیدن سرودهای روحانی اشک ازگونه‌هایمان سرازیر می‌شد و با شنیدن پیغام خدا قلبمان بوجد می‌آمد و تهییج می‌شدیم و وقتی کلیسا را ترک می‌گفتیم نمی‌توانستیم تا مدتها جلوی سیل اشک را از دیدگانمان بگیریم. اماحالا همه چیز عوض شده. در طول پرستش و موعظه با چشمان خشک و بی‌حرکت می‌نشینیم و دیگر کلیسا آن معنایی را که باید داشته باشد، ندارد. چیزی دارد اتفاق می‌افتد. چیزی آمده و مابین شما و خدا قرار گرفته است. دیگر در جلسات دعا شرکت نمی‌کنیم و کلام خدا را نمی‌خوانیم. درواقع مرده‌ایم یا داریم می‌میریم. نفس دیگر جای خدا را غصب کرده است. اینجاست که باید مدتی جدایی گزینیم و روزه بگیریم.

چارلز فینی مبشر بزرگ به ارزش روزه واقف بود. خود او چنین شهادت می‌دهد که هرگاه موعظه می‌کردم و گفته‌هایم هیچ حرکت و انگیزشی در شنوندگان ایجاد نمی‌کرد، درمی‌یافتم که از دانسته‌هایم برایشان حرف زده‌ام. به همین خاطر مدتی را به روزه و دعا می‌گذرانیدم هر بار سه تا پنج روز را برای روزه و دعا اختصاص می‌دادم وهر بار بعد از این مدت مسحی تازه بر من قرار می‌گرفت.

برای یک مسیحی مردن آن است که به وضعیت سابق خویش بازگردد و پیروزی آنجاست که بتواند انسانیت تازه را جایگزین انسانیت کهنه کند و آنرا رشد دهد. رشد انسانیت کهنه و جایگزین کردن آن بجای انسانیت تازه مساوی است با مرگ روحانی. مسیحی واقعی برای آنکه بتواند بر طریقهای این دنیا غلبه کند باید پیوسته شبها را بیدار مانده دعا کند و به عبارت ساده‌تر شب زنده‌داری روحانی داشته باشد. والا نفوذ این جهان بحدی آرام و خزنده است که مصداق داستان آن قورباغه معروفی است که درون ظرف آبی گذاشته بودند و آب را آنقدر آهسته حرارت می‌دادند که قورباغه بیچاره نفهمید دارد چه بر سرش می‌آید تا اینکه دیگر خیلی دیر شده بود. کلام خدا می‌گوید: «پس ما چگونه رستگار گردیم، اگر غافل باشیم» (عبرانیان ۲:۳).

من تا پیش از آنکه تولد تازه پیدا کنم، هرگز پایم را به کلیسا نگذاشته بودم. کلیساهای زیادی در اطرافم بود اما هیچوقت به آنها نمی‌رفتم. و علت اینکه به کلیسا نمی‌رفتم این بود که دوست نداشتم بروم. هیچگاه

کتاب‌مقدس نخوانده بودم.چرا؟ چون دلم نمی‌خواست. دعا نمی‌کردم. چرا؟ چون نمی‌خواستم دعا کنم. اگر در زندگی روحانیم اوقاتی پیش بیاید که نخواهم به کلیسا بروم، نخواهم دعا کنم ونخواهم کتاب‌مقدس بخوانم، این بدان معناست که مرده‌ام یا در حال مردنم و این موقع، موقع روزه گرفتن است.

خدا برای احیاء پیام پنطیکاست و ظاهر ساختن مسیح از طریق ظروف انسانی، به ظروفی احتیاج دارد که از خود (نفس) پاک شده باشند و روزه سلاحی ضروری برای پاکسازی است. پیام پنطیکاست این است که خدای پدر می‌خواهد خدای پسر را از طریق خدای روح‌القدس و با استفاده از ظرف انسانی یعنی کلیسا به دنیا بنمایاند.